تاریخ نافع



محمد علی ابن محمد سید بلجوانی

به کوشش: احرار مختار

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ نافع

محمدعلی ابن محمد سیدبلجوانی

به کوشش:

احرار مختار

КИТОБХОНАИ ШАХСИИ
№______
Академик Ахрор Мухторов

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی
تهران - زمستان ۱۳۸۴

فهرست

فهرستنویسی پیش از انتشار

بلجوانی، محمدعلی، ۱۸۶۰؟ - ۱۹۳۰ م.

تاریخ نافع / محمدعلی ابن محمد سید بلجوانی: به کوشش احرار مختار [به سفارش] مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. - تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۴.

۱۴۳ ص.

ISBN 964- 361- 328- 3:

بها: ۱۳۰۰۰ ریال

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار)

نمایه.

۱. بخارا (خان‌نشین) - تاریخ - قرن ۲۰ م. ۲. بخارا - تاریخ. الف. مختار، احرار، گردآورنده. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. ج. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. د. عنوان.

۹۵۵/۸۷۱ DSR ۲۰۷۵ / ۸ ب ۳۷ خ

۸۴-۳۸۹۲۶ م

کتابخانه ملی ایران

تاریخ نافع

محمدعلی ابن محمد سید بلجوانی

به کوشش: احرار مختار

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

ویراستار: مهدی کریمی

طراحی روی جلد: شهرزاد تهرانی

طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه

تلفن: ۷-۲۲۴۵۸۶۰۴، دورنگار: ۲۲۴۵۸۶۰۳

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی

صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر،

تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰

فهرست

فهرستنویسی پیش از انتشار

بلجوانی، محمدعلی، ۱۸۶۰؟ - ۱۹۳۰ م.
تاریخ نافع / محمدعلی ابن محمد سید بلجوانی: به کوشش احرار مختار [به سفارش] مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. - تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۴.
۱۴۳ ص.
ISBN 964- 361- 328- 3:
بها: ۱۳۰۰۰ ریال
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار)
نمایه.
۱. بخارا (خان‌نشین) - تاریخ - قرن ۲۰ م. ۲. بخارا - تاریخ. الف. مختار، احرار، گردآورنده. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. ج. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. د. عنوان.
۹۵۵/۸۷۱ ‏DSR ۲۰۷۵ / ۸ ب ۳۷ خ
کتابخانه ملی ایران
۸۴-۳۸۹۲۶ م

تاریخ نافع
محمدعلی ابن محمد سید بلجوانی
به کوشش: احرار مختار
چاپ اول: زمستان ۱۳۸۴
شمارگان: ۱۰۰۰ جلد
ویراستار: مهدی کریمی
طراحی روی جلد: شهرزاد تهرانی
طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۷-۲۲۴۵۸۶۰۴، دورنگار: ۲۲۴۵۸۶۰۳
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر،
تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰

مقدمه

کتابی با نام *تاریخ نافع* نه تنها برای خوانندگان و علاقه‌مندان به تاریخ فرارود، بلکه برای مورخان نیز ناشناخته است. نویسندهٔ آن محمدعلی پسر محمدسید بلجوانی را تنها همدیاران سالخورده‌اش در خاطر دارند. محمدعلی ۱۸ رجب ۱۳۴۱/ ۱۲ فوریهٔ ۱۹۲۳ در مدرسهٔ طلاکاری سمرقند نوشتن اثر خود را آغاز نموده، پس از پنج سال در ۲۲ محرم ۱۳۴۶/ ۲۲ ژوئن ۱۹۲۷ در دیههٔ بیشتینتک بلجوان آن را به پایان رسانیده است.

پیش از آنکه دربارهٔ این اثر و نویسندهٔ آن سخنی بگوییم، می‌باید سیر تاریخی کتاب را بیان نموده، از کسی که این کتاب نادر را در دسترس پژوهشگران آکادمی علوم تاجیکستان قرار داده است، سپاسگزاری نماییم. این شخص خال اسلام، شاعر مردمی است که شعر و مقاله و مجموعهٔ اشعارش مورد پسند خوانندگان تاجیک واقع گردیده است. خال اسلام در ورق اول *تاریخ نافع* با دست خود چنین نوشته است: «این کتاب را من در سالهای نزدیک از دست ملاقاسم گرفته بودم. این را به آکادمی علوم تاجیکستان برای استفاده به استاد بزرگمان عاصمی تقدیم نمودم. با احترام، اخلاصمند شما خال اسلام. ۱۷ ماه ژوئن سال ۱۹۸۵.»

پس از یک سال، در سال ۱۹۸۶ این کتاب از دست محمد عاصمی به من رسید. آشنایی قبلی با مضمون *تاریخ نافع* مرا بسیار خرسند گردانیده، حتی به تعجب آورد. برای یافتن پاسخ پرسشهای فراوانی که دربارهٔ این کتاب برایم پیش آمد، لازم شد که به زادگاه محمدعلی به بلجوان و خاولنگ سفر کنم.

در واقع نوشتهٔ خود محمدعلی مرا به این سفر راهنمایی کرده بود. او در

۱۹-۱۹۱۸ گواهی می‌دهد که محمدعلی به هنگام غلبهٔ انقلاب خلقی بخارا در همین شهر بوده، به قاضی کلان و حتی امیر بخارا نزدیکی داشته است. تصدیق این فکر، به غیر از امتحان در مورد کسب منصب، تصویر مفصل گریختن امیر عالم خان از بخارا می‌باشد. مثلاً، در *تاریخ نافع* او روزهای پرآشوب بخارا، گریختن امیر عالم خان از قصر تابستانی ستاره مه خاصه را بسیار مفصل تصویر کرده است. امیر خبر غلبهٔ انقلاب را در بخارا شنیده خورجینهای قبلاً آماده کردهٔ خود را به فایتون نهاده، برای گریختن آماده می‌شود. در فایتون دوم خزینه‌چی و یک نفر دیگر سوار شده، در فایتون دیگر پنج ـ شش نفر آدم مسلح، که به دست هر کدام آنها تفنگ و مسلسل بود، رهکی می‌شوند، «قریب شش ـ هفت فایتون (نوشته است مؤلف) آدم و دو سه هزار عسکر نظامی در حق همدیگر وداع خوانده، به هزاران داد و افغان روی به هزیمت نهادند.» از تصویر این منظره و از بیان برخی دیگر از وقایع بخارا روشن می‌شود که محمدعلی شاهد آنها بوده است.

در آن سال پرجوش و خروش برخی از منصبداران و علما دامن امیر را گرفته ترک وطن نمودند، ولی محمدعلی از این نوع اشخاص نبود. به هنگام گریختن امیر در نزد محمدعلی دو راه گشاده بود: با امیرِ سرنگون شده همپا گشته راه بخارای شرقی را پیش گرفتن و راه دیگر، ماندن در بخارا. او راه دوم را اختیار نموده از بخارا به سمرقند، که سه سال پیش انقلاب پرولتری در آنجا غلبه کرده، حاکمیت شوروی استوار گشته بود، رهسپار می‌شود. در همین شهر پس از سه سال گریختن امیر بخارا او نوشتن اثرش را آغاز نمود.

اینکه او در کدام سال سمرقند را ترک نموده، روشن نیست. او نوشته

اثر خود برخی لحظه‌های زندگی‌اش را تصویر نموده، نوشته است: «... بنده از بلده‌های ترکستانم. مسکن متوطن فقیر نافع بلدهٔ بلجوان است، یعنی ختلان، دیار ماوراءالنهر، از تابع بخارای شریف».

بر پایهٔ معلومات شفاهی از موی سفیدانِ ساکن روستا (دیهه)های گوناگون، معلوم شد محمدعلی در دیههٔ غوندیان بلجوان تولد یافته است. پس از ختم مکتب ابتدائی دیهه به خاولنگ رفته است. آن وقت (پایان سدهٔ ۱۹) در خاولنگ گویا هفت مدرسه کار می‌کرد. یکی از آنها در گذر پرندک واقع بود، که محمدعلی در همین مدرسه تحصیل کرده است. به قول موی سفیدان، محمدعلی پس از تحصیل در خاولنگ به قصد ادامهٔ تحصیل به بخارا رفته است.

نویسنده در *تاریخ نافع* نوشته است که سال ۱۳۳۲هجری/ ۱۴-۱۹۱۳ همراه با حاکم حصار به خواجه آب گرم رفته، دو گوسفند را در تنور پخته، خورده‌اند. این نکته دلیل آن است که محمدعلی در آغاز سدهٔ بیستم مدتی در حصار زندگی نموده و با حاکم و اشراف این ملک قرابت پیدا کرده است. شاید چندی در مدرسهٔ حصار هم تحصیل نموده، صاحب منصب گردیده، بعد عزم سفر بخارا کرده باشد؛ زیرا در جای دیگر اثرش نوشته است که سال ۱۳۳۷هجری/ ۱۹ ـ ۱۹۱۸ در بخارا امتحان دهیک‌داری را از *کتاب نکاح* در حضور قاضی کلان سپاریده است. محمدعلی دربارهٔ دانش خود چنین افزوده است: «... علوم شرعیهٔ نبوی را موافق خوانش زمان ماوراءالنهر به ختم رساندم، اندک از علم حکمت در برگرفته بودم» (ص ۱۳۹).

محمدعلی زبانهای عربی و ازبکی را بسیار خوب می‌دانست. سال

۱۹-۱۹۱۸ گواهی می‌دهد که محمدعلی به هنگام غلبهٔ انقلاب خلقی بخارا در همین شهر بوده، به قاضی کلان و حتی امیر بخارا نزدیکی داشته است. تصدیق این فکر، به غیر از امتحان در مورد کسب منصب، تصویر مفصل گریختن امیر عالم خان از بخارا می‌باشد. مثلاً، در *تاریخ نافع* او روزهای پرآشوب بخارا، گریختن امیر عالم خان از قصر تابستانی ستاره مه خاصه را بسیار مفصل تصویر کرده است. امیر خبر غلبهٔ انقلاب را در بخارا شنیده خورجینهای قبلاً آماده کردهٔ خود را به فایتون نهاده، برای گریختن آماده می‌شود. در فایتون دوم خزینه‌چی و یک نفر دیگر سوار شده، در فایتون دیگر پنج ـ شش نفر آدم مسلح، که به دست هر کدام آنها تفنگ ومسلسل بود، رهکی می‌شوند، «قریب شش ـ هفت فایتون (نوشته است مؤلف) آدم و دو سه هزار عسکر نظامی در حق همدیگر وداع خوانده، به هزاران داد و افغان روی به هزیمت نهادند.» از تصویر این منظره و از بیان برخی دیگر از وقایع بخارا روشن می‌شود که محمدعلی شاهد آنها بوده است.

در آن سال پرجوش و خروش برخی از منصبداران و علما دامن امیر را گرفته ترک وطن نمودند، ولی محمدعلی از این نوع اشخاص نبود. به هنگام گریختن امیر در نزد محمدعلی دو راه‌گشاده بود: با امیرِ سرنگون شده همپاگشته راه بخارای شرقی را پیش گرفتن و راه دیگر، ماندن در بخارا. او راه دوم را اختیار نموده از بخارا به سمرقند، که سه سال پیش انقلاب پرولتری در آنجا غلبه کرده، حاکمیت شوروی استوار گشته بود، رهسپار می‌شود. در همین شهر پس از سه سال گریختن امیر بخارا او نوشتن اثرش را آغاز نمود.

اینکه او در کدام سال سمرقند را ترک نموده، روشن نیست. او نوشته

اثر خود برخی لحظه‌های زندگی‌اش را تصویر نموده، نوشته است: «... بنده از بلده‌های ترکستانم. مسکن متوطن فقیر نافع بلدهٔ بلجوان است، یعنی ختلان، دیار ماوراءالنهر، از تابع بخارای شریف».

بر پایهٔ معلومات شفاهی از موی سفیدانِ ساکن روستا (دیهه)های گوناگون، معلوم شد محمدعلی در دیههٔ غوندیان بلجوان تولد یافته است. پس از ختم مکتب ابتدائی دیهه به خاولنگ رفته است. آن وقت (پایان سدهٔ ۱۹) در خاولنگ گویا هفت مدرسه کار می‌کرد. یکی از آنها در گذر پرندک واقع بود، که محمدعلی در همین مدرسه تحصیل کرده است. به قول موی سفیدان، محمدعلی پس از تحصیل در خاولنگ به قصد ادامهٔ تحصیل به بخارا رفته است.

نویسنده در *تاریخ نافع* نوشته است که سال ۱۳۳۲هجری/ ۱۴-۱۹۱۳ همراه با حاکم حصار به خواجه آب گرم رفته، دو گوسفند را در تنور پخته، خورده‌اند. این نکته دلیل آن است که محمدعلی در آغاز سدهٔ بیستم مدتی در حصار زندگی نموده و با حاکم و اشراف این ملک قرابت پیدا کرده است. شاید چندی در مدرسهٔ حصار هم تحصیل نموده، صاحب منصب گردیده، بعد عزم سفر بخارا کرده باشد؛ زیرا در جای دیگر اثرش نوشته است که سال ۱۳۳۷هجری/ ۱۹ ـ ۱۹۱۸ در بخارا امتحان دهیک‌داری را از کتاب نکاح در حضور قاضی کلان سپاریده است. محمدعلی دربارهٔ دانش خود چنین افزوده است: «... علوم شرعیهٔ نبوی را موافق خوانش زمان ماوراءالنهر به ختم رساندم، اندک از علم حکمت در بر گرفته بودم» (ص ۱۳۹).

محمدعلی زبانهای عربی و ازبکی را بسیار خوب می‌دانست. سال

۱۹۱۸-۱۹ گواهی می‌دهد که محمدعلی به هنگام غلبهٔ انقلاب خلقی بخارا در همین شهر بوده، به قاضی کلان و حتی امیر بخارا نزدیکی داشته است. تصدیق این فکر، به غیر از امتحان در مورد کسب منصب، تصویر مفصل گریختن امیر عالم خان از بخارا می‌باشد. مثلاً، در *تاریخ نافع* او روزهای پرآشوب بخارا، گریختن امیر عالم خان از قصر تابستانی ستاره مه خاصه را بسیار مفصل تصویر کرده است. امیر خبر غلبهٔ انقلاب را در بخارا شنیده خورجینهای قبلاً آماده کردهٔ خود را به فایتون نهاده، برای گریختن آماده می‌شود. در فایتون دوم خزینه‌چی و یک نفر دیگر سوار شده، در فایتون دیگر پنج ـ شش نفر آدم مسلح، که به دست هر کدام آنها تفنگ ومسلسل بود، رهکی می‌شوند، «قریب شش ـ هفت فایتون (نوشته است مؤلف) آدم و دو سه هزار عسکر نظامی در حق همدیگر وداع خوانده، به هزاران داد و افغان روی به هزیمت نهادند.» از تصویر این منظره و از بیان برخی دیگر از وقایع بخارا روشن می‌شود که محمدعلی شاهد آنها بوده است.

در آن سال پرجوش و خروش برخی از منصبداران و علما دامن امیر را گرفته ترک وطن نمودند، ولی محمدعلی از این نوع اشخاص نبود. به هنگام گریختن امیر در نزد محمدعلی دو راه گشاده بود: با امیرِ سرنگون شده همپا گشته راه بخارای شرقی را پیش گرفتن و راه دیگر، ماندن در بخارا. او راه دوم را اختیار نموده از بخارا به سمرقند، که سه سال پیش انقلاب پرولتری در آنجا غلبه کرده، حاکمیت شوروی استوار گشته بود، رهسپار می‌شود. در همین شهر پس از سه سال گریختن امیر بخارا او نوشتن اثرش را آغاز نمود.

اینکه او در کدام سال سمرقند را ترک نموده، روشن نیست. او نوشته

اثر خود برخی لحظه‌های زندگی‌اش را تصویر نموده، نوشته است: «... بنده از بلده‌های ترکستانم. مسکن متوطن فقیر نافع بلدهٔ بلجوان است، یعنی ختلان، دیار ماوراءالنهر، از تابع بخارای شریف».

بر پایهٔ معلومات شفاهی از موی سفیدانِ ساکن روستا (دیهه)های گوناگون، معلوم شد محمدعلی در دیههٔ غوندیان بلجوان تولد یافته است. پس از ختم مکتب ابتدائی دیهه به خاولنگ رفته است. آن وقت (پایان سدهٔ ۱۹) در خاولنگ گویا هفت مدرسه کار می‌کرد. یکی از آنها در گذر پرندک واقع بود، که محمدعلی در همین مدرسه تحصیل کرده است. به قول موی سفیدان، محمدعلی پس از تحصیل در خاولنگ به قصد ادامهٔ تحصیل به بخارا رفته است.

نویسنده در *تاریخ نافع* نوشته است که سال ۱۳۳۲هجری/ ۱۴-۱۹۱۳ همراه با حاکم حصار به خواجه آب گرم رفته، دو گوسفند را در تنور پخته، خورده‌اند. این نکته دلیل آن است که محمدعلی در آغاز سدهٔ بیستم مدتی در حصار زندگی نموده و با حاکم و اشراف این ملک قرابت پیدا کرده است. شاید چندی در مدرسهٔ حصار هم تحصیل نموده، صاحب منصب گردیده، بعد عزم سفر بخارا کرده باشد؛ زیرا در جای دیگر اثرش نوشته است که سال ۱۳۳۷هجری/ ۱۹ ـ ۱۹۱۸ در بخارا امتحان دهیک‌داری را از *کتاب نکاح* در حضور قاضی کلان سپاریده است. محمدعلی دربارهٔ دانش خود چنین افزوده است: «... علوم شرعیهٔ نبوی را موافق خوانش زمان ماوراءالنهر به ختم رساندم، اندک از علم حکمت در بر گرفته بودم» (ص ۱۳۹).

محمدعلی زبانهای عربی و ازبکی را بسیار خوب می‌دانست. سال

۸ خانواده بود و نان دانش‌آموزان را نمی‌توانستند تأمین کنند، ساکنان دیهه‌های همسایه نیز به ملابچه‌ها یک نان می‌دادند. اگر هر بیگاه نان مقرری به ملابچه‌ها نمی‌رسید، سحر هر کدام آنها به در خانهٔ دهاتیان رفته نان خود را می‌گرفتند. موی سفیدانِ دیههٔ آقبلاق درّه که با محمدعلی بارها گپ زده و همنشست شده‌اند، گفتند که در سالهای مدرّسی (پس از سال ۱۹۲۷) او ریش سفید داشته تقریباً ۶۵ـ۷۰ ساله بود.

محمدعلی در همین دیهه مُرده، در باغ حاجی یعقوب دفن شده است. چند درخت توت و سده‌های عظیم جثهٔ حدود قبرستان گواه آنند که زمانی در اینجا باغ بود. در قبرستانی که بالای دیههٔ آقبلاق درّه حالا هم دیده می‌شود، قبر محمدعلی دیده شد. این قبر با این نشانه که اطرافش تخته بند است با دیگر قبرها فرق دارد. این احتیاط کاری دهاتیان نسبت به مدرّس سابق خود گواه آبروی محمدعلی در این مضافات می‌باشد.

با توجه به آنچه در بالا گفته شد، می‌توان گفت که محمدعلی تقریباً سال ۱۹۳۰ در سن ۷۰ سالگی مرده است. از این رو، سال تولد او در ۱۸۶۰ باید باشد. از احتمال دور نیست که آخرهای سدهٔ ۱۹، محمدعلی در حصار و بخارا (در وقت تحصیل علم) برخی وظیفه‌های مأموری را ادا کرده است. این را ما از امتحان دادن او نزد قاضی کلان بخارا می‌توانیم حدس بزنیم.

پس از بازگشت از سمرقند محمدعلی به دختر رئیس سابق بیگ بلجوان، داملا ذاکر، که بی‌بی زینوره نام داشت، خانه دار می‌شود [با وی ازدواج می‌کند]. آنها فرزند نیافتند. ساکنان آقبلاق درّه تنها نام رحمان علی برادر بزرگ

است که «۲۷ ماه ایول سال ۱۹۲۶ با همراهی نارمؤمن (اهل داول)، محمدقلی و دوست جانی‌ام امام قلی‌جان» به بخارا رفته بودیم. شاید در این تاریخ محمدعلی از شهر سمرقند به بخارا آمده، از اینجا به وطنش، بلجوان برگشته باشد. تاریخ ختم اثر او در سال ۱۹۲۷ در دیهۀ بیشتینتک بلجوان این فکر را تصدیق می‌کند. از نقل موی سفیدان نیز می‌توان به این مطلب پی برد. در دیهۀ بیشتینتک محمدعلی چند در خانه انداخته خواسته است که مدرسه‌ای بنا نموده، خود درس گوید. موافق معلومات بایگانی که مدیر گنجینۀ بلجوان، سید میروف به ما نشان داد، سال ۱۹۳۶ در مضافات بلجوان دو دیهۀ بیشتینتک بالا (دارای ۴۱ نفر نفوس) و بیشتینتک پایین (دارای ۱۱۱ نفوس) موجود بوده است.

ساختمان بنای مدرسه در این دیهه به آخر نرسیده، محمدعلی به دیهۀ آقبلاق درّه دعوت می‌شود. سبب این دعوت آن بود که حاجی یعقوب نام، مدرّس مدرسۀ آقبلاق درّه مرده، بیست یا سی نفر ملابچه بی‌مدرّس مانده بودند. محمدعلی که شهرت داشت و چون دانشمند تحصیل‌کردۀ بخارا معروف گشته بود، به این دیهه دعوت شد. برای او بنا ساختن و اساس گذاشتن مدرسۀ نو نسبت به کار در یک مدرسه دشوارتر بود. بنابراین او به دیهۀ آقبلاق درّه آمده، در همین جا خانۀ استقامتی بنا نموده، صاحب زمین کارم شد.

به قول کهنسالانِ دیهۀ آقبلاق درّه، محمدعلی یک جفت گاو، ۵-۴ من زمین داشت (که تقریباً ۴۰ کیلو تخمی صرف می‌شد). زمین را خودش جفت کرده کشت می‌کرد، یعنی به قول دهاتیان، «کلخور» بود. مدرسۀ دیهه آقبلاق درّه به ملابچه‌ها هر بیگاه یک نان می‌داد. از آنجاکه در آن هنگام در این دیهه تنها ۶ تا

سبب این کار را موقوف گذاشته بود. باید قید نمود که کتابهای گوناگونی که در جلد مقاوه‌بندی شده‌اند، به قلم یک کاتب، به خود محمدعلی تعلق دارند، یعنی *تاریخ نافع* نسخهٔ مسوده می‌باشد.

در صفحه‌های پایانی کتاب نقل و روایتهای دینی، که بیشتر به زبان عربی از کتابهای گوناگون آمده است، دیده می‌شود. از این نوشته‌های نویسنده، تاریخ زلزلهٔ قراطاغ، حصار، کنگرت، بلجوان، نمونهٔ شعرهای شاعران ختلان، تاریخ مرگ برخی از منصبداران بخارا و غیره دارای اهمیت تاریخی هستند.

در *تاریخ نافع* کاستیهایی نیز به چشم می‌خورد. یکی از این کاستیها تکرار رویدادها و حادثه‌ها است. مثلاً، دربارهٔ تعداد مسجد و مدرسه، مکتب‌خانه و گذرهای بخارا مؤلف در سه صفحهٔ اثرش چند بار رقمها را تکرار کرده است. این رقمهای تکراری نشان می‌دهند که محمدعلی در معین نمودن تعداد مؤسسه‌های نامبرده شده معلومات درست داشته است.

کاستی دیگر اثر زبان نه چندان شیوای نویسنده می‌باشد، که ما آن را با اندک تغییری (با توضیح در پانوشت) نگاه داشتیم. محمدعلی همچنین در املای برخی کلمات خطا کرده است. مثلاً در متن دستنویس غلطهای املایی، مانند «صلاخ خانه»، «اصلحه»، «عاظیم»، «مصلح» به جای «مسلح»، «نظرالله» به جای «نذرالله»، «وضیفه» بسیار فراوان به چشم می‌خورد. بسیاری از کلمه‌ها با «ی» کوتاه نوشته شده‌اند از قبیل «مجتهید»، «محریر»، «شاگیرد»، «قاسیم»، «موریذ»، «عساکیر» «لاکین» و غیره، جمع‌بستنهای عجیب و غریب از قبیل «خوراکهات»، «علماهان» و امثال آن هم دیده می‌شود. حتی نام امیر عالم‌خان به دو گونه نوشته

محمدعلی را می‌دانند. پس از مرگ شوهر، بی‌بی زینوره با کسی به نام ایشان بابا ازدواج کرده است. این شخص به صف دشمنان حاکمیت شوروی داخل شده، سرانجام کشته می‌شود. پس از این واقعه بی‌بی زینوره به شخصی به نام ملا قاسم شوهر می‌کند.

معلوم می‌شود که بی‌بی زینوره از دورهٔ مرگ محمدعلی تا ازدواج کردن با ملا قاسم، کتابخانهٔ شوهر اولی را احتیاط کارانه در دست داشته است، چون که اثر او *تاریخ نافع* از دست ملا قاسم به دست خال اسلام رسیده است.

محمدعلی (یا کدام شخص دیگر) در یک جلد چند کتاب را مقاوه‌بندی کرده است. معلوم می‌شود که مقاوهٔ اول با ۲۲ ورق متن کتاب نابود شده، بار دیگر ورقها را با کاغذ مقوای نسبتاً نازک صفحه‌بندی کرده است. از صفحهٔ ۲۳ تا ۸۱ تاریخ مزارها است. این بخش از کتاب از قندیه، تاریخ مزارهای سمرقند گرفته شده است. در صفحهٔ ۸۲ سرلوحهٔ «بیان مسافت بلدان» مسافت دیگر شهرهای جهان تا شهر سمرقند ذکر شده است. هدف از این کار که سال ۱۳۴۴ق/ ۱۹۲۵-۲۶ صورت گرفته است، به قول مؤلف یاری به کسی می‌باشد که به زیارت مزارات سمرقند می‌رود و باید مسئلهٔ راه را پیشکی (از پیش) بداند. از صفحهٔ ۸۳ تا ۱۰۲ حکایت و نفیسه و لطیفه‌ها به زبانهای فارسی و عربی ذکر شده‌اند. *تاریخ نافع* صفحه‌بندی تازه داشته، ۲۷۷ صفحه را در بر کرده است. پس از این رقم، کتاب با قلم سیاه به گونه‌ای نامرتب صفحه‌گذاری شده است. معلوم می‌شود که این صفحه‌بندی به خواننده‌ای بی‌احتیاط تعلق دارد. شاید محمدعلی این ورقهای گوناگون مضمون را نوشته، هنوز به یک نظام نیاورده یا با یگان

برای آموختن تاریخ امارت بخارا، نظام اداری آن، وظیفه‌های منصبداران امیری و مانند اینها اهمیت دارد. این اثر به ویژه برای آموختن تاریخ انقلاب بخارا، وضعیت این شهر مرکزی در سالهای نخست غلبهٔ حاکمیت شوروی، اولین گامهای این دولت، مبارزه با دشمنان داخلی (باسمَچیان) سرچشمهٔ نادر تاریخی‌ست. به این سبب نادر است که نویسندهٔ کتاب خود شاهد رویدادها بوده یا خود آنها را از زبان شاهدان به قلم آورده است.

در *تاریخ نافع* نام اشخاص بسیاری ذکر شده است. معلومات مربوط به عملیات انقلابیان بخارا برای آموختن سرنوشت مبارزان تاجیک در سالهای انقلاب و جنگ داخلی بسیار مهم است. معلوم می‌شود که روحیهٔ انقلابی در میان طلبگان مدرسه و حتی بین برخی منصبداران درباری و سوداگران (بازرگانان) راه یافته است.

تاریخ نافع معلومات آثار استاد صدرالدین عینی، صدر ضیاء و دیگر نویسندگان را دربارهٔ امارت بخارا کامل ساخته، به تاریخ فرارود صفحه‌هایی نوین می‌افزاید، زیرا در ایام پیروزی انقلاب بخارا استاد عینی در بیمارستان شهر سمرقند زخمهای خود را که از ۷۵ چوب مأموران امیر برداشته بود، درمان می‌کرد و شاهد فرار امیر از بخارا نبود، اما محمدعلی در «مرکز» رویدادهای مهم تاریخی قرار داشت.

احرار مختار

شده است (عالم‌خان و عالیم‌خان) و مانند اینها. در حین برگردانیدن متن از نسخهٔ اصلی به چاپ حاضر، قاضی مخدوم آن چیزی را که در متن بود، عیناً روی‌نویس کرده است. او ترتیبات رقم‌گذاری خود کتاب را در شماره‌های مساجد، دروازه‌های بخارا و غیره بی‌تغییر نگاه داشته است (مثلاً، نامبرشدن مسجد جامع هم رقم و هم پیوندک «و» گذاشته شده است).

اضافه‌هایی در حاشیهٔ دستخط مؤلف ذکر شده، در قوسین(دو کمان) نگاشته شده، اضافه به متن کتاب تعلق نداشته، در پاورقی آمده است.

مقصودهای دوازدهم، سیزدهم و چهاردهم که به علوم حکمت، فلسفه، اسامی و شرح حال برخی از فلاسفهٔ دوران کهن، انواع تقویم، حساب ابجد و برخی روایات اساطیری اختصاص داشت، در نشر حاضر حذف گردید.

محمدعلی فرزند زمان خود، فارغ‌التحصیل مکتب، غلبهٔ انقلاب بخارا را با خشنودی قبول نموده، حتی اگر از تربیت نوین شوروی تعریف کرده، دربارهٔ وضعیت اسلام و پایمال شدن این دین در زمان شوروی، برخی عقیده‌ها رانده است.

محمدعلی اثر خود را در مدت چهار سال، در ولایتهای گوناگون نوشته، سپس مطالبی به آن افزوده است. شرایط کار و اسباب خط‌نویسی عوض شده‌اند. مثلاً سیاهی مختلف به ویژه رنگ سبز، این چنین رنگ سیاه کتاب چندان رایج نبوده است. بنابراین برخی از ورقهای کتاب به هم چسپیده، سطرها خراب شده، خواندن متن دشوار و گاهی ناممکن است. به جای کلمه‌هایی که خوانده نشده یا خواندنشان شبهه‌ناک بوده، سه نقطه و نشانهٔ پرسش گذاشته شد.

صرف‌نظر از کاستیهای اشاره شده، *تاریخ نافع* سرچشمه‌ای نادر بوده،

بسم‌الله الرحمن الرحیم

شکر سپاس مر صانعی را که قدرتش از حد فزون است و رحمت خدا به رسولی که بعثت نبوتش به اُمّتان عاصی رهنمونست و سلام ایزدی نازل باد به یاران عظام او که هدایت آنها از نهایت بیرون است و به جمیع صحابه‌گان کرام او رسول که هدایت کننده‌اند، در همهٔ اوقات شامل حال عصات المؤمنون است و بعد از رحمت خدا و درود نامعدود بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لاجرم ... این ضعیف نحیف بندهٔ درگاه یزدانی و امت برگزیدهٔ رسول صمدانی، یعنی فقیر بی‌بضاعت محمدعلی بن محمدسید البلجوانی که بعضی از اخوان کرام و دوستان عظام که در بخارا و سمرقند داشتم بعد از واقعات دولت شوراء روسیه مع دولت بخارا و بعد از حریت شدن بخارا التماس بی‌قیاس کردند که درین ایام و درین مدتهای مدید چنین حوادثات شدید به وقوع نپیوسته است، پس باید که برای یادگاری رسالهٔ شامل حال زمان در قید رقم در آورده تصنیف نمایی و این فقیر بی‌بضاعت از روی رجامندی اخوان کرام قلم به خانهٔ دوات سرزده آغاز به مضمون انّما المؤمنون اخوة کرده در صفحهٔ بیاض خط را انکاریده و بدینجا رسانیده، نام این را تاریخ نافع نام نهاده‌ام. باید دانست[1] که این درگاه،

---

۱. اصل: دانیست

مقصود اول

در بیان فضیلت بلدهٔ بخارای شریف. باید دانست که این شهر را باغچهٔ علم می‌نامند و اصل معنی بخارا علم است، بنابر آن تسمیه به بخارا شده است و در آن شهر علما و فضلا و صلحا بسیارند و این را مرکز اسلام نام نهاده‌اند و در تاریخ ملازاده قبة‌الاسلام نام است و در وثیقهٔ پادشاهان صانهاالله عن الافات و البلیات می‌نویسند و اقطاب شهدا بسیارند و بسیار آسوده‌اند و حضرت ایوب علیه‌السلام بسیاری در حق اهل بخارا و بخارا فرموده‌اند که «اذا هاجمت الفتنة فعلیکم ببخارا فان الفتنة لا تدوم علیها» و نیز این بلده را بلدة الامان می‌نامند و فاخره می‌گویند از آن جهت که روز قیامت اهل این بلده فخر به دین فخرالانبیا سید الاتقیا می‌کرده است، بنابر آن فاخره می‌گویند و اهل این بلده رحم دل و فرشته صفت و مسافر دوست و علم آموز و نازک و فهیم و فصیح اللسان‌اند، چنانچه در بعضی تواریخ[1] بدین رویه و طریقه توصیف این بلده را می‌کند که بخارا بستانیست از بستانهای جنت و رسته‌های او مثل کوشک جنت است در زیبایی و حوضهای او مثل حوضهای فردوس است در رعای مساجد و مدرسه‌های او مثل قصرهای جنت‌العدن است و علمای[2] او مثل درخت با ثمر است در لطافت و اهل آن بلده مثل فرشتگان است در شرافت و دیوار قلعهٔ او مثل دیوار جنت است. بنده هر چند در وصف این بلده حمد گویم می‌شود و

---

۱. اصل: بعض تواریخها

۲. اصل: علماهای

درگاه نومیدی نیست؛ کاهی را به خرمنی و خاری را به گلشنی و خزفی را به معدنی و درمی را به مخزنی قبول می‌کنند، امید است که قبول برادران کرام و دوستان عظام شود؛ **فرد:**

پای ملخی نزد سلیمان بردن   عیب است و لاکن[1] هنر است از موری

و آرایش داده شد مقصودهای این کتاب[2] به طرزی که دیدهٔ بیننده ندیده و گوش شنونده نشنیده باشد و افتتاح کردم این رساله را در روزگار حکومت شوراء روسیه در بلدهٔ سمرقند فردوس مانند در مدرسهٔ طلاکار در هژدهم ماه رجب سنهٔ یکهزار و سیصد و چهل و یک ۱۳۴۱، مطابق ماه ۱۲ فبرال یکهزار و نهصد بیست و سه ۱۹۲۳ و زینت داده شد این کتاب را بر پانزده ۱۵ مقصود، استعن بالله الملک الودود.

---

۱. اصل: لاکین   ۲. اصل: کتاب را

۴۳. توردیعلی	۴۴. میرکان کهنه	۴۵. میرکان نو
۴۶. میان مالک	۴۷. جویبارکلان	۴۸. شیخ جلال
۴۹. جویبارچه	۵۰. خیابان	۵۱. چوچوک آیم
۵۲. نقیب	۵۳. سلیم بیک	۵۴. خلیفه خدایداد
۵۵. قلماق‌جان آیم	۵۶. عالی سنگین	۵۷. عالی‌چوبین
۵۸. شیخ اسلام	۵۹. قافلان	۶۰. عبدالله خان
۶۱. مادرخان	۶۲.محمدعلی حاجی	۶۳. اسیریه
۶۴. احمدجان پوستین دوز	۶۵. شادمان‌بی	۶۶. مدرسهٔ بالاحوض
۶۷. خواجه نهال	۶۸. دارالشفا	۶۹. عسکربی
۷۰. کافرآبادجان بهادر	۷۱. فتح‌الله دلال	۷۲. میرزا الوغ بیک
۷۳. ملاعبدالشکور بای	۷۴. ملاعبدالشکور چوبین	۷۵. مدرسهٔ گوسفند
۷۶. نظرچه حسین	۷۷. داملاشیر	۷۸. صدر بی
۷۹. مدرسهٔ خلیفه	۸۰. مدرسهٔ خدیربای	

و ایضاً این بلده را دو مسجد مشهور بزرگست که اصل بناء این دو از برای نماز پنج وقتی است و بسیار فرح فزاست و در هر یک از[۱] این دو مسجد در هر نماز تخمیناً سه هزار چار هزار کس به جماعت نماز می‌گذارند: اول مسجد لب حوض دیوان بیگی، دویم مسجد بالا حوض عالی و این بسیار عالی با نزاکت و ایضاً مشتمل بر ۱۷ مسجد جامع است:

---

۱. اصل: یکی

لاکن[1] عقل قاصر است و نیز این رساله گنجایش ندارد. اگر وصف آن را تماماً نویسم مثنوی هزار من کاغذ برد و در این بلدهٔ ممدوح اولیا و اتقیا بسیارند و قریب به چهارصد مدرسه و گورخانه و قاری خانه دارد، مشهور آنها را از روی دانسته‌ام تقریر نمایم:

۱. مدرسهٔ کوکلتاش	۲. دیوان بیگی	۳. محمدنظر
۴. گاوکشان	۵. میرزا بهرام	۶. محمدشریف
۷. غازیان	۸. غربیه	۹. اعلم
۱۰. پشیمان	۱۱. عبدالحفیظ	۱۲. رشید
۱۳. مادرخان	۱۴. خورجین	۱۵. ملاحسن
۱۶. ای بناقا	۱۷. قربان عطار	۱۸. قربان گورکاو
۱۹. فتح‌الله قوشبگی	۲۰. مولاناشریف	۲۱. مدرسهٔ چقور
۲۲. زرگران	۲۳. کمال خواجه	۲۴. بازار چوپ
۲۵. مسکین	۲۶. بدل‌بیک کهنه	۲۷. بدل‌بیک نو
۲۸. میرعرب	۲۹. مدرسهٔ‌نو عالم‌خان	۳۰. تورسونجان
۳۱. مدرسهٔ افغان	۳۲. مدرسهٔ عیاض	۳۳. اوتکور قوشبگی
۳۴. حاجی زاهد	۳۵. حسین بای	۳۶. میرزا همدم
۳۷. اتالق	۳۸.خواجه دولت	۳۹. مدرسهٔ چوبین حمام کهنه
۴۰. کاسه گران	۴۱. صوفیان	۴۲. صابون گران

---

۱. اصل: لاکین

حاشدگم نام می‌گویند و او از سلاطین عرب است؛ و ۱۲. امام قاضی خان؛ و ۱۳. مولا احمد جندی صاحب حواشی شرح عقاید؛ و ۱۴. مولانا شمس‌الدین قهستانی صاحب مولوی شمس‌الدین؛ و ۱۵. مولانا حسین؛ و ۱۶. خواجه نورآباد؛ امام ابوحفص به ارصاد مهمله شاگرد میر عمادالدین و او شاگرد ابوحنیفه رحمة الله؛ و ۱۷. حضرت امام ابوحفص کبیر بخاری؛ و ۱۸. حضرت خواجه عصمت؛ و ۱۹. سیاوش ولی؛ و نیز چهار بکر؛ و این جمله را به طریق اختصار ذکر کرده شد و الّا در هر کوچه ازین شهر صد تا سه [صد] اولیا کامل مدفونند و قزل ارسلان خان نیز در بخارا است و دیگر از عزیزان در شهر و در نواحی بخارا بسیارند، هر کدام مناقب دو صد سه صد صحیفه دارند، منظور هر برنا و پیر باید شده باشد، چون که از آن جمله سرور اولیا حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی است و سید امیر کلال و بابای سماسی و خواجه عارف ریوگری و خواجه اوبان پسر خواندهٔ عثمان ذی النورین و از این جمله در نواحی بخارا تخمیناً هشت فرسخ دور از بخارا چندین از مردان حق آسوده‌اند، هر یکی را مرتبهٔ قطبی و غوثی رسیده است، اگر هر تاره موی بندهٔ اضعف هزار زبان باشد وصف مردان را به هزار سال بیان نخواهد نمود. و نیز این بلده یکصد و نود [و]شش محله دارد و دو صد و نود [و] نه مسجد پنج وقتی دارد و اطراف این بلدهٔ ممدوح را دیوار و قلعهٔ استوار است و مشتمل یازده دروازه است:

اول دروازهٔ قرشی که آن را دروازهٔ قواله می‌گویند و ۲. دروازهٔ بابای

اول مسجد کلان که بناء اول او از امام قتیبه[1] رضی الله عنه است. دویم بناء او شمس الملک است. سیوم بناء او از عبدالعزیزخان بن عبدالله خان بن محمود سلطان غیر عبدالله خان مشهور است و به یک روایت بناء دویم او از قزل ارسلان خانست؛ ۲. مسجد پاینده؛ ۳. مسجد استا روضی؛ ۴. مسجد شیخ شانه؛ ۵. مسجد گوکشان مشهور به مسجد خواجه؛ ۶. مولانا محمد شریف؛ ۷. مسجد شاه اقصی؛ ۸. مسجد غازیان؛ ۹. مسجد شکسته بند؛ ۱۰. مسجد خیابان؛ ۱۱. مسجد جویبار؛ ۱۲. میر دوستم؛ ۱۳. مسجد بابای پاره دوز؛ ۱۴. مسجد شیخ العالم؛ ۱۵. مسجد فیض آباد؛ ۱۶. مسجد حضرت امام ابوحفص کبیر؛ ۱۷. مسجد خلیفهٔ چین.

و در نفس بلدهٔ ممدوح در سه مسجد نماز عیدین می‌خوانند: یکی مسجد کلان و دویم مسجد پاینده و در بیرون دروازهٔ شیخ جلال در چارباغ شمس الملک ایضاً نماز عیدین می‌خوانند و نیز از اولیا و اقطاب مشهورین بسیار آسوده‌اند، از آن جمله به طریق اختصار ذکر نمایم، کافی است: برگزیدهٔ اول سرور اولیا بهاءالمقاوالدین؛ و ۲. حضرت شیخ سیف‌الدین شیخ العالم قطب؛ و ۳. حضرت باباشوق؛ و ۴. حضرت شیخ جلال الدین باخرزی؛ و ۵. حضرت املا؛ و ۶. حضرت خلیفه خدایداد ولی؛ و ۷. حضرت خواجه محمد غنجار؛ و ۸. پادشاه اسماعیل سامانی؛ و ۹. چشمهٔ حضرت ایوب؛ و ۱۰. خانوادهٔ تاج الشریعة،[2] صاحب شرح وقایه؛ و ۱۱. خواجه چهارشنبه که او را

---

۱. اصل: قطیبه

۲. اصل: تاج شریعته

مقصود دوم

در بیان فضیلت شهر سمرقند فردوس مانند و این شهر ایضاً از تمام شهرهای مملکت توران با شرافت[تر] است و این نیز جای پاکان و باغچهٔ عزیزان است. فردوس مانند برای آن گفته شده است که باغ و بستان و باد فرح‌آمیز دلنشین دارد و ایضاً سمرقند ظریف می‌نامند از بس که در این بلده مردان ظریف روزگار به سر برده‌اند. و یا اینکه میوه و تمام خوراکهای[1] او ظریف باشد و یا آنکه بادهای فرح‌آمیز او ظریف باشد، بنابر چند وجه ظریف و لطیف است و نیز در این بلده از بزرگان عظام بسیار آسوده‌اند و مجتهدین[2] کرام به خاک این مقام فرود رفته‌اند و عزیزانی که درین بلده آسوده‌اند، یعنی آنها را به طریق تبرّک تحریر نمایم، اولاً حضرت شاهزاده قثم ابن عباس رضی الله عنهما و به یک روایت حضرت دانیال پیغمبر و حضرت خواجه عبدی درون و حضرت خواجه عبدی بیرون و نیز این دو عزیز از جملهٔ اصحابند رضی الله عنهما و نیز حضرت خواجه احرار و حضرت جرجیس پیغمبر به یک روایت درین شهرند و حضرت ابوالمکارم در محلهٔ باغ شمال در غرب ریگستان است و حضرت شیخ ابوالمنصور ماتریدی و صاحب هدایه و عمر نسفی صاحب عقاید درین شهر در قبرستان شکرجزه است و نقلست که درین قبرستان ممدوح چهارصد مجتهد آسوده‌اند و حضرت امام هفتم و امام یازدهم درین شهرند و مولا عصام الدین و مولانا عبدالغفور نیز در گورستان و به یک روایت حضرت میرکلان پر بخاری در

---

۱. اصل: خوراکهات

۲. اصل: مجتهیدین

پاره‌دوز و ۳. دروازهٔ نمازگاه که دروازهٔ سلاخ[1] خانه می‌نامند و ۴. دروازهٔ شیخ جلال، ۵. قراکول، ۶. شیرگران، ۷. طلاپاچ، ۸. اوغلان، ۹. حضرت امام دروازه، ۱۰. سمرقند دروازه، ۱۱. مزار بهاءالدین و بناء اول این قلعه از امام قاضی‌خان است در زمان هلاکو ایجاد شده است و بناء دویم قلعه را امیر تیمورگورکان کرده است، الحال باقی است و نیز در نفس بلدهٔ بخارا گورستان و گورخانه بسیار است و در مابین این شهر بنا کردهٔ افراسیاب یک قلعه است، الحال آن را ارک عالی می‌نامند و نیز در میان این شهر منار است، ارتفاعش نود و شش گز و این بناء قزل ارسلان خان است، برای بانگ نماز برداشته‌اند. بنده هر چقدر در صفت این شهر گفته باشم از ملیون صفتها یکی را ادا کرده نتوانستم. فقیر بعد از انقلاب بخارا به سمرقند مقیم گردیده، به ختم علوم واصل شدم؛ بنابرآن وصف سمرقند را بیان کردنم لایق حال گردید. بناء شمه[ای] از فضیلت بلدهٔ سمرقند بیان نمودن ضرور است گفته، حمد ثنا به آن بلده باید آشکار توافقاً للحال اجرا کرده شد، بمنّه و کرمه.

---

۱. اصل: صلاخ

امیر تیمور بهادر صاحبقران استوار داشته است و آن ایضاً ویران است، اثر آن باقی است و از قدیم باز این شهر پایتخت پادشاهان توران است و این شهر از بخارا قدیم‌تر است و در زمان نوح علیه‌السلام آبادان شده است و در این شهر آثارهای قدیم بسیار یافت می‌شود و نزد عامهٔ مردمان شهر مغول[۱] نیز بدینجا غایب شده است که حالا جبل چوپان آتا بر بالای آن شهر است و بعضی آن را قلعهٔ افراسیاب می‌گویند و علامات قدیمهٔ این شهر را ذکر کردن سبب املال و طوال مقاصد می‌آید، بنابر آن هر یکی را اشارتاً ذکر کرده شد و حالا این شهر یکصد محله و بعضی نود [و] شش محله دارد، سه درجه از بخارا خُرد[۲] است و نیز درین شهر پانزده مسجد جامع است؛ اول مدرسهٔ جامع طلاکار؛ دویم مدرسهٔ جامع میرزا الوغ‌بیک؛ سیوم[۳] مدرسهٔ جامع بی‌بی‌خانیم؛ چهارم جامع خواجه زود[۴] مراد؛ پنجم مسجد خانقاه؛ ششم حضرت شاه زنده؛ هفتم مسجد دروازهٔ خواجه احرار؛ هشتم حضرت خواجه احرار؛ نهم دروازهٔ قلندرخانه؛ دهم خواجه عبدی درون؛ یازدهم خواجه یوسف همدان؛ دوازدهم ضامینی؛ سیزدهم مسجد روح آباد؛ چهاردهم مسجد فقه(؟) ابولیث؛ پانزدهم مسجد یامنی و ایضاً مشتمل بر پنج مسجد[۵] عیدین خوانی است: اول جامع طلاکار؛ دویم جامع میرزا؛ سیوم جامع بی‌بی‌خانیم؛ چارم نمازگاه عمومی بیرون دروازهٔ سوزن‌گران و

---

۱. اصل: مغل

۲. اصل: خورد

۳. اصل: سیویم

۴. اصل: ذود

۵ اصل: مساجد

دخمهٔ امیر تیمور است که بعد از وفات میرکلان امیر تیمور جسد او را به درون گورخانهٔ خود دفن کرده است و نیز امیر تیمور و احفاد او به درون دخمه است و بعضی اولاد تیمور به قبرستان حضرت شاه زنده است. باید دانست که به عقل قاصر ضعیف در هر یک قدم یکی از اکابر دین و اقطاب ائمهٔ یقین در خاک این بلده مدفونند. هشتاد درجه عزیزان این بلده از شهر فاخره بسیار است، اگر هر یکی را علیحدّه ذکر می‌نمائیدم اجزای هزار من کاغذ می‌گردد؛ بنابر آن اختصار نمودم و ایضاً درین شهر قریب به چهل عدد مدرسه و قاری خانه دارد. از جمله مدرسه‌های او، مشهور، مدرسهٔ امیر تیمور است که آن را مدرسهٔ بی‌بی خانیم می‌نامند، حالا خراب است؛ دویم از آن مدرسهٔ میرزا الوغ بیک آبادان است؛ سیوم[1] مدرسهٔ شیردار؛ چارم مدرسهٔ جامع طلاکار، این دو مدرسه بناکردهٔ یلنگتوش بهادر است؛ پنجم مدرسهٔ خواجه روح آباد است؛ ششم مدرسهٔ سفید که مدرسهٔ حضرت خواجه احرار است؛ هفتم مدرسهٔ نو؛ هشتم مدرسهٔ توردیعلی؛ نهم مدرسهٔ کمال خواجه؛ دهم مدرسهٔ خواجه زود[2] مراد است؛ یازدهم مدرسهٔ کوک مسجد؛ دوازدهم مدرسهٔ عارفجان بای؛ سیزدهم مدرسهٔ شیبانی خان؛ چاردهم مدرسهٔ شربت دار؛ پانزدهم مدرسهٔ ضامینی و مدرسهٔ حضرت شاه و تکی شود (؟) و گرداگرد این شهر را اولاً حضرت اسکندر ذوالقرنین دیوار استوار کرده است که آن دیوار را دیوار قیامت می‌گویند، اطراف آن تخمیناً پنج فرسخ طولانی دارد و الحال اثر آن معلوم است و دیوار دویم را

---

۱. اصل: سیویم ۲. اصل: ذود

سبیل‌الحال و حضرت خواجه کی‌کاسانی مدفونند به دهبید شریف که آن ذات را مشهور به مخدوم اعظمند و اولاد احفاد آن جناب بسیارند و الحال هم بسیار معظمند و این ذات از اعاظم اولیاء زمان بودند و مسافت این قریهٔ عنبر سکینه از دروازهٔ پای قباق یک شرعی و ربع شرعی[1] است و در نزدیکی دهبید شریف یکی از مجتهدین علم حدیث آسوده‌اند که اسم آن جناب محمدبن محمدبن اسماعیل البخاری است که مشهور است به صحیح بخاری، در قریهٔ خرتنگ آسوده‌اند. الحال آن قریه مشهور است به خواجه اسماعیل، مسافت از دهبید نصف فرسنگ شرعی است و این نیز بمثابهٔ بخارا پایتخت پادشاهان اسلام است. الحال بخارا و سمرقند و تمام بلاد ترکستان در تصرف دولت روس نصرانی است و مثل امیر تیمور و میرزا الوغ‌بیک و میرزا حسین میرزا و شاهرخ میرزا پادشاهان عالی شوکت را مقام سلطنت و مدفن سمرقند است و لاکن سلطنت سلاطین اسلام در بخارا از سمرقند بسیار است، لاکن[2] اگر پادشاهان سمرقند می‌آمده باشند و می‌رفته باشند این دو شهر در تصرف آنها می‌بوده است و ایضاً پادشاهان در بخارا در مزار نقشبند و در بلدهٔ فاخره به قبرستان شیخ املا که خاتم‌الاولیاء می‌گویند بسیار آسوده‌اند، آنها باز هم دیار ما را به دولت اسلام زوری‌سازی آئین(؟) ثم آئین آمدیم در بیان سخنهایی که اصلی مقصود است، عبرتاً للمسلمین بمنّه و کرمه.

---

۱. یعنی یک فرسنگ و ربع فرسنگ شرعی

۲. اصل: لاکین

دور این بلدهٔ معظمه ایضاً هسمی(؟) به شش دروازه است و حالا اثر آن دروازه‌ها باقی است و مرور ناس به آن مواضع دروازه‌ها جاری است: اول دروازهٔ آهنین که آن را حالا دروازهٔ حضرت شاه می‌نامند؛ دویم دروازهٔ قلندرخانه؛ سیوم دروازهٔ سوزن گران؛ چارم دروازهٔ فیروزکار که آن را دروازهٔ خواجه احرار می‌گویند؛ پنجم دروازهٔ قرشی و بخارا؛ ششم دروازهٔ پای قباق که از آن به طرف قریهٔ ماترید می‌رود، وجه تسمیهٔ پای قباق آنست که در زمانی که حضرت شاه زنده حاکم سمرقند بودند در حین نماز قربان لشکر دشمن به یکباره در حالت تحریمه بستن نماز عید شروع به مقاتله کردند و تا تمام شدن نماز عید مؤمنان را در نماز بکشتند. گویند که در آن مقاتله قریب ده هزار مرد از مسلمانان در آن نمازگاه به درجهٔ شهادت[1] رسیدند و در آن محاربه حضرت شاه بعد از تمام نماز روی به گریز نهادند و در بعضی اقوال در آن فرار شهید شده به مقابر بنو ناجیه (؟) دفن کرده‌اند و نزد بعضی ازعلما برآنند که در مقامی که آسوده‌اند غاری است، زنده در آن غار پنهان شده‌اند و این دو قول وجه حجت دارد و تفسیر این اقوال در سمریه و قندیه که تاریخ بلدهٔ ممدوح است بر وجه مستقیم ذکر می‌نماید و مساحت بخارا و سمرقند سی فرسنگ[2] است به قول صحیح و اما باید دانست در نواحی سمرقند عزیزان و اولیا[3] و مجتهدان بسیار آسوده‌اند، از آن جمله دو عزیز والامقام را خلاصهٔ مسافت خاکدانهایشان را ذکر نموده می‌شود، علی

---

۱. اصل: شهادة
۲. اصل: سنگ
۳. اصل: اولیاهان

مقصود سیوم

در بیان ترتیب سلطنت پادشاهان بخارا و این مقصود مشتمل بر هفت فصل است، هر فصل را به طریق اختصار دفعاً للطوال و الاملال ذکر می‌نمایم انشاءالله.

فصل اول: در بیان پادشاهی و ترتیب سلطنت بخارای شریف. باید دانست که اصل پادشاهان بخارا همه سیدالنسبند و یا از طرف پدر و یا از طرف مادر به یکی از چهار یار عظام می‌رسند و کسی را که از آن اولاد پاک بخت یاوری کند به درجهٔ سلطنت مشرف می‌شود و لاکن[1] سلطانی بخارا بمثابهٔ میراث بوده است، اگر در ایام حیات[2] خود فرزند لایق داشته باشد ولیعهد می‌نمایند، بدین طریقه که اعیان دولتخانه را جمع کرده عهد می‌بندند، بعد از این والی این فرزند لایق سلطنت است آن را تا حیات پدر ولیعهد می‌گویند، از بس که ولی ولایت عهد به پادشاهی او بسته است و پادشاهی بر تخت سلطنت، حکمرانی آنها بدین‌گونه است که تمام وزیر و قاضی القضات و مفتیان فتوی به دارالسلطنت اجتماع نموده کسی که پادشاهی بدو لایق است او را بر بالای نمد سفید نشانیده[3] آن مفتیان از چهار برج آن نمد برداشته بر بالای صفه[ای] که برای جلوس پادشاهان وضع نموده‌اند که آن را تخت سلطانی می‌نامند، بر آن موضع خاص جلوس

---

۱. اصل: لاکین　　۲. اصل: حیاتی

۳. اصل: شنانیده

می‌نمایند، چنانچه بنده ذکر نمایم اینست که اولاً ازادانی(؟) گفتن ضرور است از بس که هر شیء از مرتبهٔ سفلیت به مراتب اقصی می‌رسد. اول از عمل امیر وقت یعنی امیران بخارا منصوبند بدان می‌گردانند:

۱. چهره آقاسی ۲. میرزاباشی اگر بیک زاد باشد اولاً عمل ۳. تون قتر ۴. دویم جیباچی، بیک زاد به یک عمل به جیباچی گی می‌رسد و بیک زاد نباشد بدو عمل می‌رسد، چنانچه ذکر کرده شد و بعد از جیباچی ۵. قراول بیگی و ۶. میرآخور و ۷. توقسابه و ۸. ایشیک آقاباشی و ۹. بی و ۱۰. پروانه‌چی و ۱۱. دادخواه و ۱۲. اناق خُرد[1] و ۱۳. اناق کلان ۱۴. دیوان بیگی ۱۵. قوشبیگی و ۱۶. اتالق و اگر به یک شهر و ولایت حاکم کردنی[2] از عمل توقسابه‌گی لایق به حاکمی گَریست، یرلیق داده می‌فرستانند و در بلده که پایتخت سلطانی‌ست از برای مشورت و برای مقاومت اعداء و برای اصلاح و ترتیب حکومت اعظم نصب می‌نمایند که آن را به قانون اهل حکومت بخارا قوشبیگی می‌نامند و یکی قوشبیگی پایان که آن را «زکاتچی»[3] می‌گویند و یکی از حاکمان میرشب است که از احوال شهر و محافظت آن[4] باخبر است و دیگر سرکرده‌های نوکر است که آنها جمله از عملداران معتمدند، هر کدام اینها قوش و تنخواه زیادتی[5] از مرحمت دولت سلطانی پایها را دراز کرده می‌نوشند. این جمله ذکر کردیم از

---

۱. اصل: خورد
۲. اصل: کرده‌نی
۳. اصل: ذکوتچها
۴. اصل: او
۵ اصل: زیاده‌تی

می‌کنانند و تاج سلطانی و لواء اسلام را بر او سر نهاده می‌کنند و ایضاً کلام الله را در پیش روی حائل نهاده می‌گویند که از جادهٔ شریعت روی نباید گردانیدن و هر احکامی که موافق حکم شرع باشد بدان اقرار و فرمان‌بردار بودن ضرور است، اگر از حاکم شرع یعنی از احکام این کلام الله تجاوز به وقوع آید حواله بدین قرآن کردن لابدیست و ایضاً شرایطهای دینی را معاهده نموده طبل پادشاهی را به نام او شاه می‌کوبند و می‌گویند که دور سلطنت پادشاه اسلام امیرالمؤمنین سیدامیر فلان بن فلان است خلّدالله تعالی ملکه و سلطانه و افاظن(؟) العالمین و احسانه در اختیار کلی مملکت به دست پادشاه است و عزل نصب حاکمان نیز به فرمودهٔ شاه عالم‌ست و از برای سیاست چند نفر مشغول و هدایچی و محرم و محرم‌باشی و محرم مهمانخانه مشغول برای آنست که دوام بر تحت آستانهٔ پادشاه می‌ایستد، عرضه و مبارکنامه را بدو می‌دهند به پادشاه می‌رساند و هدایچی هم نیز همچنان قایم به خذمت و امیر را دوام دعا می‌گویند و عمل هدایچی‌گی از شغولی (شغفول) بلند است و در حین رکاب شغول و هدایچی در رکاب امیر عادل می‌روند و شغول و هدایچی را به دست عصای طلا و نقره، کمربندهای طلاکار و نقره بدین ترتیب سیاست و زینت دارند و محرمها برای خادمی مأمورند و محرمهای مهمانخانه که آنها را عملدار مهمانخانه می‌گویند از برای خادمی ولایتها و شهرها مأمورند برای عزل و نصب حاکمان و برای اصلاح مدعیان مقررند و هر کدام آنها به عمل جیباچی و قراول بیگی و میرآخوری و توقسابه‌گی و بیگی منصوبند و از مرحمت عالی چارباغ و آسیا و سروپاهای زیادتی سرفرازی می‌یابند و این اکثر است و عملداران را نیز به یک نامی مشهور

هر مهم از مهمات دولتخانه قاضی کلان و رئیس کلان و قوشبیگی با او و قوشبیگی پایان و میر خزینه جمع شده مشورت را یکجا مانده با سلطان ولایت می‌فهمانند، اگر بدین اتفاقی پادشاه لطف نمایند کارها به خوبی می‌گذرد و اگر یکی ازین وزرا مخالف افتد کار به آسانی منحل نشده پادشاه در فکر ملاحظه رفته برای خود کار می‌کند. اینست خلاصهٔ سلطنت راندن مملکت بخارا.

فصل دویم: در بیان عملداران و سیاست آنها. بدان که عملداران بسیارند. آن عملدارهایی که تعلق به قوشبیگی دارند، ذکر آنها خلاصه ضرور است: اولاً اینکه از خذمت‌کرده‌های دولتخانهٔ قوشبیگی شاگرد پیشه‌گانند که هر کدام از عمل چهر[ه]آقاسی‌گی به منصب میرآخوری و توقسابه رسیده‌اند، خذمت این جامعه برای جاسوسی و ایلچی‌گی و ضرور قراولی خصوصی به دولتخانه باشد مأمورند و ایضاً اینها [را] به مثل محرمان دولتخانهٔ عالی به راههای دور و نزدیک برای خصومت و دعوا می‌فرستانند و برای مصالحهٔ امرهای مهمه مأمور هم می‌باشند و هر کاری که از محرمان دولتخانهٔ عالی به یکی از شهرهای مملکت خود رود اینجا نوبت به نوبت عرضه‌های قوشبیگی را که برای خاطر جمعی و یا جمعه‌گی و یا دیگر مهم باشد حامل عرضه شده ذات عالی را ایما نموده می‌رسانند و اگر این عملداران قوشبیگی به منصب بی و یا دادخواهی و یا به منصبهای دیگر مشرف شوند اینها را میر دسته امیر نوکریه می‌گویند و نیز سرکرده می‌گویند. و این جماعه پنجصد و یا هزار و یا زیاد ازین از اهل نوکریه فرمانبردار هستند و وظیفهٔ بیک را از جانب دولت پادشاهی دارند. چنانچه قوش و تنخواه و باغ آسیا و غیر اینها دیگر وظیفه هم دارند. و ایضاً نوکران سرکرده هر

حکومت‌داران سیاست است و نیز از وزیران[۱] اعظم که مرافعۀ شریعت عـزاء را سبب‌اند یکی قاضی کلان که آن را قاضی القضات مـی‌نامند، تـمام اوقـاف و امامها و دَهیکهای سلطانی و حجرات[۲] ملکانی اختیار کلی به دست اوست و او را ایضاً قاضی شرع شریف می‌نامند و برای اجراء احکام شرع رئیس کلان است که برای تحقیق دین اسلام و بازار و رسته و مساجد منصوب است و این رئیس کلان و قاضی کلان نایب بسیارند، هر کدام مأمور به احکام که تعلق برینها دارد وابسته‌اند و جناب شیخ‌الاسلام و آخوند و اعلم و مفتی عسکر و تمام مفتیان به روایت و محضر شرعی شریف مأکلند و میر زکاتچی[۳] که آن را قوشبیگی پایان می‌نامند، او برای زکات[۴] اموال و قراولهای دریاها و حدودها را و راههای عامه را اختیار به دست اوست، باج و زکات[۵] سوداگرها را نائباً و ملازمان ایشان[۶] اخذ می‌نماید برای منفعت سلطانی جـان‌بازیها دارنـد و قـوشبیگی کـلان کـه آن را وزارت عالی می‌گویند کانّه تـمام مـملکت سـلطانیه را اخـتیار بـه دست دارد، شوکت و حشمت او کمتر از امیر است در تاج و تخت و اما در اورنگ مثل شاه ولایت است، این هم برای منفعت خزینه[۷] کارها دارد، ایضاً اختیار دروازه‌های قلعۀ شهر و بندیان و دزدان و راهزنان را تمام محبوسیان دولتخانه بـه اخـتیار اوست و یکی ازین جمله میر خزینه که او هم از جملۀ وزرا و سلطانی است و در

---

۱. اصل: وزرایان
۲. اصل: حجراة
۳. اصل: ذکوتچی
۴. اصل: ذکوة
۵. اصل: ذکوة
۶. اصل: اوشان
۷. خرینه به معنای خزانه است.

سیاسی میر عسس است، یعنی میرشب که به محافظت شهر مأمور است و احوال محبوسان دولتخانه را اختیار بدو است. و شغفولان و هدایچی‌یان امیر از پیش خود هیچ کاری را سر نمی‌برند، یعنی اختیار ندارند، هر کاری که کنند به فرمودهٔ امیر می‌کنند، تمام شد خلاصهٔ وزرا بخارا.

فصل سیوم: در بیان نصب کردن، عزل وزراء و حاکمان بخارا. باید که چنانچه اعظم وزراء بخارا یکی قوشبیگی است، از بین عملداران کهنه کاردیدهٔ دولتخانه و از احوال سیاسی با خبر باشد، به منصب عمل دیوان بیگی گی مشرف شده باشد لایق قوشبیگی شدن دارد، اگر در جای حاکم باشد او را به منصب وزارتی نصب می‌نمایند و تمام ارکان اعلی به حضرت سلطانی را بدو سپارش می‌کنند. در حقیقت وزیر اعظم سیاسی پادشاه همان شخص می‌باشد و در منفعت پادشاه و عسکر و اهل وظایف و فقراء می‌کوشد بدین دولت عالی متدام می‌ماند و الا از عهدهٔ این بیرون نآید و ضرر و منفعت راکمتر رساند و بی‌پروا باشد و صلاح روزگار ولایت را نشناسد، معزول خواهد شد و قوشبیگی پایان را هم منصب و منزلت بدین طریقه هست از قوشبیگی گی پایان به بالا و از بالا به پایان عزل و نصب می‌شود و قوشبیگی پایان را برای مهم حرب قتار[؟] لشکرباشی مأمور حرب می‌باشد و جناب قاضی‌القضات را از رئیس عزل نموده به قاضی کلانی منصوب می‌نمایند و جناب رئیس کلانی را از اعلم و یا مفتی عسکری عزل کرده به رئیس کلانی نصب می‌کنند و اعلم را ترقی به آخوندی و آخوندی را به شیخ‌الاسلامی، شیخ‌اسلامی را به نقیب به میر اسدی عزل و نصب می‌نمایند، لاکن قاضی کلانی و رئیس کلانی و شیخ‌اسلامی و مفتی و میر اسد را مرتبه[ای]

یکی به عملهای دولتخانگی[1] مشهورند. چنانچه چهره آقاسی و میرزاباشی و غیر اینها و اگر ازین عملها تا میرآخوری و توقسابه‌گی رسند اینها هم سرکرده و لایق دسته می‌گردند. و این جماعه به شهرهای دیگر هم می‌فرستانند برای خذمت. و ایضاً قوشبیگی را شاطر[2] و چند عدد دروازه‌بان است و از اهل عسکر نظامی هم قراولان دارد و سیاست قوشبیگی از دیگر وزارتها صد درجه فرقیت دارد، چنانچه حبس کردن و ضرب نمودن و کشتن و غیر اینها تعزیر بالمال به دست قوشبیگی هست و چند نفر دیوان بیگی عمومی دارد که هزار و بیست هزار طعام و لباس می‌دهند، حشمت این به مثل حشمت پادشاه است چنانچه ذکر نموده شد. و جناب قوشبیگی پایان را هم سیاست و صاحب حشمت هست، لاکن تمام مهمهای قوشبیگی بالا را و پادشاه راکفایت‌کننده و مصلح بین مدعیان حقیقتاً همین است و سیاست این، کم از وزارت بالا نیست، هر کاری که وزارت بالاکند به مشورت وزارت پایان می‌کند و اگر ...[؟] خلاصه همین است و یکی از وزرا قاضی کلان و رئیس کلان است، سیاست اینها هم از روی شرع شریف می‌باشد، چنانچه حد زدن و تعزیر بالضرب و بالمال و مرافعهٔ شرعی و حبس نمودن را اختیار کلی دارند و اما از عسکری نظامی‌گی به اینها نیست، زیرا که در حقیقت حاکم شرعند و حاکم شرع را به عسکر کار نیست مگر در وقت سیاست در کار است و دیگر هر کسی را مهمی به وقوع آید به نزد قاضی کلان بسیارتر می‌رود، زیرا که این رئیس کلان مقرّب است؛ و یکی از اهل حکومت

---

۱. اصل: دولتخوانگی

۲. اصل: شاطیر

ایشان هم روایت محضر و غیره برای قطع نزاع امیر می‌نمایند.
اعلام ایضاً این سه حاکم را از طرف پادشاه مملکت می‌مانند، هر کدام اینها تعزیر شرعی بالمال و بالضرب می‌کنند و اگر به قتل کسی امر کنند به مقتضای پادشاه و به روایت مفتیان قتل می‌نمایند و در هر بلاد از بلادهای پایتخت سلطانی خصوصاً[1] این سه حاکم جاری و منصوب است، هر جمعه عرضهٔ جمعه‌گی و بنده‌گی و دعاگویْ گویان کرده، برای تسلای دل پادشاه می‌فرستانند و اگر نفرستانند هر کدام اینها را زجرهای عظیم داده تلان (تالان) نموده معزول کرده و یا محبوس نموده به جای آن باز حاکم دیگر نصب می‌نمایند. اینست ترتیب نصب حکومات توابع بخارا.

فصل پنجم: در بیان نظام عسکر و سیاست در اسباب حرب بخارا. بدانید که قوت نظمیهٔ عسکریهٔ بخارا نظراً به دولتهای دیگر خُرد[2] و سبک‌تر است، چنانچه قوت تعداد عسکر این دولت به دو صدهزار می‌رسد و لاکن در بین اینها مرد دلیر کاردیده نادر است، فامّا از اسباب حرب‌گی یعنی لایق هر دولت هست قریب به چهارصد عدد توپ و صد عدد پلیموت و پنجصدهزار طپانچه و میلتیق بدین دولت بخارا اما چه شاید که این دولت در بابت سیاست از همهٔ دولتها فرو مانده هست و قوت علمیه ندارد و نیز بدان علم و عملهای سیاسی حرف ندارند بنابرآن آستانه بوس ذلیلی و غیر شده‌اند زیرا که پادشاهان را لابدیست که دربارهٔ عساکر خود قوت سیاسیه و علمهای سیاسیه به کار برد اما چه ناخوش که در

---

۱. اصل: خصاصاً
۲. اصل: خورد

از مراتب حکومت و سیاست جاری است و باقی را نیست. خلاصهٔ سیاست و حکومت بخارا تمام شد.

فصل چهارم: در بیان نصب کردن حکومت را. برای سیاست شهرها و به منصب حکمرانی مشرف شدن آنها از شرف لطف همایون اعلیحضرت پادشاه بخارا باید دانست که شهرهایی که از پایتخت سلطانی دور باشد در آن شهر از طرف پادشاه سه حکم نصب می‌نمایند: اولاً میربیک که او را «میر» می‌نامند، برای محافظت مملکت و سیاست و مؤاسائی (؟) فقراء و مدافعهٔ حبلا (؟) و برای خراج و عشر نصب می‌نمایند و این را نیز دو حاکم دیگر هست که از طرف میر منصوب می‌شوند: یکی املاکدار برای خراج عشر پادشاهی نامزد می‌گردد و نیز در پیش این املاکدار بعضی مرافعه‌ها هم به اصلاح می‌آید و این املاکدار هم باز چند نفر خدمت‌کار علیحده دارد چنانچه داروغه[1] و مینگ‌باشی هر کدام اینها برای املاکدار به زبان ترکی «بیکچه» و روسی «ولاسنای» اعانت یاوری می‌کنند و یکی از جمله حاکمهایی که از طرف سلطان منصوب می‌شود قاضی است برای مرافعهٔ شرعیه و این را نیز چند نفر خدمت‌کار و محرر و نایب هست و قطع نزاع و مرافعه‌های شرعی و محضر روایت به حکم آن شخص است و یکی از جمله حاکمان رئیس است، هم مرافعهٔ شرعی و تفتیش مساجد و بازارها و اهل اسلام توابع آن بلده به دست آن جناب است و ایضاً ده چند نفر از میرزاهای محرر و نایب و خدمت‌کارهایی که دوامی به قریه‌ها و بازارها مأمور دارند و

---

۱. اصل: دارغه

زینت کرده استاده است. این زینت که به بخارا هست زینت نفس است، اما زینت سیاست لایق دولت است. دولت بخارا از آن زینت سیاست خالی است، لاکن حشمت دولت و سلطنت بخارا و زیب و زینت بخارا در هیچ دولتها نیست، اما هر کدام از علومهای سیاسی آینه‌نما هستند و از زمان امیر تیمور این دولت برقرار است، به دست غیر گرفتار نشده است. روایت می‌کنند که در زمان خلافت حضرت عثمان رضی این دولت بخارا رئیس شرع نام نهاده یکی از صحابه را حاکم نموده‌اند. به روایت بعض آن صحابه امام قتیبه[1] است، لاکن این قول خطا است زیرا که امام قتیبه[2] نزد عالم علما تابعین‌اند و نزد بعضی از اصحاب و این دولت بخارا از ربع مسکون کمتر خاک اینده (؟) بوده است که آن از قطعهٔ خاک توران است و نیز ترکستان هم می‌گویند و آسیا هم می‌گویند؛ این قطعه معمور و آبادان است و اما علم دینی در ترقی و در عروج است از تمام قطعه‌های ترکستان مسافت طول این دولت صد [و] بیست فرسخ و عرض [آن] پنجاه فرسخ است و سه و نیم میلیون نفوس دارد. هر میلیون صدهزار و اقلیم پنج یعنی بین اقلیم پنجم و چارم اعتبار کرده‌اند. این شهر از بلادهای خراسان است، از ماوراءالنهر جیحون، قریب سی شهر معظم حاکم‌نشین دارد. در هر شهری سه صد تا هزار عسکر نظامی و در بعضی بلادها مثل توپ و اسبابهای حرب موجود است. چنانچه اسامی شهرها را بیان نمایم علی سبیل الیادگار: اولاً چارجوی، کرکی، کلیف، قَرشی که آن را نَسَف می‌نامند، کرمینه، نورآتا، ضیاءالدین، خطیرچی،

---

۱. اصل: قطیبه

۲. اصل: قطیبه

زمان قدیم به هر دولت علم سیاسی مترقی نداشت، این دولت بخارا یک دولت عظیمه شده استاده بود، اما وقتی که دیگر دولتها به صنعتهای خوب و سیاسی و مرغوب خوض کرده‌اند و بهره‌مند هر علم و فن شده بوده‌اند بدین عصرها ترقی یافته به مثل بخارا چند دولتها را پایمال کرده محتاج خود نموده‌اند، لاکن هیچ دولت بمثابهٔ دولت بخارا محتاج و ایاغ آتش نمی‌باشد و این از تمام دولتهای دنیا پست مانده است، ترقی این دولت را هر یکی از انسان عاقل خواهش دارد، لاکن کس[۱] عاقل بدین ملک کمتر است، از بس که مردم این ولایت بخارا به آزاده‌گی و ترسنده‌گی و بی‌حمایتی معروف دولتهاست. این ذلیلی و پست افکندگی بخارا از کجاست و بی‌علمی یعنی علم سیاسی را در بخارا اصلاً و ذاتاً راه نداده‌اند، می‌بینند که این سلطنت بخارا مشهور دوانق (؟) است، لاکن از سیاست بهره ندارد. افسوس، زندگی ممالک به سیاست است، چنانچه زندگی دین به علم دینی است و در حق پادشاهان لازم است علم سیاسی را داشتن و به مقابلهٔ دشمن به علم سیاسی تیرانداختن و خود امان ماندن. آه، به صد آه که دولت ما عسکر و اسباب حرب دارد. افسوس که یکی ازین عسکر ما لز سیاست و شجاعت خبر ندارد و حاکمان سیاسی ما از ترتیب سیاست خبر ندارند، اما دولت ما بسیار خزینه و دفینهٔ بی‌کران و بی‌حساب دارد، همه را صرف زینت وزراء و عملداران زبون حال می‌نمایند. تمام دولتهای عالم آرزوی دولت علّیهٔ بخارا می‌کنند، چه فایده که دولت بخارا عزت عالم بوده است اما خود را راغب

---

۱. اصل: لاکین کسی

از دیگر دولتها[۱] پس مانده است و اهل طلبهٔ این بلده را تخمیناً به سی و چهار هزار نفر حساب کرده‌اند و اهل تدریس این شهر را تخمیناً به هشتصد مدرّس درس‌گو پنداشته تعداد نموده‌اند و از جملهٔ اعاظم درس‌گویان مدرّسان این بلدهٔ شریف ایشان قاضی القضات و ایشان رئیس کلان و ایشان شیخ‌الاسلام و ایشان آخوند و ایشان اعلم و ایشان مفتی عسکر و این جملهٔ درس‌گویان از جماعهٔ اعلااند و دیگر درس‌گویان هستند، چنانچه مفتیانی که در مسند فتوای شرع نشسته‌اند تعداد آنها بیست و دواند. اینها از جملهٔ درس‌گویان اوسط اعلایند. هر کدام این مفتیان به عمل اوراقی که برابر عمل اشیک آقاباشی از جهت منزلت علم اقوای از آنست و به منصب صدوری و صدری و شیخ‌الاسلامی و نقیبی و امیر اسدی منصوب و سرافرازند و دهیک عمومی را این جماعهٔ مذکور شد به اهل وظایف از روی امتحان و خواندن هدایهٔ شریف به فرمودهٔ سلطان دیانت پناه تقسیم می‌کنند. هر طالب العلمی که [به] تحصل علم کلان مشرف شده باشد یا زیاد ازین بالا رسیده باشد موافق حال از هدایهٔ شریف خوانانده دهیک می‌دهند و به منصب‌داری مشرف می‌شوند. این منصب دهیک‌داری یکی از قانون اسلامیهٔ بخارا است. بنده هم در سنهٔ یکهزار و سیصد و سی و هفت بدین منصب دهیک‌داری در نزد حضرت ایشان قاضی کلان هدایهٔ شریف از کتاب نکاح باب اولیا و اکفا خوانده مشرف شده بودم، از مقصود برآمدم باز آمدم به مقصود. و دیگر از جماعهٔ درس‌گویان مدرّسان بنارس پوشند که هر یکی از این

---

۱. اصل: دولها

غزار، شهر سبز یعنی کِش، کتاب، یکه‌باغ، چراغچی، جامچی و شیرآباد و بایسون و دهنو، سرآسیا یعنی سرجوی، حصار، قراتگین، درواز، بلجوان، کولاب یعنی خطلان، قورغان تپه، قوادیان[قبادیان]، هر کدام این شهرها پایتخت حاکمان سلطنت بخارااند و اما بعضی شهرهااند که بدین بلده‌های مذکور تابعند. چنانچه توابع کولاب مؤمن‌آباد و در توابع بلجوان خوالینگ و کنگرت و در توابع حصار دوشنبه و قره‌طاق و در توابع پایتخت که بلدهٔ معظمهٔ بخارا است شهرها و قورغانهای بسیاراند، چنانچه رامیتن و خیرآباد و قراکول و بهاءالدین و خواجه عارف، ماه تابان و وابکند و زنده‌نی و غیره بسیارند. هر کدام از شهرهایی که توابع بلدهٔ فاخره‌اند مشتمل بر سی املاکدار و بیست و پنج و هژده املاکند. و در هر شهری که قاضی و یک رئیس و میرشب و لشکرباشی برای محافظت مملکت منسوبند. اینست طریقهٔ نظام مملکت بخارا و اسباب آلات و توابع او بمنّه.

فصل ششم: در بیان طریق رویهٔ علوم و فنون دنیویه و اخرویهٔ بخارا و عالمان و شیخان و اهل وظایف آن. بدان بخارا از تمام بلده‌های ترکستان و ماوراءالنهر در بابت علوم مدنیت و فنون شرعیت ترقی و تفضل دارد، چنانچه معروف و مشهور است و از دیگر علمها علوم شرعی که عبارت[است] از تفسیر و حدیث و فقه و کلام و اصول و صرف و نحو، بدین بلدهٔ معظمه اشتهار در مرتبهٔ تمام دارد و ایضاً از علم حکمت هم اندک برای ضرورت می‌خوانند، چنانچه منطق و حکمت الهی و از ما از حکمتهای ریاضی و سیاسی از قدیم الایام بدین بلده متعارف نگردیده است، بنابرآن سیاست این دولت اسلامیهٔ بخارا چندان مرتبه‌ها

دستبوس امیر و وزیر می‌روند و با انعامهای گوناگون سرفراز و ممتاز می‌شوند و سلسله و حشمت شاه اقصی گی قریب به سلسلهٔ سرکرده‌گی است. اینست که اتمام پذیرفت بیان سیادت و شیخان بخارا به طریق اختصار.

فصل هفتم: در بیان حشمت و سلطنت امیران بخارا و وزیران و زینت اعاظم بخارا. در صورت ظاهری حشمت امیران آنست که اینها را یک پایتخت معلوم معین است، چنانچه شهر معظمهٔ مکرمهٔ بخارا، فامّا در بعضی بلادهای توابع خود نیز مقام تعین دارند که آن را نیز پایتخت و استراحت جای می‌خوانند، بدین گونه که چارباغی عالی و یا یگان قصر زیبایی از برای باشش و سیاحت‌گاه امیران وضع کرده‌اند، چنانچه در عصر امیران منغیتیهٔ[1] بخارا در بلدهٔ کرمینه چارباغ میرزا و چارباغ چرم‌گری و چارباغ الچین موسوم به پایتخت سرای و قصرهای امیران است. هر سالی برای سیاحت بدین جایهای مخصوص می‌آیند و نیز در بلده‌های قرشی و شهر سبز و در تومانهای بخارا این طریقه باشش خانه‌های خاصه گی بسیار است و چارباغهای گوناگون سراسر موزون و قصرهای بوقلمون زینت افزون وافره است. باید دانست که پادشاهان بخارا سراسر همه صاحب تاج و تخت‌اند و شوکت اینها به مثل پادشاهان اوروپا است، لاکن اینها حشمت زیادی نیز دارند، چنانچه در نماز عیدین که یکی از آثار اسلام است از برای سیاست سلطانی تاج بر سر نهاده و بر سر و دم چند دانه اسپهای مزین به افزار طلا و نقره تاج نهاده، بر یکی از آنها رکوب نموده و دیگر آن را از عقیب می‌کشند

---

۱. اصل: منغتیه

بنارس پوشی خارج شوند به منصب مفتی‌گی سرافراز می‌شوند. و تعداد اینها تخمیناً به دو صد نفر اعتبار کرده‌اند و باز این جماعه را اوسط تدریسی می‌دانند و اسفل تدریسی را تعداد به پنجصد می‌رسد که اینها را مدرّسان بی‌قصب‌پوش می‌گویند. و دیگر مثل امام مدرس و غیر اینها هستند که تعداد سه صد زیاده می‌رسد و در این شهر چهارصد مدرسه و دوصد نود شش مسجد پنج وقتی و هژده مسجد جامع و هشتاد گورخانه می‌باشد، چنانچه در مقصود گذشته مذکور شد و سیزده کتابخانه و نود و شش قاری‌خانه و مکتب‌خانه مشتمل بدین شهر است و بیاناً گفتن در کار است که در روی زمین در بابت ترقیات علوم و فنون از تمام بلدان زیاده‌تر و بالاتر است. هر کدام [از] این مدرسه‌ها را و مساجدها را و گورخانه و مکتب‌خانه و قاری‌خانه‌ها را وقف تعین می‌باشد و حجرات این مدرسه‌ها را خرید و فروخت جاری شده است، فامّا مدرسه‌های پادشاهی که خارج از خرید و فروخت بسیار است. آمدیم در بیان اهل سیادت و شیوخ بخارا باید دانست که اینها نیز از اهل وظایف معظم و مکرم بخارااند و اهل سیادت را به مثل عملداران قوش و تنخواه سرافرازی می‌بخشند و ایضاً به عمل اهل علم[۱] مثل اداراتی و صدوری صدری و میراسدی و نقیبی منصب‌دار می‌نمایند و شیوخ[۲] نیز این طریقه وظایفها سرافرازی می‌بخشند، فامّا خانقاه و مسجد معلوم و مشهور را می‌دهند و به وظیفهٔ دعاگویی مشغول می‌شوند و نهایت مرتبه شاه اقصی گیست، از این زیاده مرتبه و منزلت نیست و هر کدام اینها نیز به زیارت و

---

۱. اصل: علما

۲. اصل: شیرخان

فرحفزا و دل‌افروز می‌باشد و باید دانست این پادشاه بخارا هر سالی دو بار بدین سلطنت می‌برآید و دیگر برای جمعه و زیارت مزارات نیز خراج دارند و لاکن زینت و حشمت و شوکت بدین درجه نمی‌رسد. و این سلطنت بخارا نیز به مثل سلطنت پادشاهان عالی شأن ربع مسکون مشهور است، سپاهان و عملداران این دولتخانه به منصب قراول‌بیگی و میرآخوری رسد، افزال[1] نقره و زراندود بر سر و دم اسپ می‌بندند و از میرآخوری تا عمل بیگی اسباب و افزال طلا می‌زنند، لاکن در اوسط مرتبه. اما به منصب دادخواهی تا دیوان بیگی‌گی افزال طلا در مرتبهٔ اعلا درجه در سرپای اسپ می‌بندند و اگر به منصب قوشبیگی گی و آتالیقی و شیخ‌الاسلامی رسد افزال زراندود مرصع به جواهرات می‌بندند و بر خودها لباسهای پودگردان زرین و جواهرات مرصع می‌پوشند. اینست زینت لباس و حشمت امیران و وزیران و عملداران بخارا[ی] شریف بمنّه.

---

۱. افزار منظور است.

و نیز سایه‌بان طلادوز و زرافروز تبرکی را از پشت امیران برای سلطنت و حشمت تا نمازگاه عامه می‌برند و تمام سر و پای امیران بخارا از اندوده و پودگرانهای زرین می‌پوشند و در زیر جلو امیران چهار نفر شاطر[1] به لباسهای عجیب و بر دست و پایهای شاطران زنگهای زرین بسته و بر سر آنها کلاه خسروانه نهاده و بر قدم آنها فیزار[2]های سلیمانی پوشید، به جلوه و به حرکت سیاست رفتار می‌نمایند و بر هر دو طرف اسپ امیران شغولها و هدایچی‌یان به صدای «عمر دولت امیر نی زیاده بولسون و تیغ شریعت برا بولسون» گفته صدای نرم‌نرم کرده و کس دیگر که برای آمین گفتن منصوب است، آمین‌گویان تا نمازگاه مؤمنان بدین حشمت و شوکت تمام می‌رسند و ایضاً وزیران بخارا هم نیز این حشمت و زینت دارند اما تاج و هدایچی ندارند و مثل قاضی کلان و قوشبیگی و شیخ‌الاسلامی را شاطر می‌دهند، اما این شاطران حقیقتاً از پادشاه عالم است. این وزیران هم مکلل به زیب زینت جواهر است و لباسهای زراندود و کمرهای طلا و نقرهٔ مرصع به سنگهای احمری و قوش لبکاردهای جوهری و به لباس و سله‌های زراندود احمری متزین است و ایضاً در پیش پس آنها شاگرد پیشگان[3] و محرمهای به خذمت بر پا استاده و ایضاً زینت آنها نیز قریب بدینها می‌ماند در کمربند و قوشکارد و نشانهای طلا و نقره، اما حقیقتاً آنها خادمند و مأموران خذمت سلطانند، لاکن سلطنت و حشمت این دولت بخارا بسیار

---

۱. اصل: شاطیر ۲. فیزار یا پیزار، پای‌افزار است.

۳. اصل: شاگیرد پیشه‌گان

مقصود چهارم[1]

در بیان اول سلطنت سیدعالم بهادرخان بن عبدالاحدخان بن مظفرخان بن بهادرخان نصرالله و بعضی حوادثاتی که واقع است در ایام سلطنت آن. باید دانست سید امیر عالم توره بن عبدالاحد در بلدهٔ قرشی بودند و پدر او عبدالاحدخان در شهر کرمینه که مسافت چهارده فرسخ است از بخارا بدآنجا بودند و در آن تاریخ که یکهزار و سیصد و بیست و هشت هجری مطابق یکهزار و نهصد[و] نه میلادی بود، در بطن آن بلدهٔ معظمه که بخاراست از جهت عدم موافقت زمان و فتنهٔ او آن منازعت و مناقشه بین ایرانیان عالم[2] به اندک سبب که ذکر آن به این مقام لایق نیست، به وقوع آمده بود و در آن عصر آستانه قل‌بیک گل قوشبیگی وزارت ارک عالی بود. و این قوشبیگی از اهل ایرانیان بود. و اهل طلبهٔ علوم بسیار رواج لایحطی (؟) داشت و به اندک باعث نزاع اندک را قوی ساخته و جنگ جدال را در جوش درآورده که تا به یک هفته در بطن شهر فاخره حرب شدید نمودند و از لب حوض میر دوستم تا دروازهٔ قراکول میدان حرب‌گاه شد و بسیار از اهل علم به قتل رسیدند. از کمالی که به اهل علمیه اسباب حرب نبود، به چوب دست و کلتک حرب نمودند و درین محاربه ایرانیان بسیار از اهل علوم مقتول گردیدند. تخمیناً در شب یکشنبه در

---

۱. در حاشیهٔ این برگ چنین نوشته شده است: تاریخ جلوس سید عالیم‌خان، شعر:

به تاریخ جلوسش هاتفی گفت — همای نصرت ایزد تعالی

۲. اصل: علماهان

شجاعت دلاوری صدا نمود که صغیر کبیر صورت حادثه را علی‌التحقیق دانسته به جزای ابدی جزا دهم گفته، خلق را تسلی داد، بعد در شهر درآمده به ارک عالی برآمده به جای پدر نشسته تحقیق نمود که همهٔ کوتاهی و این قدر خون‌ریزی و بی‌سرشته‌گی از قوشبیگی آستانه‌قل به وقوع آمده بوده است. در حقیقت این محاربه به فرمودهٔ وزارت پناه شده بود و توره‌جان می‌خواست موافق خواهش خود کار کند. فامّا بی‌امر پدر آداب ندید، به جانب پدر خود که به تخت سلطنت در کرمینه نشسته است عرض واقعه را ... نمود، جواب آمد که فوراً قوشبیگی را نزد او معزول نموده به خطرچی فرستانید و نصرالله (یکی از شعراء بخارا به منصب قوشبیگی مشرف شدن میرزا نصرالله را تاریخ گفته است؛ تاریخ «جاء نصرالله و الفتح لاصحاب البخار» ...) قوشبیگی را به وزارتی منصوب نمایید و به فرمودهٔ پدر نصرالله بیک به منصب قوشبیگی‌گی نصب نموده قوشبیگی مذکور را به خطرچی فرستادند. و توره‌جان جراً (؟) چند نفر از سرداران ایرانیان را آورده محبوس نموده و مال اموال آنها را تاراج نمودند و بسیار اهل بخارا از غنایم بسیارها تاراج و تالان نمودند و اهل ایرانیان را بسیار در مرتبهٔ تنزل درآورده و اهل علوم را بسیارها انعام احسان نموده ترقی را دربارهٔ اینها ده چند زیاد نموده به مدرسه‌ها و خانقاهها خیرات لایعدّ و لایحصی فرستاده را حق سلطان زمان پدر مهربان خود عبدالاحدخان دعاهای وافره نموده ایثار فرمودند و بعد از اتمام فتنه و آسایشته‌گی بلدهٔ معظمه به فرمودهٔ پدر خود به خذمت در کرمینه رفتند. باید دانست که این حادثه را وقایع بسیار بود، فامّا زمان وسعت آن نداشت، به عبارت المختصر افضل عمل نموده اثر حادثه را بیان نموده شد و الّا

حضرت املا چهارده نفر کشته شدند. و جمیع مقتولها به شصت و هفت نفر از اهل علم[۱] حساب کرده‌اند و اما غیر از نظر دیده‌گیها نامعلوم بسیار به قتل رسیده‌اند. و در روز دوشنبه خوارجان[۲] هم بسیار مقتول شده‌اند از حرکت سربازان و از طرف ایرانیان تخمیناً به سیصد نفر به قتل رسیدند از باعث که اهل بلدهٔ معظمه و قراکلتک صحرایی[۳]، بسیارها اعانت رسانی نمودند. و بسیارها بی‌سرشتگی در این [شهر] فاخره به وقوع پیوست و تا یک هفته دروازه‌های شهر مسدود گردید و ایرانیان را بسیار تالان و تاراج نمودند تا به حدی که روی به گریز نهادند و یکی از شعرای بلده در تاریخ آن ثنا گفته:

شعر

بی‌جدل گفته‌ام به او تاریخ   مرگ بر موریان که رسوا شده

مادّه تاریخ «مرگ بر آه» لاکن عدد حرف بی‌جدل را برآورده شود، باقی تاریخ است و باید دانست که خبر این جنگ در شهر قرشی به گوش نائب ولایت یعنی امیر عالم توره رسانیدند، فی الفور طوره به طرف بخارا عزم نمود و روز چهارشنبه به بلدهٔ متبرکهٔ بخارا رسیدند. «توره‌جان امروز می‌آیند» گفته، آوازه شد تمام اهل شهر از صغیر و کبیر و برنا و پیر و ملا و شیخ سپاه وزیر استقبال برآمدند. همانا که توره‌جان را دیده بودند خلق به یکباره از دست قوشبیگی داد گفته غوغای عظیمی را بالا نمودند که هوش عالم‌خان از سر به در رفت. از کمال

---

۱. اصل: علماهان   ۲. احتمالاً خارجیان درست است.

۳. اصل: صحرای

پادشاه بخارا اعانت طلبید و از بابت توپ ده دانه توپهای جهانگیر و پنجصد دانه میلتیقهای پنج تیره اعانت یاوری نمودند و ایضاً از فقرا یکهزار و پنجصد دانه اسپهای خوب اعانت نمود و این پادشاه بخارا از هر بابت اعانت را دریغ نداشته جان سپاری می‌نمود و ایضاً در سال دویم محاربهٔ دولت روسیه از ولایت ترکستان[1] مردکار گفته طلب اعانت کرد همهٔ مملکت دادند مگر مملکت جِزّخ آدم ندادند. و این شهر جزخ رابه توپ زده یکسان نموده بی‌ستری و بی‌انصافی را به درجه[ای] در آن شهر نمود که دخترهای باکره را زنا نمودند و سینه‌های زنها را بریده سر دادند و فرزندان ایشانان را جمع نموده در توپ پراندند، بسیارها ظلم و خرابی را در آن شهر مستولی[2] نمودند و این خرابی جِزّخ در سنهٔ یکهزار و سیصد و سی [و] سه هجری مطابق یکهزار و نهصد [و] پانزده میلادی بود و ابتدای جنگ روسیه به همراه گرمانیه در تاریخ یکهزار و سیصد و سی [و] دو مطابق یکهزار و نهصد و چهارده میلادی بود. از این تاریخ یکهزار و سیصد و سی و شش هجری مطابق یکهزار و نهصد و هفده[3] میلادی پادشاه ایمپراطور دولت روسیه الکساندرویچ ولد الکساندر دویم بود از نسل بایار رمان اوغلی المشهور رمانف کنیاز روسیه. دولت روسیه مع گرمانیه بسیارها محاربهٔ شدید کردند که دولت روسیه مغلوب شد ازین جهت که حیل و نیرنگ گرمانیه بسیار بود، بسیار از دولت روسیه فطور رفت، اهل نظمیهٔ روسیه را تلاف بسیار شد، هر

---

۱. اصل: تورکستان ۲. اصل: متولی

۳. اصل: هفتده

این حادثه را کتاب علیحده در تحریر درآوردن به کار است. القصه توره‌جان به خذمت پدر مشرف شد. بعد گذشتن پنج ماه ابتدای تاریخ دیگر بود، آن سلطان زمان و شاعر آفاق و الدوران و بوستان بلبلستان خاقان ابن الخاقان ابی المظفر و المنصور سید امیر عبدالاحدخان بهادر سلطان دنیا فانی را به عالم باقی بدل روح تن را پرواز نموده امروز پنجشنبه بود. عالم خان طوره بعد از فوت پدر قبل از دفن به همراه چند نفر سپاه و عسکر به طرف بخارای شریف عازم شده، پگاه روز جمعه در نزدیک بخارا آمده خطبه را به نام خود که عالم‌خان بود خواناندند[۱] و در روز جمعه درآمده پگاه روز شنبه به تخت سلطنت نشسته، نقارهٔ خرسندی و دغدغهٔ جمشیدی را اعلام کردند و به نام عالم‌خان نقاره زدند و این تاریخ یکهزار و سیصد و بیست و نه هجری مطابق یکهزار و نهصد و ده[۲] میلادی بود و بعده جد شاه عالم عبدالاحدخان را در بلدهٔ کرمینه در مزار قاسم[۳] شیخ نور مرقده دفن کردند و بعد از تمام شدن بی‌سرشته‌گیها و سرشته‌گیها و سرشته‌شدن مهمها، امیر عالم‌خان هم به طریقه و دستور پدر خود به همراه دولت روسیه رویهٔ دوستی را پیشه نمودند و آمد و رفت خوب داشتند و زمانی شد که روس نیکلای به همراه روس گرمانیه[۴] منازعت شدید درهم بسته بودند و این منازعت و مقاومت بسیار به صعبیت و به حربهای شدید انجامش داد تا به حدی که روس نیکلای از

---

۱. اصل: خاناندند

۲. این سال در برگ ۴۵ دستنویس آمده که به تاریخ یکهزار و نهصد و یازده اصلاح شد.

۳. اصل: قاسیم

۴. گرمانیه همان ژرمنی یا آلمان است.

اعلام نمودند که مایان[1] هم بلادهای اسلامیه را آزادی نموده حریت را اجرا نماییم، به هر وجه آسایشته‌گی و خاطر جمعی خوب‌تر می‌شود گفته دشمن‌آمیزانه مقاومت نمودنی شدند. دیدند که به آسانی در ملک بخارا در عصر پادشاهی این حریت به وقوع نمی‌آید، بنابرآن این جماعه فرار نموده لباس غربت در بر پوشیده عازم ملک شوراء روسیه نمودند. تخمیناً ۲۲۱ نفر بودند و این فرقه که از بخارا برآمده بودند خودها را نیز به مثل مسلمانان روسیه جدید و ترقی نام نهاده به مثابهٔ آنها علم سرخ حریت را آشکار نموده در بلدهٔ کاگان قرارگاه کرده شوراء اسلام گفته مکانی را مصلحت‌خانه بنا نمودند و به همراه امیر مقاومت سخت پیشه کردند. برای امتحان باز صلح را اجرا نموده به همراه پادشاه خودها دوستی را پیشه نمودند و این جماعه از علمهای سیاسی با خبر بودند تا به حدی که بعضی[از] آنها اهل[و] عیال خودها را هم گرفته برده‌اند. دوام الوقت در فکر گرفتن بخارا و حریت کردن بودند، چنانچه مشهورترین آنها از جملهٔ تاجران[2] میرزا محی الدین صراف و دیگر فیض الله خوجه بن عبیدالله خواجه و عالم بیک بن جوره بای پوست بوده‌اند و دیگرها در موردش ذکر خواهیم نمود و این جماعه از کمال مدبری مزوری با دولت بخارا رفت و آمد خوب کرده و اعانت یاوری خودها را هم بسیار نمودند تا به حدی که بعضی حکومت‌دارهای بخارا به خودها اعانت رسان کردند و اکثر آنها در حریت شدن بخارا و سرنگون شدن پادشاه خودها راضی شده کمر اتفاقی به همراه ترقی‌پروران دولت اتفاقی و

---

۱. درست آن وماه است.
۲. اصل: تجاران

چقدر تدبیر کردند هیچ غالبی به اینها میسر نشد غیر هلاکت، فامّا روسیهٔ نیکلای صلح را هم پیشه نکرد، روز به روز مغلوبیت فزود. بنابر آن اهل عسکر دو فریقه شده پادشاه خودها[۱] را که نیکلای روسیه بود از تخت فرآورده تخت بخت پادشاهی را بر هم زده‌اند و اختیار دولت روسیه به دست عسکر باقی ماند، مملکت روسیه به شوراء جمهوریت شهرت دادند، سال مار اکتبر[۲] ۱۹۱۷ میلادی بود. و بعضی بلادهای روسیه را دولت گرمان[۳] تصرف کرد و مدت این محاربات سه سال شد، بعد از باقی ماندن دولت روسیه به دست عساکر، این دولت را به دولت کرسینسکی شهرت داده‌اند، مدت یک سال به حکومت کرسینسکی شهرت یافت، بعد از یکسال عساکر روسیهٔ کرسینسکی دو فریقه شده نزاع کردند یک فرقه را بلشوی و یکی را منشوی نام نهادند، آخر الامر حکومت منشوی مغلوب شده ظفر در بلشوی میسر گشت و نیز همه اتحاد بسته این دولت معظمهٔ روسیه را به حکومت جمهوریت شوراء اشتهار دادند و حریت یعنی آزادی را خواهش نموده حریت کردند و مسلمانهایی که بدینها اتفاق بسته بودند نام جدیدی و ترقی را نمایش داده، «یشاسون حریت» گفته نام جدیدی را به خودها نسبت دادند و بدین بلشویها برای حریت شدن ممالک روسیه و مسلمانیه اعانت یاور شده، دست اتفاق با هم نهادند و چندی از تاجران[۴] بخارا و کلان‌زاده‌گان در این زمان پرآشوب شوراء روسیه به امیر بخارا

---

۱. درست آن «خود» است.
۲. اصل: اوکتبر
۳. آلمان
۴. اصل: تجاران

ترقی‌پروران رو به هزیمت نهاده بعضی به دست افتاده[1] و بعضی کشته شده و بعضی گریختند و از بالای قلعهٔ بخارا شب و روز روی به گریز نهاده به طرف کاگان که یکی از قصبه‌های بخاراست رفته‌اند و به هر کوچه و گوشه و بیشه پریشان شدند. و این واقعه در سنهٔ یکهزار و سیصد و سی و هفت به ماه ذی‌القعده بود مطابق یکهزار و نهصد و هژده میلادی بود و بعد ازین واقعه امیر و وزیران بخارا بین ترقی‌پروران اصلاح را پیشه نموده مجلسی برپا نمودند و تمام سرکرده و اعیان بخارا را حاضر نموده‌اند. و اهل تماشابینان تخمیناً به صدهزار نفر مردم زیاده‌تر در جلو خانهٔ پادشاهی جمع آمده‌اند. این واقعه در سنهٔ مذکور به روز یکشنبه بود و درین اثنای گفت و گذار مجلس و تماشابینان بود که قاضی القضات عصر یعنی قاضی شریف مخدوم برای احضار مجلس به هزار گونه رنگ لباسهای زردوزی و پودگردان بریکسان مع سی و چهل نفر ملازمان خود به صدای پشت پشت حاضر شده آمده بودند که از گوشهٔ معرکه آواز بلند برآمد که بزنید این قاضی جدید بی‌دین را که این قدر شور ازین به وقوع آمد و الا نباشد جدیدان این قدر حرکت نمی‌توانند. در زمان مردم تماشابین برای بی‌آبرویی و زدن قاضی کلان حرکت نموده هجوم کردند و این مردم قاضی کلان را بسیارها زده‌اند که تمام لباسهای زردوزی پاره شده است و کمر و قوشکار و سلّه و تمام اسلحهٔ[2] او را اولجه نموده گرفتند. درین اثنای غلغله بودند که امیر از بالای ارک عمارتی که برای تماشا وضع کرده‌اند به تبرزین تریزهٔ در را شکسته به دست خود

---

۱. اصل: افتیده ۲. اصل: اصلحه

اتحادی داده در حرکتها شده ایستادند و این واقعهٔ قدیمی و جدیدی شهرت تمام به گوش خواص و عوام رسید و قاضی کلان همان عصر قاضی ملا میر برهان‌الدین و ملا نظام‌الدین لقب به منصب رئیس کلان بودند و بعضی آدمانی که به حریت شدن بخارا راضی شده اعانت یاور بوده‌اند قاضی کلان مذکور را به دولتخانهٔ عالی بدگوی کرده، بلاملاحظه پادشاه او را عزل نموده، قاضی شریف جان مخدوم که قاضی تومان غجدوان بود آورده، به قاضی کلانی سرفراز کردند و بعد از قاضی شدن شریف جان جماعهٔ ترقی‌پروران قوت یافته جماعهٔ عظیمی شده کلانتران آنها آمده از قاضی‌خانه اجازت[1] گرفته تخمین پنجصدشده از طرف گذر جویبار و خیابان بیراقهای سرخ حریت را بالاکرده صدای «یشاسون حریت» را به برج افلاک برآورده، هجوم به ریگستان و به ارک نمودند و تمام شهر بخارا را غلغلهٔ آشوب بر پا ساختند و قوت واهمه بر اهل شهر بخارا مستولی شد که بعضی آدمها به گمان اینکه حریت شده است گفته بدین جماعه یار شدند. درین اثنا بودند که صدای آواز میلتق از طرف ریگستان برآمدن گرفت. این جماعه رو به هزیمت نهاده‌اند و سربازان یعنی عسکران حربیهٔ بخارا در حرکت آمده از آن واقعه اطلاع یافته هجوم نموده‌اند و امیر و قوشبیگی امر کردند که زنید و گرفته بیارید این جماعهٔ اوباش را که اینها دشمن قوی بخارا و دشمن دین حق‌اند. در آن حالت به فرمودهٔ پادشاهان اسلام عسکر بخارا هجوم نموده فوج فوج از هر کوچه و رسته صدای توپ و میلتق بلند کرده در حرب آن جماعهٔ

---

۱. اصل: ایجازت

ترقی‌پروران رو به هزیمت نهاده بعضی به دست افتاده[1] و بعضی کشته شده و بعضی گریختند و از بالای قلعهٔ بخارا شب و روز روی به گریز نهاده به طرف کاگان که یکی از قصبه‌های بخاراست رفته‌اند و به هر کوچه و گوشه و بیشه پریشان شدند. و این واقعه در سنهٔ یکهزار و سیصد و سی و هفت به ماه ذی‌القعده بود مطابق یکهزار و نهصد و هژده میلادی بود و بعد ازین واقعه امیر و وزیران بخارا بین ترقی‌پروران اصلاح را پیشه نموده مجلسی برپا نمودند و تمام سرکرده و اعیان بخارا را حاضر نموده‌اند. و اهل تماشابینان تخمیناً به صدهزار نفر مردم زیاده‌تر در جلو خانهٔ پادشاهی جمع آمده‌اند. این واقعه در سنهٔ مذکور به روز یکشنبه بود و درین اثنای گفت و گذار مجلس و تماشابینان بود که قاضی القضات عصر یعنی قاضی شریف مخدوم برای احضار مجلس به هزار گونه رنگ لباسهای زردوزی و پودگردان بریکسان مع سی و چهل نفر ملازمان خود به صدای پشت پشت حاضر شده آمده بودند که از گوشهٔ معرکه آواز بلند برآمد که بزنید این قاضی جدید بی‌دین را که این قدر شور ازین به وقوع آمد و الا نباشد جدیدان این قدر حرکت نمی‌توانند. در زمان مردم تماشابین برای بی‌آبرویی و زدن قاضی کلان حرکت نموده هجوم کردند و این مردم قاضی کلان را بسیارها زده‌اند که تمام لباسهای زردوزی پاره شده است و کمر و قوشکار و سلّه و تمام اسلحهٔ[2] او را اولجه نموده گرفتند. درین اثنای غلغله بودند که امیر از بالای ارک عمارتی که برای تماشا وضع کرده‌اند به تبرزین تریزهٔ در را شکسته به دست خود

---

۱. اصل: افتیده

۲. اصل: اصلحه

اتحادی داده در حرکتها شده ایستادند و این واقعهٔ قدیمی و جدیدی شهرت تمام به گوش خواص و عوام رسید و قاضی کلان همان عصر قاضی ملا میر برهان‌الدین و ملا نظام‌الدین لقب به منصب رئیس کلان بودند و بعضی آدمانی که به حریت شدن بخارا راضی شده اعانت یاور بوده‌اند قاضی کلان مذکور را به دولتخانهٔ عالی بدگوی کرده، بلاملاحظه پادشاه او را عزل نموده، قاضی شریف جان مخدوم که قاضی تومان غجدوان بود آورده، به قاضی کلانی سرفراز کردند و بعد از قاضی شدن شریف جان جماعهٔ ترقی‌پروران قوت یافته جماعهٔ عظیمی شده کلانتران آنها آمده از قاضی‌خانه اجازت[1] گرفته تخمین پنجصدشده از طرف گذر جویبار و خیابان بیراقهای سرخ حریت را بالاکرده صدای «یشاسون حریت» را به برج افلاک برآورده، هجوم به ریگستان و به ارک نمودند و تمام شهر بخارا را غلغلهٔ آشوب بر پا ساختند و قوت واهمه بر اهل شهر بخارا مستولی شد که بعضی آدمها به گمان اینکه حریت شده است گفته بدین جماعه یار شدند. درین اثنا بودند که صدای آواز میلتق از طرف ریگستان برآمدن گرفت. این جماعه رو به هزیمت نهاده‌اند و سربازان یعنی عسکران حربیهٔ بخارا در حرکت آمده از آن واقعه اطلاع یافته هجوم نموده‌اند و امیر و قوشبیگی امر کردند که زنید و گرفته بیارید این جماعهٔ اوباش را که اینها دشمن قوی بخارا و دشمن دین حق‌اند. در آن حالت به فرمودهٔ پادشاهان اسلام عسکر بخارا هجوم نموده فوج فوج از هر کوچه و رسته صدای توپ و میلتق بلند کرده در حرب آن جماعهٔ

---

۱. اصل: ایجازت

عصر بود که از بالا[ی] نقاره‌خانه صدا برآمد که ای مردم بخارا امروز می‌خواهید پادشاه شمایان معزول شده و مملکت شمایان به رواج حریت و لواء جمهوریت مزین گردد. تماشابینانی که در ریگستان بودند به یکباره به صدای بلند آواز دادند که مایان هیچ این طریقه رویه را نمی‌خواهیم و به حریت شدن ممالک اسلامیهٔ خودها راضی نداریم و از دین محمدی بیزاری نخواهیم گفته به یکباره به طرف تخته پل که مرور راه ارک‌ست هجوم نمودند که دروازهٔ ارک را بسته‌اند. قریب به ده هزار نفر از فقرایان و عساکر بخارا تا نیمهٔ شب بدان دروازه‌خانه ماندند و در فراق دین اسلام ناله و زاری می‌نمودند و به صلوة خواندن مشغول بودند. درین حالت بود که یکی از صلداتان روس که به همراه فیض الله خواجه به ارک برآمده بود، صدای کرده به عسکر خود فرمان داد این مردم تک دروازه را سیاستاً زده هجوم نمایند. به یکباره حرکت تمام نموده به بالای آدمان تک دروازه میلتق پرانده حرکت شدید نمودند و هیچ کسی را نزدند. ولیکن یکان از آدمان مذکور به کاردچه در شکم اسپ صلداتان حواله کردند که یکی از آن اسپان مرد و میرزای اورگنجی که یکی از وزراء اعظم بخارا بود، آمد مردمان را نصیحت بسیار کرده که اگر شمایان و مایان امروز این ایلچیان را به قتل رسانیم کار خوب نمی‌شود زیراکه این دولت روسیه بسیار زورآور است باید که به هر طریقه باشد صلح بهتر است. هر چقدر التماس کردند کارگر[1] نشد. باز به طریق تدبیر گفت که امشب باید که به خانه‌های خودها باشند پگاه ساعت ده باز

---

۱. اصل: که کارگر

اشارت[۱] کردند که نزنید و شغولها و هدایچیها و بسیاری از محرم‌باشیها برای نجات قاضی کلان آمده به واسطهٔ تمام این قاضی کلان را از تحت دست صحرائیان و عوامان شیر چنگال نجات یافته به حضور امیر به تحت یک کرته و ازار[۲] گرفته بردند. اگر این آدمان امیر در حقیقت خلاص نمی‌کردند به هلاکت می‌رسید. این واقعه عظیم‌ترین و مشهورترین واقعات ترقی پروران بخارا است. القصه قاضی کلان مذکور را روزانه به ارک حبس نموده شب بعد از نماز خفتن سراپای تازه داده به حولی‌اش فرستادند. بعد از این حادثه معلوم [مشهور] شد که قاضی مذکور در حریت شدن بخارا به درجه[ای] سعی و کوشش کرده بوده است و یکی از رئیسان ترقی پروران بوده است. و قاضی کلان شدن مذکور را سبب آن بود که اگر قاضی میر برهان قاضی کلان باشد این منازعت بین امیر و ترقی‌پروران روزبه‌روز ترقی خواهد نمود. میر برهان را بعضی آدمانی که در حریت شدن بخارا راضی شده بود و به دولت بخارا ایضاً وزیر و سرکرده بوده است به امیر معقول نموده‌اند که قاضی کلان را باید بیکار کرده شود و الّا این فتنه پست نخواهد شد. این تدبیر حقیقتاً از ترقی پروران بود. بنابر یکی از کلان‌زاده‌گان بخارا که شریف جان مخدوم به منصب قاضی کلانی نصب نموده‌اند و درین اثنای قاضی کلانی مخدوم مذکور روز جمعه در ماه شوال فیض الله خواجه و پسر میرزا محی‌الدین میرزا عبدالقادر به همراه بیست نفر صلداتان اوروس بعد جمعه برای اصلاح آمده به ارک برآمدند قبیل (؟) نماز

---

۱. اصل: ایشارت

۲. اصل: ایزار

بعد ازین واقعهٔ کشتن قوشبیگی مذکور بین امیر و جدیدان بغض عداوت به نهایت درجه رسید و بسیار فتنه و شور ضمناً در پیوست. با وجود ترقی‌پروران ظاهراً به همراه امیر دوستی داشته‌اند یوماً فیوماً نزاع زیاده شد. ازین باعث میرزای اورگنجی را معزول کرده امیر عسکر و اصلاح‌چی نمودند و حاکم قرشی را عثمان بیک دادخواه مرد مفلوک بود آورده به جای میرزای اورگنجی به منصب قوشبیگی‌گی تعیین[1] نمودند. و شور و فتنه به درجهٔ کمال رسید و ترقی‌پروران یعنی جدیدان بخارا به اعانت دولت روسیه اعلام حرب نمودند؛ بدین طریقه که اگر در مقالهٔ میان درآیید بخارا را به مثل دولت روسیه به دولت شوراء جمهوریت اشتهار می‌نماییم[2]، تمام خذمت‌کاران حکومت را ماهانه داده می‌شود و نفع دولتخانه و خزینه و عسکر را ترقی می‌دهیم و دین اسلام را جاری می‌نماییم[3] و اگر بدین گفته‌های مایان قبول نداشته باشید حرب می‌نماییم[4]. امیر بخارا مع وزیران و اعیان دولت مصلحت کردند محاربه را صلاح گفته اعلام کردند که مایان حریت را قبول نداریم کدام وقت که شمایان جنگ نمایید مایان تیار[5] هستیم گفته، اعلام نمودند. ایلچی آمده گفت که پگاه روز یکشنبه ۱۸ ماه جمادی الاول ۱۳۳۷ مطابق یکهزار و نهصد و هژده میلادی جنگ خواهیم نمود. درین اعلام روز پنجشنبه ۱۴ ماه مذکور بود و در تمام صحرائیان بخارا

---

۱. اصل: تعین

۲. اصل: می‌نمایم

۳. اصل: می‌نمایم

۴. اصل: می‌نمایم

۵. اصل: طیار

بیایید، این تدبیر را دیده می‌شود گفته قسم لایعد را خورده آدمها را راضی کرده جواب داد، بعد از رفتن آدمان ایلچیان را برآورده از دروازهٔ حضرت امام آزاد[۱] نمایید‌ند. پگاه ساعت ده مردم غلو نموده آمدند که ایلچیان رفته‌اند. دروازه را بدین طریقه که مشهور نمودند (؟) که اصلاح را صلاح دیده و دوستی پیش را باز تجدید نموده شد اکنون خاطر جمعی است. القصه بعد این اصلاح جدیدان تدبیر بسیار نمودند و اعضای خودها را یعنی معین خودها را بسیار نمودند و روز به روز نمونهٔ دشمنی را آشکار نمودند و از بعضی سرکرده‌ها و وزیران بخارا نیز گمان دشمنی کردند، بنابر آن قاضی شریف را عزل نموده قاضی معزول را آورده بارهٔ دویم به قاضی کلانی نصب نمودند و باز دولت علّیهٔ بخارا از حرکت جدیدان آگاهی یافت مجلسی تشکیل نمودند و در مواقعهٔ جدیدان سعی بلیغ نمودند و به کفر آنها روایتها کردند. به مقتضی حکم شرع، جدیدان را تجسس کرده یافته، بعضی را محبوس نموده به قتل رساندند و نیز وزیر اعظم قوشبیگی زمان میرزا نصرالله بود به جدیدی شهرت تمام یافت؛ او را معزول کرده به کرمینه فرستانید. از کمال مزوری حریت شدن بخارا [را] قبول کرده بوده است، از این باعث که دولت روسیه قوی و مایان ضعیف، مقاومت نتوانیم کرد؛ حریت را به طریق حریت قبول نموده بوده است. و میرزای اورگنجی یعنی نظام‌الدین بیک دیوان بیگی را به قوشبیگی‌گی نصب نموده‌اند و بعد از قوشبیگی شدن مذکور میرزا نصرالله را در کرمینه به قتل رساندند و مال او را تاراج نموده‌اند. و

---

۱. اصل: اوزاد

شرف بخارا قدم نهاده بعضی به ریگستان عالی و بعضی[از] آنها به ارک عالی که پایتخت خانان بخارا است صعود نموده و در آن صعود گفت و گذار اصلاح را گفت و شنود کرده و عساکر روسیهٔ شوراء هجوم بلانهایه نموده که بدین تدبیر بخارا را به دست درآورده و اعاظم او را اسیر سازیم و هجوم عساکر بخارا و قراکلتک قریب به دو میلیون می‌رسید، این تدبیر را فهمیده همه به یکباره حمله آورده ایلچیان را مقتول نمودند و خودها را در آن محاربه قربان حریت نموده و در تک دروازهٔ قرشی محاربه آن چنان سخت شد که آواز توپ به فلک طلوع داشت و از هر دو جانب بسیار مقتول گردید که شمارهٔ او را نباید دانست. آخر الامر تدبیر شورائیان به کار نآمد، به کاگان هزیمت نمودند، روز پنجشنبه جنگ نشد، روز جمعه صلح شد و این روز ۲۳ ماه جمادی الاول بود. ایضاً ۲۹ ماه مذکور روز پنجشنبه در چارجوی و در قرشی محاربه شد و آن محاربه‌ها از روی ضرورت به اصلاح انجامید، این اصلاحها از طرف شورائیان بود و زیرا که راهی که در وسط[۱] مملکت بخارا است از آن روس است، این راهها را در آن محاربه‌ها ویران نموده بودند، به هر کجا قطعه قطعه در واگونها مانده بودند که آزوقه و اسباب تنقصی داشته‌اند بنابرآن اصلاح را پیشه نمودند و قورغانهایی که در اطراف راه‌آهن بود از ضرب توپ خراب شده بود و چارجوی و کرمینه و خطرچی و ضیاءالدین را شورائیان گرفته بودند اما در آن مصالحه باز دادند و تمام اموال و اشیا را تاراج نموده و از کرمینه سیدبیک که طَغای پادشاه بخارا بود

---

۱. اصل: وسطه

جنگ (هدی) گفته تا روز یکشنبه اعلام نمودند و از طرف بخارا روز یکشنبه عسکر فوج فوج مع اسباب و توپ از هر دروازه برآمدن گرفتند و از طرف ترقی‌پروران به اعانت شوراء روسیه یکده هزار عسکر سردار آنها کالیسوف گفته بود، آمدند. بسیار مرد کاردیده و دلیر و به جنگها بسیار ماهر بود آمده، در کاگان کهنه صف بسته، روز یکشنبه ۱۸ ماه مذکور ساعت هشت به زدن توپ و تفنگ[۱] به طرف عساکر بخارا مشغول گردیدند و از جانب عسکر بخارا صدای توپهای جهانگیر را بلند کردند. از هر دو طرف گوم ماگومپ توپ و میلتق به فلک رخنه کرد و درین روز بسیار از هر دو جانب مقتول شد، تا وقت پیشین بسیار محاربه در شدت افزود و لشکر ترقی‌پروران مغلوب شدند، به هزیمت رو نهادند. و نوزدهم[۲] ماه مذکور که یوم دوشنبه بود در کاگان کهنه بسیار محاربهٔ شدید شد که عقل تدارک آن را نمی‌توانست و در آن روز سردار لشکر و سرکردهٔ عسکر شمس توقسابه کشته شد و لواء عساکر بخارا سرنگون گردید. بعد از آن تمامی عسکر رو به هزیمت نهادند و بسیار کس در آن محاربهٔ دل‌کوب از ضربت میلتق و توپ کشته گردیدند و این محاربه تا روز پنجشنبه تا ۲۲ ماه مذکور مدت پنج روز دوامت نمود و عساکر بخارا راههای آهن و تلگرافها را بریده بی‌سرشتگی در دولت شوراء به وقوع پیوست و از روی تدبیر اعلام اصلاح را پیشه نموده بیست و هفت نفر آدمان کاردیده را برای اصلاح به بخارا به دبدبهٔ تمام فرستانیدند و این روز چهارشنبه ۲۱ ماه مذکور بود و این ایلچیان به بلدهٔ با

---

۱. اصل: توفنگ

۲. اصل: نزدهم

نامداری که به همراه احدخان[در] تجارت شریک بودند میرزا محی‌الدین صراف و فیض‌الله خواجه ولد عبیدالله خواجه و محمد عالم ولد جوره‌بای پوست و این سه نفر از تاجران[۱] اعظم بخارا بوده‌اند. و از مخدوم زاده‌گان ملامعین مخدوم و ملا محی‌الدین مخدوم بخاری الاصل و ملا مکمل مخدوم ... محی الدین ولد قاضی عبدالحکیم بایسونی و قاری یولداش کرکی گی ... مخدوم و ملا رفیق مخدوم و ملا عبدالرئوف مخدوم فطرت و مظهر مخدوم بخاری و صدرالدین امام کوکلتاش تخلص به عینی خواجه جهانی، این جمله از مخدوم زاده‌گان و علمای بخارا بوده‌اند و ایضاً بسیارکسانند، تخمیناً ۲۲۲ نفر می‌باشند و به قانون شورائی فرقهٔ مهاجرین می‌نامند و بسیارها در تدارک حریت بخارا جدل نمودند به مقصود واصل نشدند. و این محاربه را انقلاب کالیسوف می‌نامند. مشهور است بعد از عقب[۲] هزیمت کالیسوف خود را به قتل رسانید، اللهم انصرنا الی مفاتح مقصود و اوصلنا الی وطن مسعودنا آمین تمّت.

---

۱. اصل: تجاران

۲. اصل: عقیب

اسیر نموده بودند و کرمینه را خراب کردند و او والی کرمینه بود. و یکی از پسران مظفرخان که در زمان اصلاح حربهای دل‌کوب ترکستان برای رویهٔ آشنایی و دوستی میر منصورخان پسر میانه‌اش را داده بود در زمان شوراء روسیه به کسل فلج گرفتار شده عازم بخارا شده، پادشاه بخارا امیر عالم‌خان چارباغ میرزا که باشش‌گاه پادشاهان بخارا بود به عمک خود سرافرازی بخشید و در آن محاربهٔ کالیسوف به قتل رسیده مال و اموال او را تلو و اهل[و] عیالش را اسیر نمودند و طغای پادشاه بخارا دادند. و صلح را پیشه نموده اتحاد دوستی را تضاعف کرده رفت و آمد را کماینبقی اعلام و استمرار[۱] دادند از روی تدبیر تا وقتی که به کام دل نرسیدند و خصوصی این محاربه از جانب جدیدان و یاشانی که از پادشاه بخارا با ننگ ... ...مذلت و ... مالیده و ترک وطن ...[۲] نموده بودند، مدت دو سه سال خواری و زاری کشیده امروز را غنیمت یافته، یکده هزار عسکر شوراء روسیه را معاون خودها کرده با کمال حزن و دلیری از روی مردانگی آمده پانزده بیست روز محاربه کرده ... باز از تمامی مصالحهٔ محاربه عازم روسیه...[۳] ذلت و خواری کشیده‌اند به مراد اصلی برسند.

فرد:

هر چیز که طلب کنی بیابی   روی از طلبش اگر نتابی

درین مقدمه مشهورترین یاشان را در قید رقم در آوردم، اولاً از تاجران[۴]

---

۱. اصل: کلمه‌ای شبیه اسنتهار

۲. چند کلمه از بین رفته است.

۳. چند کلمه از بین رفته است.

۴. اصل: تجاران

مقصود پنجم

در بیان احوال عالم‌خان و مهاجرین بخارا بعد از انقلاب کالیسوف و گریختن او به ولایت افغانستان. راوی اوراق می‌گوید که بعد از محاربهٔ کالیسوف فکر و ملاحظه را پیش رو آورده به دل اندیشید که آخرالامر این یاشان که یک درجه از دولت مایان تنگ کرده مقاومت ورزیده‌اند اگر چندی که مصالحه کرده باشند هم اثر بغض عداوت باقی است زیراکه آمده به وطن مقدس خودها روزگار به سر نبرده لباس غربت را حالا هم ندرانده‌اند فهمیده می‌شود بار دویم و سیوم به مایان مقاومت کرده به دولت عالی بخارا شکست رسانند، باید که علاج واقعه را قبل از وقوع کردن بهتر است و مجلسی آراسته این سخن را در بین اعاظم[1] اعیان مملکت خود اعلام کرد، همهٔ اعیان بخارا به تشکیل حکومت عسکر نظامی و اسباب غنیمت را به جا مانده ... دربارهٔ ترقی عسکر و تشکیل اموری دولتی نموده از تمام مملکت و روستای دولت بخارا اسپ و عسکر گرفته و اسباب حرب مانند میلتیق، پلیموت و توپ و بومبه ترقی داده‌اند. شب و روز ... ترقی‌پروران بخارا سعی بلیغ نموده بعضی را به دست درآورده به قتل رسانیدند و بعضی را حبس نموده به کفالت و به واسطه و به بدرغه کردن برآورده‌اند و بعضی از فاضلان آنها را کشته‌اند، چنانچه ملامسعود مخدوم ولد مفتی عبدالقادر صدور را به قتل رسانیدند. بسیاری از اهل بخارا به تهمت جدیدی کشته شدند یاشانی که ... از مصالحهٔ محاربهٔ کالیسوف به دولت شوراء

---

۱. اصل: عاظم

بیست هزار تعداد آنها بود، اینها برای محافظهٔ شهرها و ولایتها[1] مأمور بوده‌اند و قریب به پنج هزار به شهر بخارا که پایتخت امیران است دواماً مقرر بوده‌اند و دیگر فریقه‌هایی که به نام عسکری نظامی دولت نامزد شده بوده‌اند از رکاب امیر و در ستاره مه خاصه[2] مستقیم بودند. باید دانست که بخارا به حسب مرتبه معظمست اما به مرتبهٔ جادهٔ حکومتی کهتر است و روستای او نظر به دولتهای اروپا[3] فروتر است اما این دولت به تمام دولتهای فرنگان اعتبار دارد. و با دولت روسیه دوستی‌گی دارد ظاهراً، اما ضمناً خوف دارد از باعث که سرتاسر دولت روسیه به او مقابلت نموده مملکتهای او را در تصرف خودها درآورده بود. از کمال ... رفت و آمد داشت بنابرآن در عصر امیر عالم‌خان که مقاومت بروز نموده خوف و هراس او ظاهر شد. ازین سبب متشکل آلات حرب شده ترقی عسکر نموده، ماهانهٔ عسکر را دو چند زیاده کرد و با همراه انگلیس پرتلبیس و افغان و خوارزم اتحاد و دوستی بسته بود و از برای تدارک ترقی پروران از طرف علمای بخارا داملا خالمراد صدور تاشکندی را و ملا قطب‌الدین صدور بخارایی را و داملا شفقت‌الله اوراق را و ملا محمدشاه صدور بدخشی را وکیل کردند و اینها از مفتیان اعظم بخارا بودند. در مرافعهٔ انقلابچیان شب و روز مجلس آراسته بعضی را به دست درآورده به قتل رسانیدند، چنانچه در قرشی بهبودی خطیب[4] سمرقندی که محمودخواجه نام داشت مشهور است به قتل رسید و

---

۱. اصل: ویلایتها
۲. اصل: ستاره مخاصه
۳. اصل: اورپا
۴. اصل: خطب

روسیه رفته بودند. این احوال حاکمان بخارا [را] دیده بغض عداوت آنها دربارهٔ عالم‌خان زیاد شد. لاکن امیر بخارا زیاده غمی نداشت زیراکه در مدت سه سال تشکیل عسکر نظامی را ... پنجاه هزار رسانیده بود و از دولت قوی شوکت شوراء روسیه کمی نداشت ... با هم مصالحه بسته بودند. امیر بخاراگویا در شهر راحت خفته بود. تدبیر مصالحه را آگاه نبود لاکن این عسکرهایی که تشکیل دادند بعضی آنها فاحشه و دزد و بچه‌های امرد که در بازارهای صحرا لکه‌لک می‌خوانده‌اند، همهٔ پسران گلگون‌قبا که به غیر از فاحشه دیگر چیز را ندانند با وجود ذلک (؟) تمام فقرا[1] در خلف صلوة خمسه در حق ازدیاد عمر و دولت، دولت و حکومت بخارا دعاهای خیریت می‌نمودند.

بدین‌گونه است ترتیب نظامیهٔ عساکر بخارا و نظام عسکر بخارا به هفت فوج متشکل‌اند: اولاً فرقهٔ توپچی، دوم آتلی قزاق، سیوم شفسکه، چهارم ترسکه، پنجم عرب بچه؛ ششم ترک؛ هفتم سرباز؛ و بعضی از فرقهٔ ترک و سرباز عسکر نظامی پیاده است، دیگر همه فرقهٔ[2] اسپ سوار است و فرقهٔ آتلی قزاق را قزانسکه هم می‌گویند و یک جماعهٔ نظامی دیگر است که شیربچه‌گان می‌گویند، جماعهٔ شفسکه و ترسکه همه یاش پسرانند. عدد این دو جماعه به ده هزار می‌رسد و جماعهٔ ترکمان نظامی در کذرمهٔ[3] کاگان بودند. برای محافظهٔ راه واگون دولت روسیه و به سربازانی که در شش روز هر هفته مقرر بوده‌اند قریب

---

۱. اصل: اهل فقرایان
۲. اصل: فریقهٔ
۳. احتمالاً «گذر مه» درست است.

کولابی به خوارزم فرستادند. در آن وقت خوارزم، خان مستقل داشت. این دو دولت کمر اتحاد بسته همه یکدل شدند که با همراه روسیه مقاومت نماییم، به هر خصوص قدرت داریم گفته، طمع خام داشتند و تمام عام و خاص دولت فرحمندی نموده در حق دو شاه بلکه سه شاه[1] دعاهای مظفرانه نمودند و اعتقاد خلق بدین بود که معین شاه بخارا بسیار شد، روسیه محاربه نخواهد کرد، امان یافت گفته، شهرت بخارا تمام عالم را گرفت؛ در آن حین پادشاه افغان، حبیب‌الله بن عبدالرحمن خان بود و خان اورگنج، یعنی خوارزم ... بود. بعد این رویه‌ای که به دولت غیر کردند ازو هم هراس محاربه کردن شوراء روسیه خاطر جمع شدند، از بس که ترقی دولتشان و معین آنها بسیار شد، بنابرآن از روی بی‌ملاحظه‌گی در راههای واگون روسیه قراولهایی نصب نمودند. و در هر استنسه[2] قریب به صد نفر و زیاده از آن از سربازان برای محافظت مملکت تفتیش یاشان را در واگونها نصب کردند، به فرد حاکمان خود فایزهای شورایی را جستجو نموده و صلاتان[3] روس را تشویش می‌دادند. صلاتان روسیه (به) سربازان بخارا اعلام کردند که در راههای مایان قراولی نکنید گفته، بعضی را تنبه داده‌اند و این تفتیشهای عساکر بخارا و بعضی مقاومت آنها بود که دولت شوراء روسیه خوارزم را گرفت و رئیس کلان اورگنج گریخته به بخارا آمده پناه طلبید. و از حریت شدن اورگنج مردم بسیارها خفه شده‌اند. و این قوت دولت روسیه را امیر

---

۱. اصل: شاهان

۲. یعنی ایستگاه

۳. صلات، صلدات یا سالدات، به روسی سرباز را گویند.

رفیقان او هم مقتول شدند و طوره خواجه نقیب جویباری را رئیس وکیلها نمودند و در تمام ولایتها[۱] مخفی‌نویسها وضع نموده‌اند، پنجاه نفر از عسکر نظامی از جماعهٔ عرب بچه به چول عشق‌آباد رفته از دولت انگلیس[۲] پلیموت و میلیتقهای اینگلزی[۳] آوردند و طوره قل بای پوست را با چهل اشتر پوست بره به انگلیس فرستادند. همه برای دوستی بین بخارا و انگلیس[۴] اعلام نمودند و یک جامعه از اوستریه[۵]ها را که در محاربهٔ روس اسیر مانده بودند ماهانه تعیین[۶] نموده در تحت دروازهٔ امام حفص بخاری در درون قلعه فبریک[۷] توپ‌ریزی و اوق‌ریزی را ایجاد نمودند و در گذر کافرآباد توپ و دارو و میلتیق‌ریزی را ترقی داده اختراعات عسکری را و تشکیل دولت را اشتهار نمودند. و عدد توپهای محاربه‌گی بخارا قریب به ششصد دانه تیار[۸] نمودند و ایضاً بومبه و بعضی اختراعات فرنگان را عادت نموده، شب و روز در ترقی تشکیل اسباب حرب شدند و از برای اتحاد دوستی داملا قطب‌الدین صدور را مع طوره خواجه نقیب به مملکت افغانستان فرستادند و چندین کارها را قرار داده از برای اعانت دولت بخارا شش دانه فیل محمودی و دو صد نفر عسکر جرار را فدای‌گویان داد. و ایلچیان مذکور را بسیار معزز داشته سر و پایهای خوب شاهانه سرفرازی نموده عازم شدند و ایشان برهان‌خان خیابانی را مع داملا برهان‌الدین مخدوم ...

---

۱. اصل: ویلاتیها
۲. اصل: اینگلس
۳. یعنی انگلیسی
۴. اصل: اینگلیس
۵. یعنی اتریشی
۶. اصل: تعین
۷. یعنی کارخانه
۸. اصل: طیار

گوسفند و برنج برای ترقی‌پروران به کاگان فرستادند، به خیال اینکه انصاف یاشان دربارهٔ اتحاد مایان عنقریب است، شاید که آمده توبه کنند. هر نوع باشد در بین این یاشان آدمهای عاقل به سیاست گفته فریفتهٔ بعضی کردارهای ترقی‌پروران شده از تدبیر آنها غافل ماند. یاشان از کمال تدبیر[۱] این خیال خام امیر را فهمیده و از جواب دادن عسکرها و بی‌پروا بودن امیر را مطلع شده شب هژدهم ماه ذی‌الحجهٔ[۲] سنهٔ یکهزار و سیصد[و] سی و هشت هجری مطابق یکهزار و نهصد و بیست میلادی شب یکشنبه تخمیناً ساعت سه بعد از نصف شب یاشان از کاگان هجوم نموده بعضی روستاهای بخارا را پایمال نموده و به طرف بخارا توپهای جهانگیر را یگان یگان گوماگومب خالی کرده استاده‌اند. راوی اوراق درین سطر می‌نگارد که در آن شب در گذر کافرآباد در مدرسهٔ بهادر حاجی در پیش دوست جانی‌ام استراحت نموده بودیم که در وقت مذکور آواز توپ دل کوب[۳] به گوشهای مایان آنه فاناً[۴] می‌آید، گمان کردیم مگر روز شده جناب عالی ... به همراه عسکر به مشاقی شورکول رفته‌اند گفته از جای برخیزیم حالا ساعت سه می‌باشد. در حیرت افزودیم مگر که این آواز توپ از کاگان آمده استاده است، در واقع چست چالاک به ریگستان آمدیم. در حقیقت احوال دیگرگون همهٔ عساکر نظام بسته و فوج فوج برای محاربه برآمده استاده‌اند. همه افسوس‌گویان که امیر مایان به مکر حیلهٔ ترقی‌پروران اعتمادی کرده امروز معلوم

---

۱. اصل: تدبیری
۲. اصل: ذوالحجه
۳. اصل: کوپ
۴. یعنی پشت سرهم

بخارا دیده در ملاحظه فرو رفت به دولت اورگنج سرافراز شد باز به ما هم مقاومت نموده ... بی‌سرشته می‌شویم به اعاظم دولت خود اعلام نمود با وجود این فکر خیال از روی تدبیر بین بخارا و روسیه رفت و آمد دوستی را دریغ نداشته‌اند و از جانب بخارا در تاشکند روسیه و در کابل مملکت قوی شوکت افغانیه کنسول[۱] وضع نموده بودند. و از آن جانب بخارا جرنیل و کنسول[۲] تعیین نموده بودند و در بعضی قول در زبان عامهٔ ناس مشهور بود که دولت قوی حشمت افغان در حین رفتن داملا قطب‌الدین و طوره خواجه نقیب ده هزار عساکر مصلح به امیر بخارا فداگویان داده بوده است، هر وقت مهمی و محاربه[ای] پیش آمد می‌فرسانید است. لاکن دولت بخارا که از بابت محاربهٔ جمعیت خاطر میسر بود فدایهای مذکور را طلب ننمود تا که ... دولت بخارا مع دولت افغانیه اتحاد دارند گفته عداوت شوراء ... نکند که او قوی است به هر طریق باشد پنهان داشتن مصلحت است. این سخن از ناقل است احتمال دارد و در ماه ذی‌الحجهٔ[۳] سنهٔ یکهزار و سیصد و سی و هشت مطابق یکهزار و نهصد و نوزده[۴] میلادی بود که در دهم ذی‌الحجه[۵] عید معهدهٔ مسلمانان است، جماعهٔ یاشان که بعضی در کاگان استقامت داشتند قربانی کردند و نماز خواندند و این کردار نیک حسنهٔ[۶] یاشان به امیر و حاکمان بخارا خوش آمد، چندین عدد

---

۱. اصل: کنسر

۲. اصل: کنسر

۳. اصل: ذوالحجه

۴. اصل: نزده

۵. اصل: ذوالحجه

۶. اصل: حسبه

اکثر شبها امیر مرا با خود هرکجا سواره می‌بردند[۱] و این اسرار بین دو سه نفر بود. در آن شب که یکشنبه باشد به همراه امیر تا دلگشا که چارباغ امیر است رسیدیم، بناگاه آواز میلتیق از طرف کاگان برآمد. پیشتر رفتیم، قریب به شیر بدن که چارباغ پادشاهانست باز دو سه میلتیق از کاگان برآمد، بی‌طاقتی به امیر ... شد یگان حادثه شده گیست گفته از اسپها فرود آمدیم. آواز آدمی به گوش مایان آمد، تفتیش کردیم نیافتیم. ازکمال بی‌طاقتی سوار شدیم به سوی کاگان عازم شدیم، به نزدیک کاگان کهنه رسیدیم، هر سه از اسپ فرود آمدیم، یکی [از] ما به اسپها قراول شدیم. من به همراه امیر نزدیک‌تر رفتیم که به زبان اوروسی[۲] آواز بسیاری به‌گوش مایان رسید. دیدیم که عساکر مایان همه اسیر دست آنها شده‌اند، مایان [را] مجال پیش رفتن نماند. شب بسیار تاریک بود، هر چقدر که پیش رفتم مایان را ندیدند. بسیارها مأیوس و خاطر پریشان شده و به غم و اندوه افزوده فوراً آمده به اسپها سوار شده، به زودی به ستاره مه خاصه رسیده، به وزارت پناه تیلفون کردم صورت حادثه را اعلام نمودیم. من به شجاعت عالم‌خان آفرین نمودم. اگر این حادثه را امیر نمی‌فهمید همان شب کار مایان تباه می‌شود. خیریت و ظفرباد[۳] بر او گفته بنده از روی قول او درین اوراق بر سبیل نقل نگاشتم[۴]. القصه دوصد نفر افغانهایی [که] برای اعانت و فدای گویان آمده بودند، به دروازهٔ قرشی سپارش شده بود که آنها همان روز یکشنبه دلیرانه محاربه

---

۱. اصل: سواره با خود می‌بردند ۲. یعنی روسی

۳. اصل: ظفراد ۴. اصل: نگاریدم

شد که تدبیر بوده است، دریغ کار از دست رفت، افسوس منفعت ندارد، در تردد باشید و غیرت را از دست ندهید گفته، همه مأیوس خاطر شده فوج فوج برآمده به محاربه مشغول گردیدند و از دروازهٔ قرشی و سمرقند و بابای پاره‌دوز و نمازگاه و شیخ جلال و قراکول ازین شش دروازه عساکر بخارا برآمده به طرف کاگان و مرغک توپ مرغول را خالی کردن گرفتند و از دو طرف آواز میلتیق و توپ[1] به فلک نعره می‌زد و اکثر عورتهای حامله وضع حمل شد و عسکر بخارا به غیر توپ میلتیق دیگر هنر نداشتند و اما حیلهٔ تدبیر دولت روسیه در ترقی بود. ایرپیلان[2] و توپهای[3] بومبه‌گی در آن طرف بسیار بود، غالبیت در عسکر روس شد و ایرپیلان بسیار موضعها را خراب کرد. در بالای بلدهٔ فاخر سه دانه ایرپیلان به منزلهٔ قراول می‌گشت به هر کجا افواج عسکر باشد بومبه پرتافته به هلاکت می‌رسانید و در بالای کاگان صنعتی را که به آسمان برآورده است به هر کجا عسکر باشد چه کار کردن آنها را دیده معلومات می‌دهد. در آن روز بعضی از عمارات بخارا از ضربت توپ و بومبهٔ ایرپیلان سوخته خراب شده بود و در آن شب یکشنبه ۱۸ ماه مذکور از تاریخ مذکور عسکرهایی که در کذرمه‌های [؟] کاگان بودند عسکر روسیه [با] شباخون زدن[4] همه را اسیر کرده بودند. ناقل اوراق محمدعلی می‌گوید که از تعین آدمی که مقرب دربار پادشاه بخارا بود شنودم که

---

۱. اصل: طوب
۲. یعنی هواپیما
۳. اصل: طوبهای
۴. شبیخون زده

کرده‌اند. از روی ناعلاجی برای مصالحه نُه دانه بیراقهای سفید را سربازان و عسکران بخارا به فرمودهٔ وزارت پناه از شهر برآورده به کاگان می‌برده‌اند. در اثناء راه این ایلچیان را به قتل رسانیدند از روی جهالت تدبیر ندانسته خودها را امروز پایمال دیگران نمودند. همانا اصلاح صلاح بود اصلاح را از دست دادند و بخارا را خراب نمودند. این بود نادانی حاکمان بخارا. به گمان آنها اینکه بدین بهانه امیر حریت را قبول کرد که ایلچی فرستانید گفته عقل قاصر خودها را ... ساختند. امروز را مایان روز فراق می‌نامیم و ایضاً روز چهارشنبه هم محاربه در نهایت موج می‌زد و امروز کسی که حرکت داشت جان خود را از شهر به طرف تومانها مع اهل عیال آویخت. امروز را قیامت اصغر می‌گویم تا به حدی که سگها و دیوانه‌ها از شهر دو فرسخ زیاده فرار نمود و لاکن یهودیان فرار ننمودند و امروز جنگ تا لب حوض دیوان بیگی مداومت پیوست و عسکر روسیه از هر جانب داخل بلدهٔ فاخره گردیدند. عبدالستار بیک توپچی‌باشی مع پنج هزار عسکر تخمیناً در لب حوض دیوان بیگی به جنگ مشغول بودند و تمام عسکرها روی به گریز داده (زنی را) بیرون دروازه‌های شهر پیشه نمودند و ایضاً عساکر باقیمانده[1] هم توپها را به حوضها پرتافته روی به گریز نهادند و توپچی‌باشی مذکور در لب حوض دیوان بیگی مقتول گردید و عساکر او هم روی به گریز نهادند و جماعهٔ عسکر افغانیه در دروازهٔ مزار سمرقند بودند، عسکر روسیه داخل شهر شد دیدند که کار از دست رفت، مالک بخارا شدند، اکنون به محاربه

---

۱. اصل: باقیه‌ماندگی

نمودند[1] و دو سه نفر از آنها مقتول شدند. و در آن روز بسیارها از عسکر به قتل رسید و دو دانه توپ کفیده بود. و در آن روزها میرزای اورگنجی از بدگویی[2] حاکمان حاسدان در ستاره مه خاصه محبوس بود. روز دوشنبه ۲۹ ماه مذکور از حبس برآوردند[3] و عسکر روسیه در آن روز بسیارها غالب شده بلدهٔ بخارا را محاصره نمودند و عسکر بخارا از درون قلعه توپ زدند و در بیرون دروازه‌های مذکور محاربه قریب به عدم امکان رسید و آن روز احوال بخارا بسیار تنگ شد و بسیار جایها سوخته خراب شد و اکثر عمارات ارک عالی و عمارتهای عالی ... یافت و این روز دوشنبه ۱۸ ماه مذکور عساکر بخارا مغلوب شده بعضی روی به گریز نهادند و امروز بسیارها مجروح شدند و روز سه‌شنبه هم محاربه بسیار شدید شد و در این روز دروازهٔ قرشی را توپ زده ویران نمود و از طرف جنوب دروازه قریب به صد گز دیوار قلعه از ضربت فرو ریخت[4] و ایضاً از درون دروازهٔ مذکور نصف یک محله سوخته خراب شد و در آن روز بسیار[ی] از گذرها سوخته و گداخته شده تخریب یافت و بسیار آدمها در محاربهٔ امروزه عالم فانی را به عالم باقی[5] بدل نموده‌اند و ساکنان[6] شهر هم اکثراً[7] به تحت خانه و دیوارها مانده به هلاکت رسیدند، بنابر آن راه فرار را پیشه نمودند و امروز سه‌شنبه بسیارها خرابی و مقابله از حد فزون شد. مقتول امروزه را به دو هزار نفر تخمین

---

۱. اصل: نموده‌اند

۲. اصل: بدگوی

۳. اصل: برآورده‌اند

۴. اصل: فرو رفت

۵. اصل (ص ۷۵): باق

۶. اهل ساکنان

۷. اصل: اکثرها

این بوده است، چاره چیست گفته، خورجین تیار[۱] بود، به پایتون نهاده، امیر سوار شد ودر یک ایزباش دیگر خزینه‌چی و یک نفر دیگر سوار شد و در یک پایتون دیگر پنج شش نفر دیگر، به دست هر کدام اینها میلتیق و پلیموت باشد، قریب شش هفت فایتون آدم و دو سه هزار عسکر نظامی در حق همدیگر وداع خوانده، به هزاران داد [و] افغان روی به هزیمت نهادند و در آنجا مادر به دختر و پدر به پسر ترحم نکرده، همه وای شریعت و دین اسلام گفته صدای فغان مسلمانان به افلاک طلوع نمود. راوی می‌گوید آن[۲] روز را به اصطلاح اسلام قیامت اصغر می‌نامند و ایضاً از عقب[۳] امیر همان روز چهارشنبه از سواره و پیاده و فقرا و سپاه یکصد هزار تقریباً رفتند. و آن روز چهارشنبه ۲۱ ماه ذی‌الحجه[۴] از تاریخ مذکور بود. و همان روز به وابکند و خواجه جهان رفته در حولی عبدالله بای‌بچه فرآمده، شبانه از بالای قزل تپه[۵] از راه‌آهن گذشته به چول قرشی در مدت دو سه روز به ولایت حصار به شهر دهنو رسیدند و فی الجمله از دشمن نجات یافتند. باعث رفتن امیر به غجدوان و وابکند آن بود که آوردهٔ امیر به وابکند بود. پیش از محاربه رفته بودند، وداع خوانده رفتند. اینست بیان واقعهٔ امیر بخارا.

دو کلمه[۶] سخن از نظام‌الدین دیوان بیگی مشهور به میرزای اورگنجی

---

۱. اصل: طیار
۲. اصل: آنها
۳. اصل: عقیب
۴. اصل: ذوالحجه
۵. اصل: قزیل تیپه
۶. اصل: کلیمه

به دست نخواهد آمد. بنابرآن پلیموت و توشکهای خودها را گرفته پیاده در ستاره مه خاصه به حضور امیر رفته گفتند که امیر صاحب بخارا را به دست روس دادیم دیگر علاج نیست. در همان روز هم از ضرب توپ[1] و ایرپیلان ستاره مه خاصه هم بسیار تخریب یافته بود و رئیس کلان و قاضی کلان همه گریخته به تومان لقلقه می‌رفته بودند که در اثناء راه قراولان گرفته آوردند به نزد امیر حاضر کردند. امیر از روی غضب گفت که نان و نمک این دولت شمایان را کور باید کرد، از ناشکری شمایان بخارا (را) دادیم و به امید شما شده دستگیر[2] دشمن می‌شویم، به کجا خواهش خودها را امان دادن اکنون به دولت من کثافتی شمایان اثر کرد، باید که شمایان به عذاب الیم گرفتار شده به دست دشمن اسیر شوید گفته هر سه را محبوس نمودند. و روی به افغانها کرده گفت با جرینل صاحب حادثهٔ (طا) بدین طریقه روی داده باشد، چه باید کردن. جرینل صاحب از جای برجسته گفت: یا امیرالمؤمنین حالا عسکر روسیه تا لب حوض دیوان‌بیگی آمده محاربه کرده استاده، اکنون صورت خیریت نیست، باید جان خود به یک (؟) کان جای کشیدن که جان باشد تدارک به آسانی شود به زوری می‌شود گفته عازم فرار شدند. در آن حین قریب دو میلیون آدم در ستاره مه خاصه حاضر می‌باشند. ساعت دو بعد از پیشین بود. این خبر را ... قبول از زبان افغانهای جان سپار شنوده، آه پردرد از دل پرسوز برآورده، گفت: آن فراق تقدیر به

---

۱. اصل: طوپ

۲. اصل: دستگر

فرصتی گذرانیده به حصار آمده بوده است. میرزای اورگنجی عالم‌خان را ... به باقی بدل نموده بدان شکستی که در راه یافته بود. راقم پر تقصیر می‌گوید که بعد از وفات میرزای اورگنجی امیر از قورغان تپه به حصار آمد، فوت نظام‌الدین قوشبیگی را شنوده بسیارها غمگین شد. به دل اندیشید که بقای دولت مایان به ملک حصار نیز پایدار نماند، زیرا اگر ازین عاقل و مدبر و دلسوز کسی به دولتخانه نیست. امیر در اول فرار خود در بلدهٔ دهنو پنج شش روز استاده بوده از همان که اسلحهٔ[1] تمام نداشت از خوف آمدن عسکر روس عازم ملک حصار شد و در آنجا قرار نیافته هراس کشید، به قرغان‌تپه رفته بوده است و باز از روی عرضهٔ میرزای اورگنجی دویم مرتبه[2] به شهر حصار آمده است و استقامت به تشویقات خلق حصار استمرار نموده بسیار از قراکلتک صحرایی و شهری را جمع نموده تشکیل دولت تازه نموده است.

القصه یک کلمه[3] سخن از بیکان مچان (؟) شنودن در کار است. حکایت می‌کنند که از سروران بیکهای مچان محمدامین و شیرمحمد بیک گفته‌گی آدمان مدت چند سال شد که از حکومت روسیه روی گردانده خودها تشکیل حکومت نموده بودند؛ شنودند که امیر بخارا به همراه دولت شوراء روسیه محاربه نموده مغلوب گردیده از بخارا گریخته به ولایت حصار رفته است و بخارا (را) روسیه گرفته است. بیکان مذکور از برای اعانت پادشاه بخارا قریب به دو سه صد نفر از

---

۱. اصل: اصلحه   ۲. اصل: مراتبه

۳. اصل: کلیمه

شنوید. در وقت ابتداء جنگ در ستاره مه خاصه محبوس بود. کار از دست رفتن، ثانی روز سه‌شنبه از حبس‌خانه برآمده به همراه چند هزار عسکر برای جهاد از دروازهٔ قراکل بیرون محاربه کرده مغلوب گردیده روز چهارشنبه گریخته به طرف تومانها رفته بوده است. روز ۲۲ شهر ذی‌الحجه از تاریخ مذکور به ستاره مه خاصه آمده کسی را نیافته خبر فرار نمودن امیر را شنوده به همراه چند نفر شبانه‌روز از عقب[۱] امیر گریخته به طرف حصار رفت. راوی می‌گوید که میرزای اورگنجی که امیر عسکر بود از دنبال[۲] امیر گریخته در موضع دربند رفته به همراه قراولان شوراء روسیه مقاومت کرده از آنها گریخته از اسپ غلتیده[۳] شکستی برای اعضای او وقوع یافته، به هزار مشقت بر اسپ سوار شده خود را اسیر صلداتان نساخته، عازم ولایت حصار شده است و در بلدهٔ حصار رفته کسی را از مأموران امیر نیافته، الوقت امیر از حصار نیز گریخته به قورغان تپه رفته بوده است. در حال میرزای اورگنجی به امیر عرضه نوشته فرستانیده که بنده از عقب[۴] شما آمده‌ام، عسکر روسیه حالا از موضع دربند نگذشته‌اند. مرحمت دستگاها باید که مایان این مملکت حصار را محافظه نموده به خلق تشویقات داده سد راه دشمن گیریم. امیر عالم‌خان در جواب بدین طریقه نوشته که شما به شهر حصار باشید به اندک فرصت[۵] می‌روم. امیر بعد از عرضهٔ میرزای اورگنجی اندک

---

۱. اصل: عقیب

۲. اصل: دمبال

۳. اصل: غلطیده

۴. اصل: عقیب

۵. اصل: فرصد

بردند. و در دهنو باز حاکم تعیین[1] نموده بوده‌اند و در آن روزها عساکر روسیه از دربند گذشته بایسون و شیرآباد را گرفته بوده است. و بسیاری از عساکر امیر قراکلتک بود. قریب به ده هزار به دهنو آمده به بایسون هجوم نموده، بایسون را گرفته و ایضاً شهر سبز و کتاب جامچی و چراغچی را گرفته و درین محاربهٔ بی‌نظامی بسیاری[2] از بیچارهٔ فقرایان تلف یافته اسیر شده همه پایمال گردیدند. و در مدت پنج شش روز باز عساکر روسیه به قشون امیر هجوم نموده این شهرها را در مدت دو سه ماه باز گرفته همهٔ قشون امیر به ولایت حصار فرار نمودند. آخرالامر عسکر شوراء روسیه هجوم خودها را دربارهٔ گرفتن ممالک بخارا دریغ نداشته از دربند گذشته اولاً شهر بایسون را گرفته‌اند. و این محاربهٔ قراکلتک در ماه ربیع‌الاول سنهٔ یکهزار و سیصد و سی و نه هجری مطابق یکهزار [و] نهصد و بیست و یک میلادی بود. در این هجوم عساکر روسیه شهر دهنو و سرجوی را عازم شهر قرطاق و حصار گردیدند. و در آن روزها امیر به شهر دوشنبه بود. قدیم و جدید را شهرت تمام داشت و کسان بسیار را جدید گفته به قتل رسانید. و می‌گویند یکی از صاحبان دولتخانه که برات بیک هدایچی حاکم قراتگین را هم جدید گفته کشته است. و نیز امیر از دوشنبه هم فرار نموده به سوی کولاب گذشته، یک دو هفته در کولاب استراحت و هم‌آمیز (؟) کرده از آنجا از نهر آمویه گذشته به ولایت[3] افغانستان رفته، در شهر خانه آباد[4] استاده، به

---

۱. اصل: تعین

۲. اصل: بسیارها

۳. اصل: ویلایت

۴. همان خان‌آباد است.

عساکر خودها اعانت یاوری گفته به ولایت حصار فرستاده‌اند. آنها در مدت دو سه روز به نزد پادشاه بخارا رفته مایان را محمدامین بیک و شیرمحمد بیک برای خذمت حشمت پناه فرستاده‌اند گفته، تحفه‌هاشان را به دولتخانهٔ پادشاه بخارا داده‌اند و امیر بخارا دو سه روز اینها را مهمان‌داری نموده، سرداران اینها را سروپایهای عالیانه سرفرازی نموده به محافظت بلدهٔ دهنو فرستادند.[1] در این جماعهٔ بیکان چند مدتی در دهنو استاده، آخرالامر[2] عادت دیرینهٔ خودها را ایجاد نموده شب و روز مال اموال فقراء بیچاره را طمع خودها ساخته تلف نمودند و فقراء دهنو به اینها ... شده هجوم نموده به همراه بیکان مذکور محاربه نموده، درین محاربهٔ فقراء بسیار کسان تلف یافته به بیکان ظفر یافته‌اند و از ولایت دهنو اخراج نمودند و هر کدام بیکهای مذکور رنج کلفت دیده به هزار گونه عذاب گرفتار شده، راحت را خودها به مشقت بدل نموده فرار کرده به ولایت[3] خودها رفتند. این محاربهٔ این جماعهٔ اوباش را امیر شنوده به گمان آنها که عسکر روسیه آمده شهر دهنو راگرفته باشد گفته اکنون مقرر است که به سوی ولایت حصار می‌آیند ازین دیار هم رفته ثانیاً امیر از حصار گریخته به قورغان تپه رخت بست. در آن حین هم عساکر روسیه از دربند نگذشته بود. حقیقت واقعه را شنوده باز عازم حصار شده خالدار بیگی جان که پسر میرزای اورگنجی بود در شهر حصار حاکم کرده‌اند و امیر بخارا در شهر دوشنبه رخت اقامت به سر

---

۱. اصل: فرستانیدند ۲. اصل: اخیرالامر

۳. اصل: ویلایت

مقصود ششم[1]

در ظفر یافتن و گرفتن حکومت شوراء روسیه بخارا را و شمه‌ای[2] از خرابی آن بعد از گریختن امیر عالم‌خان به جانب حصار و افغانستان و احوال بخاریان. راوی اوراق بر سبیل اتفاق فرصت قلیل را غنیمت یافته، از روی دیده‌گی‌ام تحریر می‌نمایم. علی سبیل الایقاع دانست که روز پنجشنبه ۲۲ ماه ذی‌الحجهٔ[3] سنهٔ یکهزار و سیصد و سی و هشت مطابق یکهزار و نهصد و بیست میلادی عساکر روسیه داخل بلدهٔ بخارا گردیدند و در آن روز نیز رخت به جانب صحراها نمودند. و از خوف دشمن قطعی شدند. بعد از والی شدن بلدهٔ مذکور دیدند که بسیار از عمارات سوخته و غلتیده[4] است و بسیار[ی] از گذرها از ضرب توپ و بومبهٔ ایرپیلان تخریب یافته است. قریب به سی و چهار گذر و سه هزار زیاده دُکّان[5] و قریب بیست دانه سرای زیاده و بیست [و] نه مسجد سوخته خراب شده بوده است و مناری که در وسط شهر مذکور برای اعلام نماز جمعه و اعلام اعیاد کرده‌اند که بناء اول او از قتیبه[6] رض و ثانی از قزل[7] ارسلان و این عمارت الحال که پایدار است از عبدالعزیزخان است، توپ رسیده دو سه کاداک بالای آن را خراب کرده و بدنهای او مجروح شده بوده است و مدرسهٔ

---

۱. در حاشیهٔ صفحهٔ ۸۵ دستنویس با قلم دیگر چنین نوشته شده است: میرزا احمدبیک ذکوتی[زکاتی] چارجوی را گفته گذاشته‌اند.

۲. اصل: شمه

۳. اصل: ذالحجه

۴. اصل: غلطیده

۵. اصل: دوکان

۶. اصل: قطیبه

۷. اصل: قزیل

امیر کابل عرضه نوشته است. مضمون آن درین راوی کتاب مخفی است و آنچه به حقیقت حال از روی وسعت زمانه وقایع را تحریر نمودم باید که هر نحیف زبان طعن دراز ننماید به مقتضای وضع زمان و به التماس عزیز برادران به عبارت موجز و خالصه اداکردم و الله المسبقان علی اهل ایمان بمنّه.

مال اموال قیمت‌بها[1] تلف یافت. و در هیچ تاریخی تخریب بخارا را بدین‌گونه یافته نشده است. این است احوال تخریب دویم بخارا بعد از انقلاب کالیسوف و یاشان بخارا در تدارک حکمرانی بخارا مأمور گردیده تشکیل تازه بنا نهاده در دفع دشمنهای خود کوشیده استاده‌اند. این مقام گنجایش ندارد و [در] باب هفتم انشاالله ذکر می‌نمایم. سخن را وقف نموده یک کلمه[2] از حالات عسکرهایی که فدای گویان برای اعانت امیرعالم از افغانهای جرار آمده بودند شنوید. صاحب سخن می‌گوید که روزی عسکر روسیه داخل بلدهٔ بخارا شده بودند. در آن روز جرینل صاحب، یعنی یوزه‌باشی عسکر افغان به ستاره مه خاصه رفته، امیر عالم‌خان را گرفته از دربند گذرانیده به ولایت حصار فرستانیده و خودها باز به طرف بخارا گشته‌اند. بدین ملاحظه که اگر مایان به همراه امیر بخارا گریخته رویم بی‌فرمانی پادشاه کرده باشیم تا به مایان اجازت نشود رفتن ما صلاح نیست گفته، به دامنهٔ غزار خودها را به دست حکومت شوراء روسیه اسیر نمودند. شوراء روسیه عسکرهای افغان را در بخارا آورده محبوس کردند. از دولت علّیهٔ افغانستان بعد از گرفتن بخارا ایلچی آمده به همراه دولت روسیه دست اتحادی داده بندیها را از حبس آزاد نموده و کنسول[3] و جرینل که مأمور ولایت بخارا بود آنها را معزول کرده و باز کنسول[4] تازه نصب نموده دوستی را درهم پیوسته‌اند واز جانب دولت شوراء بخارا محمدرحیم خان فرغانه‌گی به

---

۱. یعنی گرانبها
۲. اصل: کلیمه
۳. اصل: کنسر
۴. اصل: کنسر

عالم‌خان نیز پیشطاق او از ضرب توپ خراب شده است و دروازهٔ بیرون او نیز سوخت و دروازه‌های درس‌خانهٔ او سوخته بودند. و پیشطاق شمال مدرسهٔ میرعرب از ضرب تیر توپ به درون صحن[۱] مدرسه غلتیده[۲] است. و بعضی از مدرسه‌ها و مساجدها اکثر سوخته[۳] و ویران شده بودند. و از دروازهٔ حضرت امام تا گذر نظرچه و کافرآباد و تا قریب دروازهٔ اغلان و تا مسجد کلان و تا تگ زندان و تا حمام توقوم‌دوزی و از تگ منار تا دهنهٔ سوزن‌گری بازار گل و تا رستهٔ لته‌فروشی و از ریگستان تا سر پل[۴] عاشقان تماماً اثری نمانده سوخته است و از طرف جنوب بخارا ثلث گذر مهتر عارف و از تگ دروازهٔ قرشی ثلث یک گذر و از دروازهٔ مزار نصف یک گذر همه سوخته یکسان شده‌اند و دروازهٔ قرشی هم سوخته است و بسیار اموال خلق بخارا سوخته است و اهل اینها اکثر به هلاکت رسیده و بعضی گریخته به صحرا و به هر ولایت رفته است و قریب سه هزار حولی از شهر بخارا سوخته و نابوده شده است. و یاشان بعد از داخل شدن بخارا این قدر ویرانی را دیده، بسیارها افسوس خورده‌اند. درین شهر بخارا مدت بیست روز سوخت و از برای کشتن آتش ماشینه‌ها آورده‌اند، ارک آتش کردند و از هژدهم ماه ذی‌الحجه[۵] تا ۳۰ ماه مذکور آتش فواره داشت و از بالای ارک عالی قریب سه صد عمارت عالی در تحت توپ و بومبه سوخته خراب شد و بسیار

---

۱. اصل: صحنه
۲. اصل: غلطیده
۳. اصل (ص ۸۷): خته
۴. اصل: سری پلی
۵. اصل: ذالحجه

میرزا عمر میرآخور، میرزای دبیری قاضی کلان بود و بدرالدین مخدوم پسر داملا امام الدین آخوند بخارا و داملا قمرالدین نوغای مدرّس بنارس پوش بود. این جمله را اسیر نموده حبس نموده‌اند و بعد از مدت چهار ماه داملا قطب‌الدین صدور وکیل را از تومان خواجه عارف دستگیر نموده حبس کرده‌اند و ایضاً داملا خالمراد مفتی صدور تاشکندی را که وکیل دوم بود حبس نمودند و ملا جنبل مخدوم و ملا محمدی مخدوم را محبوس نموده‌اند. القصه این محبوسان از جملهٔ گناه‌کاران قانون شورایی بوده‌اند. مجموع اینها را به حکم قاضیهای صود که از طرف شورای روسیه تعیین[1] شده بوده‌اند موافق قانون شوراء مقتول گردیدند و بعضی از سرکرده‌های امیر و خدمت‌کاران امیر را سیاستاً آورده محبوس نموده، بعضی را به کفالت، بعضی را اختیاری آزاد نموده‌اند و بعضی از علمای[2] بلدهٔ فاخره را به قاضی‌گی و به مدرّسی منصب‌دار کرده‌اند. و حکمهای قدیمه را محو نموده به قانونهای تازه اشتهار نموده‌اند و تمام فقراء بخارا را به نوع تازه در اصلاح انداخته که کسی را تعرض باقی نمانده‌اند و تمام اهل بخارا[را] انقیاد کرده، بعضی[را] به خدمتهای حکومتی مداخله نموده ترقی داده‌اند. روز به روز دولت شوراء در ترقی می‌باشد و سیاست را به نوع تازه و محافظت را بسیارها ترقی داده‌اند.

تنبه‌ای برادران اهل اسلام زبان طمع را در حق یاشان بخارا دراز نباید نمودن که وطن مقدس خودها را خراب کرده‌اند گفته و سرداران آن بلده را مقتول و

---

۱. اصل: تعین ۲. اصل: علماهان

عمل قونسول به افغانستان منصوب نموده فرستانیده‌اند. و مدت دو سال رویهٔ دوستی را پیشه نمودند و باز بین این دو دولت منازعت فی الجمله پیدا شده قونسولهای خودها را کشیدند و در اندک فرصت باز ایلچی آمده رفته، دفعهٔ دویم کمر اتحادی بسته‌اند و این در تاریخ یکهزار و سیصد و چهل و دوی هجری مطابق یکهزار و نهصد و بیست و سه میلادی است.

القصه، باز آمدیم به اصل سخن. یک کلمه[1] سخن[2] از قاضی کلان و رئیس کلان بخارا شنوید. در محاصره و محاربهٔ مذکوره بعد از گریختن امیر عالم خان روز پنجشنبه ۲۲ ماه ذی‌الحجه[3] از تاریخ عساکر روسیه محاربه‌کنان داخل ستاره مه خاصه شدند؛ همهٔ قصرهای عالی و کزرمه‌ها را خالی از آدم دیدند، کسی را نیافتند. از کمال سیاست کزرمهٔ ترک که در مقابل محراب مسجد ریگستان ستاره مه خاصه بود آتش دادند و نیز کزرمهٔ شفسکه و ترسکه را تماماً سوخته‌اند و در درون میان سرای دروازهٔ جلوخانه حجره را گشاده دیدند که دو سه نفر آدم استاده‌اند، در حقیقت قاضی کلان و رئیس کلان و پسر قاضی کلان شهاب الدین خان بوده‌اند، فی الفور به بخارا فرستاده‌اند و قوشبیگی عثمان بیک پروانچی، حاکم قرشی که او را آورده قوشبیگی نموده‌اند، روز پنجشنبهٔ مذکور اسیر نموده بودند و او مرد سال‌خورده بود، قوت فرار نداشت. ازین جهت نگریخته بود و

---

۱. اصل: کلیمه

۲. این کلمه در صفحهٔ ۹۰ دستنویس آمده که شاید بعداً با قلم و رنگ دیگر به کلمهٔ «حالات» اصلاح شده است.

۳. اصل: ذالحجه

شوراء بخارا به شوکت تمام به همراه میر ناصرخان طورهٔ چارجوی که عمک امیر بخارا به افغانستان فرستانیدند و امیر را دو پسر بود یکی[1]... به افغانستان نفرستانیده به مسکو که پایتخت پادشاهان روسیه است آزاد نمودند[2]... اعلام یاشان بخارا که به این دولت علیّه سرفراز شده تخت سلطنت بخارا را سرنگون نموده‌اند باعث ترقی اختراع علم حکمت و سیاست جدیده بود. و حاکمان بخارا که در سایهٔ دولت امیران بخارا به استراحت بوده‌اند از علمهای صناعت و حکمت و سیاسبت چندانی خبر نداشته‌اند بلکه در تنزل بوده روی ترقی را ندیده بودند. فامّا در زمان امیر عالم‌خان که آخرین پادشاهان بخاراست سیاست بخارا فی الجمله به قدر ضرورت ترقی یافته بود به کمال نرسیده خزان شد. بدان که هر چیز ترقی می‌آید اگر به کمال رسد[3] مایان ملاحظه می‌کنیم که دو نفر اگر با هم مقاومت کردنی[4] باشند باید قوت هر دو مساوی باشد اگر یکی ضعیف‌الحال و آن دیگر قوی باشد چگونه مقاومت هر دو راست باشد. دولت بخارا در نزد دولت شوراء روسیه به منزلهٔ مرد ضعیف‌الحال است. باید دانست که هر مرد شرف و مرتبه و قوت و شجاعت‌مند می‌شود سبب علم است. چنانچه دولتهای اروپا[5] و انگریزها ترقی یافته استاده است، باعث علم صناعت و سیاست است.

---

۱. در صفحهٔ ۹۴ دستنویس جای نامهای پسران امیر خالی است.

۲. در همین صفحه خود مؤلف یا کس دیگر دو و نیم سطر را خط زده‌اند که کاملاً از بین رفته است.

۳. در صفحهٔ ۹۵ نیز دو نیم سطر مثل آن خط زده شده است.

۴. اصل: کرده‌نی ۵. اصل: اورپا

مقهور نموده‌اند. این طریقهٔ ناشایسته‌گی است زیرا که مراد از محاربه گرفتن و کشتن و خراب نمودن و به مقصود رسیدن است. از قانون شرعی تجاوز نکرده‌اند، چنانچه بدین مقتولات آیهٔ کریمه شامل حال است. در سورهٔ نمل[1] مملو است «قالت إنّ الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزّة اهلها اذلّة و کذلک یفعلون»، تبرکاً نوشته شد و این آیت در شأن سلیمانست وقتی که سلیمان(ع) نامه به بلقیس فرستاد، او خود پادشاه مغرب بود. سرداران شهر راضی نشده گفتند بلقیس را لایق به سلیمان(ع) نیست. بلقیس را از سلیمان(ع) امتناع نمودند. بلقیس پادشاه عظیم الشأن[2] بودن سلیمان را می‌دانست. تفسیر آیهٔ مذکور گفت. بلقیس به جماعهٔ خود که یعنی پادشاهان به قهر بگیرند شهری را خراب کنند او را و عزیزان و کلانان آن را خوار[3] و بی‌مقدار نمایند و اسیر کنند و همچنین می‌کنند گفته قول سلیمان را قبول کرده نامهٔ تحیهٔ خود را فرستاد. نامهٔ تمام این حکایت اگر چندی از حال سلیمان و بلقیس است، فامّا شاهدی می‌دهد بر هر محاربه[ای] که در بین دولتهای روی زمین واقع شود. باید دانست[4] که اهل خاندان امیر بخارا در وقت فرار امیر در وابکند بودند، در ۴ ماه محرم تاریخ یکهزار و سیصد و سی و نه بود که از وابکند به بلدهٔ بخارا آوردند، در گذر میرزا رستم قرار دادند و در تاریخ یکهزار و سیصد و چهل و یک هجری مطابق یکهزار و نهصد (۲۳) میلادی از افغانستان ایلچی آمده از حکومت بخارا طلبید، دولت

---

۱. آیهٔ ۳۴
۲. اصل: ایشان
۳. اصل: خار
۴. اصل: دانیست

مقصود هفتم

در بیان ترتیب حکومت اتفاقی شوراء و حکمرانی انقلابچیان در بخارا.

صاحب سخن از روی معرفت می‌گوید که بعد از فرار عالم‌خان انقلابچیان داخل بلدهٔ فاخره شدند، بسیار از عمارات تخریب یافته بود، در تدارک اصلاح آنها کوشیدن آغاز نمودند. و سوخته‌گیها را و ایضاً بعضی افلاسیها را دفع نموده وسنگ کلوخی که از عمارات فتور رفته بود دور کرده، اطراف ارک عالی را میدان توسعه نمودند و هر روز هفته و یا زیاد در آن میدان مجلسهای تازه برای تشویقات خلق بر پا نموده‌اند و موضع تیرگران که نه دانه طاق که بود به درازی و در طرف راه مس‌گری[1] متصل به طاقهای چهارطاق بود و حمام توقوم‌دوزی که در شرق طاق مذکور بود به راه عام بعد صد ارشین و ایضاً سه گنبد طاق بازار کتاب‌فروشی را ویران نموده‌اند از باعث که خوف فطور رفتن داشت از ضرب توپ فرسوده شده بوده‌اند و این طاقها[2] در زمان پادشاه عبیدالله خان تعمیر یافته است و در شهر بخارا سه نفر از علمای[3] بلدهٔ بخارا از برای اجرای احکام شرع شریف قاضی نصب نموده‌اند و داملا محمد اکرام حاجی را از شهر غزار آورده قاضی شورا کرده‌اند و مکمل مخدوم که از جملهٔ انقلابچیان بود قاضی عدلیه به زبان روسی «پراکورار» نام نهاده‌اند، مجموع پنج نفر قاضی نصب نموده‌اند و از برای اخبارات سیاست مملکت و تفتیش مرکز فوق‌العاده محکمه

---

۱. اصل: میس‌گری ۲. اصل: طاقهای

۳. اصل: علماهان

این واژگونی[۱] و سرافکندگی[۲] و ضعیف‌الحال شدن از کجاست، از بی‌علمی است. این سیاست و صناعت و غیر اینها همه از حکمای[۳] اسلام بوده‌اند که امروز اهل نصاری و اروپائیان خوض کرده روزبه‌روز ترقی یافته‌اند. مایان آن علمها را به زیر قدمان پایمال نمودیم و قدر آنها را ندانسته‌ایم، امروز پایمال نصاری شویم چه عجب از نفس، قوت غیرت خود در آن در کار است و ایضاً اختراع کردن و قدر صنعت و سیاست و حکمت را پیغمبر ما نیز خبر داده بودند؛ در اهل اسلام نیز ضرور است چنانچه «الحکمة ضالة المؤمن اینما وجدوها اخذوها»، یعنی «حکمت لُقَطهٔ (لقمه) مؤمن است هر جا که یابید اخذ نمایید» و نیز «الحکمة من احکامی و آلة الجهاد»، یعنی «علم حکمت از حکمهای منست و همون حکمت اسباب حرب است». مراد ازین دو اثر در قول پیغمبر حکمت را آلت جهاد تعبیر نموده‌اند، بر هر دولت معرفت علوم حکمت و آئین[۴] ضرور است و اتفاق[۵] هر ملت به ادیان خود لابدیست و بالله توفیق الی سبیل التحقیق و التصدیق بمنّه و فضله.

---

۱. اصل: واج‌کونی
۲. اصل: سرافکنده‌گی
۳. اصل: حکمایان
۴. اصل: آئیه
۵. اصل: اتفاقی

مرکز فوق‌العادهٔ خارجی نامزد کرده، محی‌الدین مخدوم ولد قاضی عبدالحکیم صدور بایسونی را صدر نموده‌اند، تمام اجرای سیاست تومان و قصبه‌های بخارا به او اختیار داده‌اند. باید دانست که این محکمه‌هایی که مذکور شد همه مرکزست و هر کدام آن مرکزها چند عدد شعبه دارد و ایضاً در قصبه‌ها و روستاهای بخارا به جای قاضی و رئیس اسفکوم (اسپول کوم) و نچانلیک (نچی‌لیک) میلیتسه نصب نموده‌اند. اینها همه برای محافظه و ترقی حکومت سعی بلیغ دارند و از برای ترقی ملت شورا در بلدهٔ مذکور قریب به پنجاه عدد مکتب‌خانه تشکیل داده‌اند و از معلمان ترک و تاجیک برای تعلیم طلبه‌ها تعیین[1] نموده‌اند. مکتبهای نامبرده را بعضاً درین تاریخ درج می‌نمایم: اولاً در بالای ارک عالی یک دانه مکتب سیاسی حربی، دویم سیاسی در لب حوض دیوان بیگی در پاساج عمارت عالم خان تعیین کرده‌اند و در لب حوض دستور خانچی در حولی خالداربیگی جان مکتب احضار قرض و توران توده‌سی و در حولی اولیا قل‌بیک دیوان‌بیگی مکتب صناعت و در لب حوض دستور خانچی در حولی طورهٔ چارجوی مکتب موسیقی تعیین نموده فطرت افندی را مدیر او کرده‌اند و در لب حوض قاضی کلان مکتب شمس‌العارفین تعیین نموده‌اند و در گذر خیابان مکتب دارالمعلمین فارسی نصب نموده‌اند و دیگر از مکتبهای تیلفون و ایرپلان به هر کجا تعیین نموده‌اند و در هر علم حساب و جغرافی و سیاسی و هندسی و صرف و نحو و غیره می‌داده‌اند، فارسی و ترکی و روسی. و ایضاً

---

۱. اصل: تعین.

نموده‌اند، به زبان روسی «بوخ چیکه» و معین‌جان مخدوم را صدر نموده‌اند. و از برای سودا و صناعت محکمه ترتیب داده‌اند که مرکز صناعت می‌نمایند، موسی‌خان افندی را رئیس او نموده‌اند و از تمام ممالک خارجی و داخلی محکمه تشکیل داده‌اند که آن را مرکز (روسی: سمنرکوم) خارجیه می‌گویند. فیض الله خواجه ولد عبیدالله خواجه را ناظر آن نموده‌اند و نیز مرکز داخلیه وضع نموده‌اند و در ارک عالی مرکز انقلاب قومیته[۱] را تشکیل داده‌اند که میرزا عبدالقادر ولد میرزا محی‌الدین صراف را در آن صدر نصب کرده‌اند و محمدرفیق افندی را در مرکز تفتیش نظارت داده‌اند و مخدوم محی‌الدین بخاری [را] در مرکز آذوقه رئیس کرده‌اند و قاسم خان مخدوم را در مرکز فرقه قومیت صدر تشکیل کرده‌اند و قاری یولداش کرکی‌گی را در مرکز اوقاف رئیس نموده‌اند و جمیع مدرسه و مساجد را به اختیار او داده‌اند و آستانه قل قوشبیگی ایرانی را به همراه محمدیونس دیوان‌بیگی در مرکز عشر صدر کرده‌اند و عثمان خواجه ولد[۲] خواجه را وکیل مختار کرده‌اند، تمام بخارا و روستای او را تا ولایات[۳] حصار اختیار بدو داده‌اند و سکهٔ ضرب شوراء بخارا را به نام او ثبت نموده‌اند و محکمهٔ خلق بانقه[۴] و گلونی میلیتسه گفته محاکمه را بنا نمودند و شهر بخارا را به سه قطعهٔ ریان قرار داده‌اند و در بیرون دروازهٔ مزار و سمرقند در چارباغ دلگشا

---

۱. کمیته

۲. اسم پدر عثمان خواجه ذکر نشده، جایش خالی گذاشته شده است.

۳. اصل: ویلایات

۴. بانک

ماهر، اما جهود و ایرانی مخلوط است و از هر قوم دیگر ساکن دارد. عدد محلهٔ بخارا از دو صد زیاد است و مسجد پنج وقتی سیصد و شصت عدد است و مساجد جامع شریف او هژده عدد است، مسجد جامع مشهور بخارا چهار عدد می‌باشد: اول مسجد کلان که مشتمل بر دو صد ستون سنگین است و پنج صد دروازهٔ کلان و دروازهٔ خُرد[۱] دارد، بناء او از معاویه و قتیبه[۲] و قزل‌ارسلان و عمارت حاضرهٔ او از عبدالعزیزخان است، در تاریخ[۳] به تجدید تعمیر او کوشیده نصب نموده‌اند که ارتفاعش اولاً ۹۶ گز بوده است؛ دویم مسجد پاینده در ریگستان ارکست؛ سیوم مسجد اوستا روضی؛ چهارم مسجد خواجه؛ پنجم مسجد شیخ شانه. این پنج عدد مسجد[۴] از جمله اعظم‌ترین جامعان بخارا است. مساحت مسجد کلان ۱۲ طناب و پاینده ۸ طناب و اوستا[5] روضی ۲ طناب و خواجه ۸ طناب و شیخ شانه ۶ طناب تخمین کرده شد و در تاریخ یکهزار و سیصد و سی و چهار هجری مطابق یکهزار و نهصد و شانزده عدد نفوس ساکن بخارا را قریب به هشتاد هزار حساب نموده‌اند. اما حاضر[۶] در زمان حکومت شورا قریب به شصت هزار می‌رسد. در زمان محاربهٔ بخارا بسیارها مقتول شده گریخته به هر ولایت سیر شده[۷] بوده‌اند.

آمدیم به مقصود که تحریر آن موجب احتیاط است. انقلابچیان بخارا که

---

۱. اصل: خورد ۲. اصل: قطیبه

۳. در ورق ۱۰۲ دستنویس تاریخ ثبت نشده، جایش را خالی گذاشته است.

۴. اصل: مساجد ۵. اصل: استا

۶. یعنی اکنون ۷. سیر شده یعنی رفته

مکتبهای ابتدایی بسیار تعیین نموده برای خط سواد کردگان[1] نوطالب و مدرسهٔ ملامحمدنظر و میرزا اولوغ‌بیک را مکتب‌خانه نموده‌اند و مدرسهٔ کوکلتاش که مشهورترین مدرسه‌های فاخره است دارالفنون نامیده‌اند و طلبه‌گان قدیم را برای درس خواندن و از هر علم آموختن به آن تعیین نمودند و ایضاً از معلمهای متبحر نصب نموده‌اند و مدرسهٔ تورسون‌جان و گوکشان و عبدالله خان را دارالطالبین نام نهاده‌اند و قریب به صد از مدرّسان و علمای[2] بلدهٔ مذکور به مدرسه‌های نامبرده رفته مطالعه نموده از طرف حکومت ماهانه تعیین نموده‌اند و مدرسهٔ میرعرب را دارالمدرّسین نام نهاده‌اند و در هر یکی ازین مدرسه‌های نامبرده‌گان دو نفر از علمای[3] مذکور به درس‌گویی تعیین نموده‌اند و درین بلده قریب سیصد مدرسه است چنانچه بعضی از آنها در بالا تفصیل یافت، مشهور آنها کوکلتاش و میرعرب و عبدالله خان و زرگران که بناء عبدالعزیز خانست و نیز بسیار است، اما اینها را برای آن گفتم که اینها به دیدن تعلق دارد، هر چقدر در وصف این چهار مدرسه سخن رانم می‌شود فامّا مقام گنجایش ندارد و یکی ازینها که مدرسهٔ عبیدالله است دو آشیانه و چهار فانوسی دارد، در بالا و در پایان[4] مجموع هشت عدد است، در هر فانوسی ۱۶ عدد حجرهٔ مربع دارد و ارتفاع پیشطاق او ۴۵ ارشین است و یکصد و نود و شش عدد حجره دارد و ازین قیاس است مدرسه‌های بلدهٔ ممدوح و اهل ساکنان فاخره فارسی نسبند و به لسان فارسی

---

۱. اصل: کرده‌گان

۲. اصل: علماهان

۳. اصل: علماهان

۴. همان پایین است.

جملهٔ ترقی‌پروران بود، به دست آدمان امیر گرفتار شد، هفتاد[و]پنج تیاق ناحق خورده بوده است و از آن دروازه برآورده بوده‌اند در راه کاگان وفات یافته در بالای تل مدفون گردید، بدان جهت موسوم[۱] به دروازهٔ میرزا نظرالله است و دروازهٔ میرزا بهاءالدین را دروازهٔ میرزا شانه نام کرده‌اند، سبب وجه تسمیهٔ این مسموع نشده است. باید دانست که هر دولتی به همدیگر مقاومت ورزیده ظفر یابد بعضی اسامی را به نوع تازه اشتهار می‌دهد این عادت پارینهٔ دولتهاست[۲] و این همه یاشان امروز ترقی یافته روزبه‌روز در غیرت و قوت شده استاده‌اند و امید است که ترقی دهند و علوم سیاسیهٔ خود را شهرت نمای عالم نمایند، اللهم تمام دیار ما مسلمانان را از جمیع وجوه محفوظ و مصون داری؛ آمین. اللهم ارزقنا شفاعة جیناً بفضلک و کرمک و بمنّه و فضله.

---

۱. اصل: موسم
۲. اصل: دولها

مالک تخت و بخت شدند مدرسهٔ خورجین و مدرسهٔ حاجی زاهد و مدرسهٔ ملا محمدشریف سوداگر را و مدرسهٔ پشیمان را و مدرسهٔ اوتکورقوشبیگی را و فتح الله قوشبیگی را در اول انقلاب بخارا حبس‌خانه کردند و بسیاری از اهالی بخارا را از اسیر و از آدمان امیر گناه‌کار نموده محبوس نماییدند و حولی میرزای اورگنجی که در درون دروازهٔ حضرت امام بود، اریستن دوم گفته‌گی حبس‌خانه کردند و در سنهٔ اول انقلاب بخارا ریگستان را میدان وسیع کرده میدان استقلال نام نهاده‌اند. و گذر پای آستانه را مفتی‌زاده گذر نام نهاده‌اند. وجه تسمیه بدانست که داملا محمد اکرام مفتی صدور ساکن آن گذر بوده‌اند، فرزند عزیزی داشتند که به اسم جدیدی نامزد بود و داملای مذکور را بدرقه[1] کرده، اولاً به کرمینه، ثانیاً به غزار فرستادند و فرزند دلبند مذکور را طورهٔ غزار عمک امیر عالم‌خان به قتل رسانید، بنابر آن مفتی‌زاده نام کرده‌اند و داملای مذکور را بعد از ظفر یافتن یاشان در بخارا از غزار آورده در حولی گذر مذکور استقامت کنانده[2] به قاضی شوراه منصب‌دار کرده‌اند و یکی از دروازه‌های بخارا که از قدیم‌الایام منسوب به دروازهٔ اوغلان بود آن[3] را دروازهٔ شهدا نام نهاده‌اند، وجه تسمیهٔ او آن بود که بعد از انقلاب کالیسوف امیر عالم خان چند نفر از یاشان بخارا را کشته بدان دروازه برآورده دفن کرده‌اند، بنابرین سبب شهدا نام نهاده‌اند و دروازهٔ قرشی را دروازهٔ میرزا نظرالله نام نهاده‌اند، وجه تسمیهٔ جدیده آنست که میرزا نظرالله یکی از

---

۱. اصل: بدرغه

۲. استقامت‌کنانده یعنی ساکن کرده‌اند

۳. اصل: او

مقصود هشتم

در بیان تعمیر عمارات تخریبهٔ بخارا به نوع تازه و برهم زدن بعضی مدرسه و گورستانها را و تعمیر نمودن بعضی جایها را به اندازهٔ عمارات روسیه. راوی اوراق بر تدریج اختصار می‌گوید که بعد از داخل شدن بخارا در تصرف روسیه در سنهٔ یکهزار و سیصد و چهل هجری مطابق یکهزار و نهصد و بیست و یک میلادی بود، بعضی تخریب یافته‌گیها را تعمیر نموده‌اند، چنانچه در تاریخ مذکور پیشطاق میرعرب را و مدرسهٔ عالم‌خانی و گنبد مسجد کلان را و بعضی شکست یافته‌گی عمارات ارک عالی را اصلاح نموده‌اند و درین تاریخ اوستا عبدالقادر سمرقندی رفته منار فتور یافته‌گی بخارا را تعمیر نمود. و در جای بازار انگشت در طرف شمال مسجد سر پل عاشقان قریب به مسجد مذکور عمارات عالی بنا نموده‌اند برای تماشای خلق و تشویقات آنها و در طرف غربی حوض لیسک (و نیز حوض لیسک را در سنهٔ یکهزار و سیصد و چهل و پنج گور کردند)[1] عمارات عالی بنا کرده‌اند و تمام لب حوض دیوان‌بیگی را پنجرهٔ آهنین گرفته آتش‌خانه و صورت‌خانه و تماشاخانه‌ها به عمارتهای زیبا مزین نموده‌اند و در وسط مدرسهٔ کوکلتاش عمارت عالی نموده و آن را دارالفنون گفته اجرا نموده‌اند و مدرسهٔ خواجه نهال را بر هم نموده چهارباغ فرح‌فزا بنا نموده در وسط آن تصویر لنین[2] را قایم[3] نموده‌اند و مدرسهٔ شادم‌بی و نظرچه و مدرسهٔ چوبین حمام کپه را ویران نموده‌اند و در گذر خواجه اوبان مکتب‌خانهٔ عالی

---

۱. در حاشیهٔ ورق ۱۰۵ دستنویس نوشته شده است.

۲. اصل: لینین ۳. یعنی برپا

مقصود نهم

در بیان احوال بعضی آدمان و خذمتکاران پادشاهان بخارا که به نام سرکرده گی و عملداری معروف بوده‌اند. راوی اخبار روایت می‌کند که برای عبرت سیاسی که پایدار مملکت می‌باشد رمزاً از وزیران و عمل آنها و قاضیان و از کردار آنها به طریق اختصار برای اولواالابصار درین کتاب درج نمایم. بر هر ذوی‌العقول لازم است که سرانجام کار خود باشد خصوص بر حکام مشتمل بر دو آثار است: اولاً معرفت نفس خویش، دویم احوال رعیه و فقرا. باید که هر ذوی‌الاحکام متشکل بدین رویه باشد تا که از اسارت غیر در امان باشد. بنده کمتر از احوال این وزیران و دبیران سخن می‌رانم زیرا که اینها به نام خدمتکاران و صاحب‌منصب‌داران پادشاه اولواالعزم بخارا بودند اما کردارهای آنها موافق سیاست و حکومت نبود و از هیچ علم حکیمه بهره نداشته‌اند. اینها تمام عمر خودها را به عیش و عشرت صرف نموده از احوال فقرا و رعیه خبری نبود و مأخوذهای پادشاهی وافراً می‌خورده آنگاه از احوال رعیه و درویشی آگاهی نداشته، دوام الوقت در تهلکهٔ اسباب معیشت مستغرق بوده‌اند. بنابرآن اثر شرف آن عملداران اسلام مایان را پایمال دهر کرد، اگر رفته رفته عملدارهای اسلامیهٔ بخارا باقی باشند زود است که به دست غیر گرفتار شده عبرت‌نمای عالم شویم، چه عجب امروز به ما اثر کرد به چشم سر دیدیم که اسیریم به دست پای هنر، به دل و چشم شجاعت نداریم همانا پایمالیم، این طریقهٔ پایمال شدن به خلق غیر از جهالت و اما کسی که از علوم و فنون سیاسی خبر داشته است چرا خویش[را] پایمال غیر سازد. الها همه را از ذلیلی و خاری جاهلی در امان داری. اندک نمونه

تعمیر کرده شد و تیم عبدالله خان را امبارخانه کرده‌اند و تمام کوچه‌ها و رسته‌های شهر را پلان[1] کشیده وسیع کردنی[2] شده استاده‌اند، به اندک وقت آبادان خواهد شد و گورستان ترک جندی را کمتر از برای وسعت کوچه برداشته بیرون از شهر برده‌اند و در آن کوچه رستهٔ زیبای و دکانهای[3] عالی برای خرید و فروش خلق آباد نموده‌اند. حالا در تاریخ یکهزار و سیصد و چهل و پنج مطابق یکهزار و نهصد و بیست و شش یکی از مشهورترین جامعان بخارا که مسجد مولا شیخ پاینده در ریگستان بود برداشته‌اند و یکی از مدرسه‌های مشهور بخارا که مدرسهٔ بازار گوسفند[4] که بنا کردهٔ امیر عبدالعزیز خانست برای برهم دادن او ابتدا نموده‌اند و تمام رسته‌های بخارا را الکتریک[5] چراغهای ماشینه‌گی[6] ایجاد نموده‌اند که شب تار به منزلهٔ روز شمس افروز شعله می‌زند و مدرسهٔ قافلان را نیست و نابود نموده‌اند. و عمارت پادشاهی که در قافلان بود همه را ویران نموده به نوع تازه تعمیر می‌کنند؛ به هر تقدیر در آبادی بلدهٔ فاخره کوشیده استاده‌اند. در بابت آبادی و غریب‌پروری و دهقان‌پروری حکومت شوراه روسیه مانند ندارد و تمام حبس‌خانه‌های امیران پیشین را محکم نموده عبرتانه خطها نوشته‌اند. باید دانست که همهٔ پادشاهان طرفدار این حکومت است و اما این از کمال اتفاقی زوال نخواهد یافت. اللهم الواب عنا یأتک لجمیع المؤمنین، آمین.

---

۱. اصل: پیلان، به معنای طرح و نقشه
۲. اصل: کرده‌نی
۳. اصل: دوکانهای
۴. اصل: گسفند
۵. اصل: ایلیک تریک
۶. یعنی چراغ برق یا چراغ الکتریکی نصب کرده‌اند

یکی از خذمتکاران دولتخانهٔ پادشاهان بخارا. کسی که بدین طریقه زینت و شوکت داشته باشد به نام خذمتکاری نامزد باشد و چیزی غم و اندهی نباشد، چه پروای رعیه و فقرا دارد. اینست اساس سپاهان و عملداران و حکمرانان بخارا و بدین قیاس باید کرد هر که را که متضمن است به عمل‌داری دولت بخارا از مضمون سخن سعدی ازینها امیدی نداریم زیرا که به منزلهٔ زن می‌باشند. در حقیقت در زن شجاعت نیست. از سخن گلستان از اثر سعدی تبرکی نمونه نشان دادم:

بیت:

رنگ زیبا و جامهٔ دیبا　　　عرق و عود و رنگ بوی هوس

این همه زینت زن باشد　　　زینت بس

پس دانسته شد که این تمثیل حقست زیرا که مردی شجاعت است، حصول شجاعت از علم صنعت و هساة (؟) است. اعلام باید که ما مسلمانان همهٔ عالم، زینت نفس را دور داشته، زینت تشکیل و اساس حکومت اسلام را نماییم، زیرا که دنیای فانی تشکیل صنعت اسلام را زینت عقبا می‌داند و دین و ملت‌داران عالم همه درین باعث عیبی نیافته بلکه آفرین می‌گویند و ازین زیاده ترقی را می‌خواهند، پس باید که مایان متشکل به علوم سیاسی نماییم زیرا که دین و ملت‌پروری را ترقی همین است، چنانچه دیده استادیم که در زمان بیشتر دین اسلام در تدریج بود، همانا اهل آن زمان از علوم سیاسی بهره‌ور بودند. امروز که

از احوال خذمتکاران دولتخانهٔ پادشاهان بخارا ذکر نمایم اینست: آدمان قوشبیگی و ملازم قاضی کلان هر روز عادتاً برای سلام بر در خانهٔ وزیر اعظم می‌روند، بدین‌گونه که این خذمتکاران دولتخانه خذمتکار علاحدّه[1] دارند که «سیس» می‌نامند، به اصطلاح بخاریان هر کدام اینها را به سه و چهار دانه اسپهای خوب قیمت بها موجود است، هر روز ساعت هفت یا هشت لباسهای زرین و کمربندهای زرین پوشیده و سیس بیچاره اسپ را زین و لجامهای هشت الفین (؟) و یاوه زلفین طلا و نقره انداخته به حشمت تمام سوار شده بیچاره سیس، یعنی خادم اسپ از قفای او تازان می‌رود و از جایی که معیار فرآمد خادمان امیر است و یا خادمان قوشبیگی و قاضی کلانست از اسپ فرود آمده خادم اسپ را گردانده به حولی می‌آرد. این آدم عملدار به حشمت تمام به سلام امیر و یا وزیر رفته شیلان را خورده در وقت مقرری اسپ را باز سیس بیچاره حاضر کرده انتظاری کشیده می‌ایستد تا آمد عملدار، کذا از حشمت کرّ و فرّ این عملداران تحریر کردن عبرتاً ضرور است. اگر مرد که عملدار دولتخانه را عمل قراول‌بیگی و یا میرآخوری و یا توقسابه‌گی و تون‌فتر و بیگی رسد پوشش جامهٔ آنها پودگردان و چکمنهای دراب و کمربندهای طلا و نقره و قوشکار و طلا و موزه‌های زردوزی و نشانهای طلا مرصع به درّ و جواهر می‌باشد و ایضاً بر گردن اسپ آنها ده قداق و یازده ازین جواهرات مرصع است و قوشقونهای زرینه و کویلکچه‌های زردوزی همه متضمن زر و نقره. این بود شوکت و حشمت هر

---

۱. اصل: علاحیده

شریعت پناه سپاریده رفته‌اند که پگاه به همراه آقسقالها آمده اصلاح را دیده می‌شود. قصه اینکه دختر مذکور را به حولی ایشان قاضی مانده رفتند زیرا که در عرف[1] شرع قاضی به همه پدر است. امشب ایشان قاضی دخترک مذکور را دست به آب گرفته قضای[2] شهوت و زایل بکارت و خیانت امانت شریعت نموده‌اند. پگاه در حین موعود مرافعه‌گران به اصلاح بخارا مدعیان آمده در بوریای شریعت نشسته دخترک مذکور را حاضر کرده صدای مرافعه را از جانبین بلند نموده‌اند. از قضا بی‌اختیار دخترک مذکور آواز ضعیفه‌گی خود را بلند نموده گفت ای خویش اقربا[3] جنجال را صاف نمایید، من طاقت این قدر جنجال ندارم زیرا که ایشان قاضی ناراضی بکارت مرا زائل[4] کردند. امید است جنجال نیست شود و آسایش یابیم گفته بود که خویشان دختر به جناب شریعت‌پناه هجوم نموده‌اند و ایشان قاضی از راه دهلیز مرافعه‌خانه گریخته به درون حولی رفته خود را از چنگال صحرائیان دیو مانند نجات یافته، شبانه از تومان گریخته به بخارا آمده، در آن حالت پدر او قاضی‌القضات بخارا بود. قصه را به طریق اختصار ادا کردم. این بود طریقهٔ بعض حاکمان شرع بخارا در کتاب مبسوطه از امام محمد روایت است که از شومی مؤمنی چند هزار کس را عقوبت می‌کنند، همانا شومی شریعت‌پناه مذکور به چندین آدمها رسیده باشد نی عجب زیرا که «فساد العالِم فساد العالَم»، یعنی «بدشدن یک مرد عالم بد شدن تمام عالم

---

۱. اصل: عرفه
۲. اصل: قضی
۳. اصل: اقربایان
۴. اصل: زئیل

مملکت متمدینهٔ مایان به دست غیر اسیر شدند و دین مایان قریب[۱] است که ناچیز شده باشد، این تنزل را [از] بی‌پروایی[۲] نفسهای خود می‌دانیم. اگر مایان هم به منزلهٔ اروپاییان تشکیل علوم سیاست می‌نمودیم پایمال غیر نمی‌شدیم. این پایمالی و اسیری مایان از بی‌علمی مایانست. هر چقدر بندهٔ احقر سخن اکثر گوید باور و یار ما تورانیان نمی‌شود. این بود که گفتم از نمونهٔ خدمتکاران پادشایان بخارا. بنده حکایتی به طریق عبرت از خدمتکاران متشرع بخارا که در تومان کذا بود به منصبی قاضی‌گی مرافعهٔ شرعی و ترویج صغار و کبار به نزد آن جناب اجرا می‌گردیده است. نمونه[ای] از اخلاق او [را] در تحریر آورم اگر خلق گویند که غیبت است من گویم که شاهد دارم که غیبت نیست زیرا که آثار اسلام است که «غیبت المبتدع حسنته»، یعنی «غیبت کردن بدکار خوب است»؛ بدین طریقه است که نام قاضی مذکور و تومان مذکور در تحریر درآوردن خوب نیست، رمزاً نویسم عبرت است. این یکی از قاضیان[۳] شرع بخارا در زمان حیات اسلام بخارا در عهد پادشاه عدالت نشان عالم‌خان در تومان کذا قاضی بود. در جادهٔ شریعت منصوب بوده به قاضی شریعت منصوب و موسوم[۴] بوده، روزی دعوای زد حبیت (؟) که مرافعهٔ آن به نزد قاضی شرع می‌شده است به وقوع آمده است، مدت مرافعه نمودند که به اصلاح انجام نیافت. روزی جنجال مذکور بسیار نزاع کلان شده که آن روز دخترکی را که به او جنجال کرده‌اند به نزد ایشان

---

۱. اصل: غریب

۲. اصل: بی‌پروای

۳. اصل: قاضی‌یان

۴. اصل: موسم

دست غیر اسیر شده و بعضی مقتول و بعضی غریب شده به هر ولایت رفته و بلدهٔ معظمهٔ فاخره خراب شده بود و از حولی و زن فرزندان جدا شده مبتلای هجران گردیدند، به مضمون سخن عطار است قدّس سرّه که «بد مکن که بد افتی، چه مکن که خود افتی»، صدای هاتفی از گوشهٔ غیب رسید که مبتلا بدین‌گونه باعث چیست؟ جواب داد فلک نیلگون که از جهالت من از صد هزار کردار یکی را ادا نفرمودم. نمونه گفتم تا که عاقلی ملاحظه نماید[۱] خیرالکلام قَلَّ و دَلَّ، بهتر سخن آنست که کوتاه باشد و دلالت کند به بسیاری و دیگر اینکه «قل الخیر و الّا فاسکُت». دلیل مسلمانانست به گمان اینکه به شرف این آثارها از طعن مردمان نجات یابم، عیب بر من مکن بر کردارهای ایشان نان بکن ...

آگاه اینکه دولت قوی هیئت افغانستان مدتیست در تحت اسارت انگریز[۲] ترقی دارد، روزی شنوده نشده است که افغانستان در تنزل باشد، ازین باعث ست که علوم و فنون سیاسیهٔ متجدده را ترقی داده است، روزبه‌روز آن دولت خُرد[۳] به جای دولت بزرگ نام مشهور یافته، استاده است. با وجود ترقی علم سیاسی علم دینی را از دست نداده‌اند بلکه مرکز علوم دینیه شده استاده است. این پایداری از کجا است؟ از ترقی علوم شرعیه سیاسیه ما مسلمانان توران روزبه‌روز در تنزل شده ایستاده‌ایم یا هیچ تشکیل مایان تدریج ندارد، همانا از علوم سیاسیون جاهل مانده‌ایم. بنابرآن امروز پایمال‌تریم و از حکمت تدبیری و ریاضی خبری

---

۱. اصل: نمای

۲. یعنی انگلیس

۳. اصل: خورد

است». اگر علمای[1] ما ترکستانیان و متشرع بودن آنها بدین طریقه باشد العیاذ بالله یعنی پناه گرفتن بالله تعالی است. این پایمالی ما مسلمانان کم است، افعال به شرع متصف[2] هر انسان را لازم است، پایداری دین لازم دارد، پایداری آخرت را و پایدار[ی] رعیت لازم دارد و پایدار[ی] دولت و حکومت را، این بود طریقهٔ تنزل شرع ما تورانیان. رمز دیگر برای عبرت سیاست هر حکومت و دولت. باید فهمید که وزیران پادشاهان بخارا بسیار بوده‌اند، مثل هدایچی و شغول و خزینه‌چی و محرم‌باشی و زکاتچی[3]، اینها همه مثل گرگ بودند، رعیت پادشاهی را که گوسفند تعبیر کرده‌اند، مجبوراً خورده ومجروح می‌کردند و امیران بخارا اینها را وزیر خود می‌دانسته، سخنهای مخفی خود را بدین نابکاران دولت می‌گفته، اینها برعکس آن به کار می‌برده‌اند و خون فقراء و رعیت بی‌گناه را می‌ریخته‌اند و از احوال سیاست و شجاعت و از دست رفتن دولت و حشمت و اسیر و پایمال شدن خودها و رعیت خبری نداشته، در دریای جهل و غفلت فرو رفته آسایش نفس خودها را دیده به عیش و عشرت دوام و خیالات فسادت متدام بوده‌اند و کسان مدبر و مزور را نابود و ناچیز کرده، خودها را انگشت‌نمای شوکت می‌نموده‌اند، چنانچه در ایام و آوان امیر عالم‌خان از یکی مدبر آن میرزا نصرالله قوشبیگی بود و از بدگویی آن جماعهٔ خونخوار معزول و مقتول و مردود دولت شده بود. و اینها که قصد فساد داشتند از شومی خود بعضی به

---

۱. اصل: علمایان
۲. اصل: متصف
۳. اصل: زکواتچی

می‌نویسیم، خوف ملالیت ناظران این تاریخ نافع نشود گفته، سخن را به عبارت المختصر افضل ادا کردم.

فرد:

چه گویم که ناگفتنم بهتر است　　زبان در دهان پاسبان سر است

هر چه گفتم از سوزش دل گفتم. به خیالم نیکوی خاموشی رسید. به این اثر شریف اطلاع نمودم «البلایا مؤکل بالنطق»، یعنی «بلاهای می‌آمده‌گی در سخن گفتن مؤکل است»، فایدهٔ او سخن ناکردن است. الها همه را از بلای نطق نگاه داری و به طریقهٔ شریعت مستقیم نمای. اللهم انصرنا الی اعدائک لفضلک و احفظنا من البلایا بجودک و کرمک آمین.

نداریم و این دولت بخارا مع دولت روس مدت پنجاه [و] دو سال رویهٔ دوستی کرده اخیر دولت روسیه تشکیل و هیئت جدیده اختراع و اجرا نموده ترقی یافته واین دولت بخارا تشنیع علوم سیاسی و تدبیری و ریاضی نموده است، امروز پایمال دولت روسیه است. و دولت افغانیه که برابر دولت بخارا است در اکثر وجوه در مؤسای (؟) دولت انگلیس مدت صد سال زیاد ایستاده است. الحال در تاریخ یکهزار و سیصد و چهل و پنج هجری مطابق یکهزار و نهصد و بیست و هفت میلادی پایدار است و روزبه‌روز ترقی و تشکیل خود را اشتهار داده استاده است و ایضاً از تاریخ یکهزار و نهصد و هژده میلادی به همراه دولت روسیهٔ ترکستانی و قطای[1] و ایران و یاپون[2] و دولت شوراه ترکیه و دولت روس رومانیه ـ گرمانیه و دیگر دولتهای[3] ممالک عالم دوستی را پیشه نموده، قونسولهای حکومتی خود را نصب نموده است. اینست طریق ترقی اسلام و حکومت او.

بیت:

ما نصیحت به یار خود کردیم　　روزگاری بدین به سر بردیم

برآید به گوش رغبت کس　　به رسولان پیام باشد بس

ازین باعث ترقی دولت و حشمت هر حکومت در مقصد می‌آمده‌گی

---

۱. قطای یا ختای همان چین است.　۲. همان ژاپن است.

۳. اصل: دولهای

مقصود دهم

در بیان احوال عملداران و فقرایان بعد از گریختن آنها به همراه امیر عالم‌خان به افغانستان و از نمونهٔ حالات آنها بعد از آمدن به بخارا و نواحی آن. راوی اخبار نافع می‌گوید که بعضی حاکمان و وزیران و دبیران و فقرایانی که به همراه امیر بخارا فرار نموده با مملکت سراسر حشمت افغانستان رفته بودند، در مدت سه چهار ماه بعضی از آن مهاجرین تنگدل شده آرزومندی مملکت خودها را می‌کرده‌اند، در حقیقت استقامتی غربت از غیر ضرورت به هر نوع از انسان دشوار می‌نماید، خصوص در حق کسی که از علوم عقلیه و سیاسیه بی‌بهره باشد. این تنگدلی و ناتنجی فقراء و بعضی حاکمان فراری را افغانها دانسته به پادشاه عالیجاه خودها اعلام کردند که فقرایانی که از اسارت غیر خودها را نجات داده به ملک مایان آمده بودند، امروز بعضی از آنها آرزوی وطن مقدس خودها را نموده استاده‌اند گفته به سمع امیر افغان رسانیدند. پادشاه افغانستان از کمال مدبری مجلسی اجرا نمودند بدین وجه که کسانی که به همراه امیر بخارا آمده‌اند یک نوع کرده دلهای آنها به دست گرفته به مملکت خودها، فرستادن صلاح است. بنابرآن اعلام نمودند که شخصی به همراه امیر بخارا به ملک ما آمده است، اختیار کلی دارد می‌خواهد استقامت می‌نماید و اگر خواهد که به وطن خود می‌رود از طرف پادشاهی و از کنسول[1] شوراء روسیه خط راهداری داده می‌شود، به سلامتی به ملک خود می‌رود. باید که هر کس در دل رفتن آرزو

---

۱. اصل: کنسر

تاراج نموده خودها را غرق دریای سیل[1] نموده‌اند و آنها به طریق نظام و عسکر شده، جماعهٔ مملکت را اسیر نفس شهوانی خودها نمودند. اگر خدا توفیق دهد در مقصود می‌آمده از حالات باسمه‌چیها و قطاع‌الطریقها اعلام می‌نمایم. اینجا رمزاً کافی است و کسانی که در بلاد افغانستان باقی مانده‌اند تعداد آنها را تخمین به هشتاد هزار عدد نفوس کرده‌اند و احوال آنها الحال در سنهٔ یکهزار و نهصد و بیست میلادی معلوم می‌شود که خوب است از چند وجه: وجه اول آنکه در بالای خودها پادشاه اسلام و شعار مسلمانی جاری است. دویم آنکه غریبی را نتیجهٔ آخرتی است. سیوم ناموس خودها را به دست داشتن است. و خرابی احوال آنها از روی چند وجه است. یکی آنکه غریبند، دوم آنکه در وطن مقدس خودها دور افتاده‌اند، سیوم آنکه از زن و فرزند و مال اموال خود منقطع شده‌اند. این قسم آخر همه به دنیا تعلق دارد، چنانچه در قرآن مذکور است: بندهٔ مؤمن را کار عقبی شایسته است؛ امروز احوال رعیهٔ فردای[2] بخارا به تجارت و صناعت و علم آموختن به ملک غیر خود که افغانهاست مشغولیت دارند و امیر بخارا نیز با دولت انگریز و ایران و غیر آنها رفته آمده استاده است و تجارت نیز هیچ، اثر سخن به ما کافی است. حقیقت را فرا داند. الها همه را از آفات و بلیات در امان دارد. اللهم احفظنا من البلا بفضلک آمین.

---

۱. اصل: صیل ۲. اصل: فردایهٔ

دارد و به عرضه اظهار نماید، انشاءالله حکومت شوراه بخارا دستخطهٔ مایان را دیده به شمایان تعرض نمی‌نماید، بی‌خوف و بی‌خطر می‌روید و اگر استقامت را لازم دیده به ملک مایان مقیم شوید، هر کسی و کمالاتی کنید اختیار دارید و اگر زراعت نمایید تا مدت ده سال خروج عبور شمایان موعود نیست گفته از هر خصوص عموماً اعلام نمودند. القصه کسانی که برای وطن خود که بخارا و قصبات[1] آنست اختیار رفتن را کرده بود از طرف دولت افغانیه و قونسل روسیه خط راهداری گرفته رفتند. و کسانی که از روی ننگ و ناموس گریخته رفته بودند اعلام نمودند که تا وقتی که امیر مایان به این ملکست مایان رفتن بخارا را اراده نمی‌کنیم. بدان طریقه آدمها ماهانه و اعانه و خرجی باز داده از دولت قوی شوکت افغانیه سرافراز بخشیدند و آن جماعه که به بخارا گشته آمده بودند اولاً وزراه امیر بخارا و نمک‌خوردهٔ پادشاهان بخارا بوده، یعنی حاکم حصار اولیاقل‌بیک دیوان‌بیگی و دیگر دانیال بیک اتالق و ملا عبدالحکیم سولت، قاضی بلدهٔ شیرآباد و عبدالله بای بچه بیگی غجدوانی و مراد پهلوان پیکندی و غیره. آنها کسان بسیارها در نزد امیر بخارا به بخارا آمده بودند، احوال بخارا را بدین‌گونه خرابی دیدند بسیارها پشیمان افسوسها[2] خوردند که سودی نداشت. با وجود [این] از روی ناعلاجی بعضی به حکومت شوراه بخارا خدمتکار شده یک نوع روزگذرانی نموده استاده‌اند و بعضی از آنها لباس بی‌انصافی را پوشیده به همراه حکومت شوراه مقاومت ورزیده، قطاع الطریق شده مال مردمان را

---

۱. اصل: قصبهات

۲. اصل: افسوسهای

مقصود یازدهم

در بیان ایجاد باسمه‌چی و حالات آن در بخارا و سمرقند بعد از فرار امیر عالم‌خان[1] و شور فطور آن جماعه و به قتل رسیدن بعضی [از] آنها.

ناقل اخبار روایت می‌کند که وقتی که امیر عالم‌خان مغلوب شده به سوی ملک حصار فرار نموده بود بعضی از عساکری که از جنگ گریخته بودند در همان روز مغلوبیت امیر طریقهٔ راهزنی و باسمه‌چی‌گی را اجرا نموده بودند و نیز بعضی آدمانی که به همراه امیر رفته بودند گشته آمده طریقهٔ باسمه‌چی‌گری را تشویق نموده و ایضاً خودها در حرکت درآمده به حکومت چندان مقابلت نموده رو به نیستی نهاده‌اند و این جماعه که به نام باسمه‌چی‌گی و بیگ‌گی مشهور دیار ما تورانیان گردیده‌اند بسیار خلق را تاراج نموده، تشویش لایحصی داده‌اند. در خرابی صحراهای بخارا و سمرقند بسیار جدل نموده بی‌سر کرده‌اند. بندهٔ ضعیف از روی نقل و شهرت به طریق اختصار به اقرار صحیح از مشهورترین و سروران آن جماعه ذکر می‌نمایم. اینست از توابع بخارا از قصبهٔ خواجه حبان ملا عبدالقهار قراول‌بیگی بسیار شیردل غیور بود، به همراه دولت شوراه روسیه مدت یک سال مقاومت ورزیده بود و از قصبهٔ خواجه حبان ملاعبدالجبار و از قصبهٔ قراکول موضع پیکند مراد پهلوان و اینها نامزد و غیور باسمه‌چیان بخارا بوده‌اند و از توابع ولایت خطرچی قره‌قل‌بیک گفته‌گی بسیار شجاع و دلیر بود. قریب شش ماه ولایت خطرچی و میانکالات را حکمرانی کرد، آخر به دست

---

۱. اصل: عالیم‌خان (از این صفحه به بعد)

پنجشنبه باباقل و میربابا و احمد و مولوی باسمه‌چیان بوده‌اند، باباقل را باسمه‌چیان در کوهستان قوش رباط به قتل رسانیده‌اند و احمد و مولوی را حکومت به قتل رسانید و میربابا به حکومت توبه کرده دو سه سال زنده‌گانی نموده اخیر به فرمودهٔ حکومت به قتل رسید و از توابع دهزخ و ملا توختی میش و همراه بیک از سمرقند و ملا مثداق (؟) و ملا طغای باسمه‌چیان ناانصاف بوده‌اند دوام با فعلهای نامشروع رجوع داشته بعضی [از] آنها به دست حکومت توبه کرده مقتول گردیده‌اند و این جماعه که به نام باسمه‌چی‌گی مشهور بودند هر شب و روز برای غارت مسلمانان می‌آمده گاه به همراه صلاتان حکومت شورای مقابله نموده گاه مغلوب و گاه غالب شده می‌رفته‌اند. بعضی مقتول و مجروح گشته اخیر به هر کوه بیابان رفته اقامت می‌نموده‌اند، از این باعث بسیار رعیهٔ این ولایت ترکستان به تنگ آمده بود. همهٔ مال، اموال، زن و فرزند اسیر آن جماعهٔ اوباش می‌بودند. آخرالامر[1] رو به نیستی آورده بعضی از سرداران آنها به قتل رسیده بود که فقرایان اندک آسایشته‌گی دیدند و تمام اطراف بخارا و سمرقند و دهزخ از دست این باسمه‌چیان خراب شد و همهٔ مال [و] اموال تاراج گردید و ایضاً ممالک فرغانه و ترکستان هم بسیار از باعث باسمه‌چی بی‌سرشته‌گی کشیده روی به خرابی آورد، چنانچه شهر خوقند از باعث هجوم باسمه‌چی خراب شد، باز آباد شد. باید دانست اکثر اینها به دست حکومت شورا به قتل رسیدند. چنانچه بعضی را ذکر نموده شد و ملا عبدالجبار خواجه بستانی به

---

۱. اصل: آخیرالامر

حکومت بعد از آشنا کردن در [قصبهٔ] پنجشنبه [از توابع] کته‌قورگان[1] به همراه دو سه نفر سرکرده‌اش به قتل رسید و اینها یکدرجه مضافات بخارا را گرفته بودند، چنانچه قراکول و خیرآباد و وابکند و لقلقه و خواجه عارف و خواجه جهان و و غانزه[2] و کرمینه و نورآتا و ضیاءالدین و خطرچی را گرفته مدت یک سال زیاده‌تر به همراه حکومت آن زمان مقابله داشتند و از توابع ولایت غزار ملا عبدالجبار یکدست و از توابع قرشی توردی بیک و از شهر سبز دادخواه بیک و از وزراء امیر بخارا دانیال بیک آتالق و عسکر هر یکی این جماعه را قریب به دوصد پنجصد یا زیاده تخمین کرده‌اند و از توابع سمرقند و قصبات او نیز بسیارند، چنانچه از باغیات[3] طرف جنوب متصل به سمرقند آچل دیو و بهرام بیک و ضیاءالدین این سه نفر از جمله غیور و شیردل و شجاع سردار باسمه‌چیانند، هر یکی را پنجصد و یا هزار و زیاده و یا کم عساکر حربی داشته‌اند. به همراه حکومت شوراه سمرقند همیشه در مقابلت بودند تا مدت دو سال و از توابع اورگوت میرزا پهلوان باسمه‌چی بسیار غیور بود واز قصبهٔ چلک آدینه مخدوم ولد حاجی سید از قرابیک می‌باشد و از قصبهٔ باغدان عبدالحامد[4] مخدوم این مخدومان نیز شیردل و دلاور بوده‌اند. آخرالامر[5] به همراه حکومت شوراه آشتی کرده تدبیراً در چلک به قتل رسیده‌اند و از توابع کته‌قورغان از قصبهٔ

---

۱. کته قورگان و کته قورغان هر دو نام یک مکان است.

۲. اصل: ورغانزی، احتمال دارد ورمانزی باشد که هر دو نام روستاهایی باستانی در شمال شرقی بخاراست.

۳. یعنی شورشیان

۴. اصل: عبدالحامید

۵. اصل: اخیرالامر

پنجشنبه باباقل و میربابا و احمد و مولوی باسمه‌چیان بوده‌اند، باباقل را باسمه‌چیان در کوهستان قوش رباط به قتل رسانیده‌اند و احمد و مولوی را حکومت به قتل رسانید و میربابا به حکومت توبه کرده دو سه سال زنده‌گانی نموده اخیر به فرمودهٔ حکومت به قتل رسید و از توابع دهزخ و ملا توخته میش و همراه بیک از سمرقند و ملا مثداق (؟) و ملا طغای باسمه‌چیان ناانصاف بوده‌اند دوام با فعلهای نامشروع رجوع داشته بعضی [از] آنها به دست حکومت توبه کرده مقتول گردیده‌اند و این جماعه که به نام باسمه‌چی‌گی مشهور بودند هر شب و روز برای غارت مسلمانان می‌آمده گاه به همراه صلاتان حکومت شورای مقابله نموده گاه مغلوب و گاه غالب شده می‌رفته‌اند. بعضی مقتول و مجروح گشته اخیر به هر کوه بیابان رفته اقامت می‌نموده‌اند، از این باعث بسیار رعیهٔ این ولایت ترکستان به تنگ آمده بود. همهٔ مال، اموال، زن و فرزند اسیر آن جماعهٔ اوباش می‌بودند. آخرالامر[1] رو به نیستی آورده بعضی از سرداران آنها به قتل رسیده بود که فقرایان اندک آسایشته‌گی دیدند و تمام اطراف بخارا و سمرقند و دهزخ از دست این باسمه‌چیان خراب شد و همهٔ مال [و] اموال تاراج گردید و ایضاً ممالک فرغانه و ترکستان هم بسیار از باعث باسمه‌چی بی‌سرشته‌گی کشیده روی به خرابی آورد، چنانچه شهر خوقند از باعث هجوم باسمه‌چی خراب شد، باز آباد شد. باید دانست اکثر اینها به دست حکومت شورا به قتل رسیدند. چنانچه بعضی را ذکر نموده شد و ملا عبدالجبار خواجه بستانی به

---

۱. اصل: آخیرالامر

حکومت بعد از آشنا کردن در [قصبهٔ] پنجشنبه [از توابع] کته‌قورگان[۱] به همراه دو سه نفر سرکرده‌اش به قتل رسید و اینها یکدرجه مضافات بخارا را گرفته بودند، چنانچه قراکول و خیرآباد و وابکند و لقلقه و خواجه عارف و خواجه جهان و غانزه[۲] و کرمینه و نورآتا و ضیاءالدین و خطرچی را گرفته مدت یک سال زیاده‌تر به همراه حکومت آن زمان مقابله داشتند و از توابع ولایت غزار ملا عبدالجبار یکدست و از توابع قرشی توردی بیک و از شهر سبز دادخواه بیک و از وزراء امیر بخارا دانیال بیک آتالق و عسکر هر یکی این جماعه را قریب به دوصد پنجصد یا زیاده تخمین کرده‌اند و از توابع سمرقند و قصبات او نیز بسیارند، چنانچه از باغیات[۳] طرف جنوب متصل به سمرقند آچل دیو و بهرام بیک و ضیاءالدین این سه نفر از جمله غیور و شیردل و شجاع سردار باسمه‌چیانند، هر یکی را پنجصد و یا هزار و زیاده و یا کم عساکر حربی داشته‌اند. به همراه حکومت شوراء سمرقند همیشه در مقابلت بودند تا مدت دو سال و از توابع اورگوت میرزا پهلوان باسمه‌چی بسیار غیور بود واز قصبهٔ چلک آدینه مخدوم ولد حاجی سید از قرابیک می‌باشد و از قصبهٔ باغدان عبدالحامد[۴] مخدوم این مخدومان نیز شیردل و دلاور بوده‌اند. آخرالامر[۵] به همراه حکومت شوراء آشتی کرده تدبیراً در چلک به قتل رسیده‌اند و از توابع کته‌قورغان از قصبهٔ

---

۱. کته قورگان و کته قورغان هر دو نام یک مکان است.

۲. اصل: ورغانزی، احتمال دارد وردانزی باشد که هر دو نام روستاهایی باستانی در شمال شرقی بخاراست.

۳. یعنی شورشیان

۴. اصل: عبدالحامید

۵. اصل: اخیرالامر

آنان][1] محمود بیک و از قراتگین ایشان سلطان خلیفه و این شخص از جملهٔ اهل سلوک و صاحب خانقاه و مرید بوده است، برغم خودها به همراه حکومت شورا جهاد را فرض عین دانسته، چندین مدت در بلادهای شرق بخارا محاربه و مقابله نموده آخرالامر[2] در سرحد کولاب به دست آدمان خود در سنهٔ یکهزار و نهصد و بیست و دو میلادی مقتول گردیده است و یکی آن فضیل مخدوم از سردار باسمه‌چیان قراتگین بود، کار او دوامت خون‌ریزی و محاربه و بی‌سربسته‌گی بود، مدت یک سال در قراتگین حکومت رانده، آخر[3] از ضرب دست حکومت شوراء روسیه گریخته به افغانستان رفت و از ولایت بلجوان از عملداران پادشاه دولت‌مند بیک‌بی از شهر بلجوان می‌باشد و عسکر نظامیهٔ او قریب به ده هزار می‌باشد، شب و روز در محاربهٔ شوراء روسیه جان‌بازی می‌کرده بوده است. تمام ولایت[4] بلجُوان را حکمرانی داشت و از ولایت[5] قرغان تپه مراد صریغ گفته شخص بسیارها غیور و پهلوان و شیردل بود. اما به همدیگر اتحاد موافق نداشتند، اغلب در قصد هجوم همدیگر سعی نموده غیرت می‌نمودند، بنابر آن از روی ناانصافی همه مغلوب گردیده، بعضی آنها به دست حکومت اسیر شده و بعضی به قتل رسیده و بعضی گریخته ناچیز شدند. یک کلمه[6] از حالات ناظر حربیهٔ سلطان روم دولت علّیهٔ ترکیه انورپادشاه شنوید. محرر تاریخ می‌گوید که

---

۱. اصل: به جای داخل قلاب «آن» بود.
۲. اصل: اخیرالامر
۳. اصل: آخیر
۴. اصل: ویلایت
۵. ویلایت
۶. اصل: کلیمه

دست حکومت به تدبیر درآمده در بخارا کشته شد و بهرام بیک نیز کشته شد. آچیل دیو سمرقندی در کوهستان شهر سبز کشته شد و این دو نفر در محاربهٔ حکومت شورا به قتل رسیدند و میرزا پهلوان اورگوتی در قصبهٔ جمعه اورگوت در قریهٔ ینغی قزان اریغ هفتم ماه اپریل ۱۹۲۵ میلادی مطابق غرهٔ ماه ذی‌القعده ۱۳۴۳ هجری به قتل رسید و عبدالقادر یکی از سرکرده‌های آچیل دیو بود. در اول ماه صفر در تاریخ ۱۳۴۵ هجری مطابق ماه اوغوست ۱۹۲۶ میلادی بود که ایشان محی‌الدین خواجهٔ اورگوتی را حکومت سمرقند مجبور کرده سردار عسکر نموده آن ذات شریف رفته در کوهستان فَلغَر به قتل رسانیده عسکر او را اسیر نموده به دست حکومت سپرده جان خود به سلامت به سر برد. و این باسمه‌چیان در بابت ناانصافی ممتاز بودند، از شومی اینها تمام شیخ و ملا ایشان در زیان و بدنامی خلق بودند، بنابرآن خداوندی عزّ اسمه رواج را از آنها برداشته اسیر و مبتلا شدند. اینست عاقبت مسلمانان که باسمه‌چی شده آزار خود و آزار خلق را می‌خواسته بودند. آمدیم به سخنی که شنودن آن موجب عبرت است. راوی می‌گوید که در ولایت حصار و کولاب و غیر آن باسمه‌چیها بسیار بودند، شرح یکی [از] آنها را به طریق اختصار بیان خواهم نمود و به اصطلاح بخارائیان این جماعه را باسمچی شرق می‌نامند. راوی می‌گوید که از مملکت حصار سردار باسمه‌چیان‌شده‌گی ابراهیم بیک توقسابه از عملداران پادشاهان بخارا بوده است، بسیارها غیور و با شجاعت بوده است و یکی [از

دولت امپراطور روسیه به همراه دولت گرمانیه در شدت محاربه بوده است، انور پادشاه خودها را به نزد لنین گفته گی روس رفته طریقهٔ برهم دادن محاربه را اعلام نموده است و این دولت روسیه هم و تمام سرداران عسکر نظامی دست اتحاد به کمر یکرنگی بسته امپراطور را معزول کرده بین دولت امپراطوریه به بهانهٔ حریت مصالحه شده است و این دولت روسیه اشتهار حریت و احرار شورائی را مشهور دولتها[1] نموده از اسارت جنگ گرمانیه در امان مانده‌اند. آخرالامر[2] مذکور انورپادشاه به بخارا آمده است، در تاریخ یکهزار و سیصد و چهل و یک هجری مطابق یکهزار و نهصد و بیست و دو میلادی بود. در آن وقت دولت بخارا هم حریت شده بود و انور پادشاه از طرف شوراء بخارا به جانب ولایت حصار برای نظام و تدارک مملکت و مؤاسای باسمه‌چیان رفته و مضافات سرجوی[3] به دست باسمه‌چیان اسیر شده بود، بعد از آن مذکور انور حالا باسمه‌چیان را دیده که از روی قانون شرعی کار می‌کنند. بنابرآن لباس باسمه‌چی‌گی را پوشیده به همراه حکومت شوراء جنگ کرده بسیار از ولایتهای حصار و کولاب را گرفته، الاخیر به همراه دولت بی در محاربهٔ بلجوان به ماه ذی‌الحجه در تاریخ یکهزار و سیصد و چهل و یک هجری به قتل رسیدند. بعد از مقتول گردیدن انورپادشاه تمام باسمه‌چیان ترکستان در شکست شده بسیاری [از] آنها روی به گریز نهادند و تمام ملک شرق بخارا را حکومت شورا در تحت تصرف درآورد و ابراهیم بیک

---

۱. اصل: دولها

۲. اصل: آخیرالامر

۳. اصل: سری جوی

سلطان عبدالحمیدخان به تخت سلطنت نشسته ۳۱ سال به بیدلی خلق پادشاهی نموده آخر[1] به بهانهٔ حریت او را عزل نموده به جای او سلطان عبدالرشاد برادرش را به تاریخ یکهزار و سیصد و بیست و چهار هجری به تخت سلطنت جلوس نمودند و در آن زمان عبدالرشادخان از ولایت[2] یمن امام یحیی و شیخ ادریس نام به دعوی خلافت سر برداشته، در مدت دو سه ماه به افاقه آورده شد و دولت ایتالیه از بالای طرابلس[3] عسکر جمع نموده به محاربهٔ دولت عثمانیه مقید شده‌اند و ایضاً بلغاریه و صربیه و چورناگوریه همراه شده، مدت سیزده ماه محاربه نموده، دولتهای کلان به اصلاح اندر دل کوشش نموده‌اند، دولت عثمانی خواهش آنها را قبول نکرده، نیز در اول ماه ربیع‌الاول یک هزار و سیصد و سی و یک هجری مطابق یکهزار و نهصد و سیزده میلادی به محاربه مشغول شدند و انور پادشاه مذکور ناظر حربیهٔ دنگیز بوده است. در آن محاربه‌ها جان‌بازیها نموده است، بسیار از عساکر دشمن را به قید درآورده اسیر نموده است. با وجودی که لشکر دشمن غالب شده روز به روز مغلوبیت در عساکر ترکیه روی داده از روی ناعلاجی طریق بر هم دادن محاربه را ملاحظه نموده، تمام ناظران حرب متفق[4] شده، به بهانهٔ حریت پادشاه عثمانیه را خلع نموده، دولت ترکیه را تالان و پریشان نموده جنگ به صلح انجام دادند و انور پادشاه خود را از مرتبهٔ ناظری خلع نموده به ولایت روسیه آمده بوده است. در آن حین

---

۱. اصل: آخیر

۲. اصل: ویلایت

۳. اصل: طربلیس

۴. اصل: اتفاق

یکهزار و نهصد و بیست و پنج میلادی بود. الها دیار ما ترکستانیان را از بـلای باسمه‌چی‌گی و خون‌ریزی به غیر حق در امان داری. اللهم انصرنا الی اعدائنا و اوصلنا الی مقصودنا بکرمک و نجک آمین.

از حصار به افغانستان گذشته و ملا براتچه مدرّس کولابی از توابع مؤمن آباد هم رویهٔ باسمه‌چی‌گی را لازم دیده بسیارها محاربه نموده آخرالامر[1] گریخته به افغانستان رفت و اولیاقل بیک دیوان بیکی، حاکم حصار [که] از اعاظم حاکمان امیران بخارا بود، به همراه امیر عالم‌خان در زمان انقلاب حصار به افغانستان گریخته رفته بود بازگشته به بخارا آمده مأمور خذمت حکومت شوراء شده بعد از مدتی برای اصلاح باسمه‌چیان به ولایت حصار رفته به دست باسمه‌چیان گرفتار شده در تاریخ یکهزار و سیصد و چهل و یک هجری به قتل رسید. باید دانست که در زمان باسمه‌چی شدن انور پادشاه تمام باسمه‌چیان ولایت ترکستان در ترقی شدند، حکومت شوراء نیز خوف عظیم داشت و در ولایت کاشغر و افغانستان نیز در آن حین باسمه‌چیان ترقی نمودند زیراکه انورپادشاه از دولتهای بیرونی به اینها اسباب و اسلحهٔ جنگ را آورده اعانت می‌داده است. بعد از فوت انورپادشاه همهٔ باسمه‌چیان مغلوب شده روی به نیستی آوردند. مدت ترقی هجوم باسمه‌چی در بلادهای ترکستان بعد از انقلاب روسیه و بخارا چهار سال بود. ابتدا از تاریخ یکهزار و سیصد و سی و هشت هجری مطابق یکهزار و نهصد و بیست میلادی تا تاریخ یکهزار و سیصد و چهل و دوی هجری مطابق یکهزار و نهصد و بیست و چهار میلادی بود. اما انقراض آنها در تاریخ یکهزار و سیصد و چهل و چهار هجری مطابق یکهزار و نهصد و بیست و شش میلادی بود. اما ابتداء خروج باسمه‌چیان از یکهزار و نهصد و هژده میلادی تا تاریخ

---

۱. اصل: اخیرالامر

مقصود پانزدهم

در بیان تاریخ جلوس پادشاهان ماوراءالنهر بخارا و سمرقند و پادشاهان دولت عثمانیه، یعنی سلطانان که از اولاد عثمان سلطان هستند و پادشاهان دولت روسیهٔ نصرانیه. بندهٔ فقیر به قدر وسعت خودم از هر آدمان شقه پرسیده و شنوده بر سبیل تحقیق یافته تاریخ سلاطین این سه دولت را درین اوراق ثبت نمودم. اینست ذکر می‌نمایم. ذکر پادشاهان ترکستان:

فصل، در ذکر پادشاهان اوزبک اولاد چنگیزخان قپچاق: اول آنها ابوالخیرخان بن دولت شیخ اوغلان است. به دوازده پشت به چنگیزخان می‌رسند:

۱. ابوالخیرخان اوغلان بن دولت شیخ.

۲. شاه بداغ خان بن ابوالخیرخان.

۳. محمد شیبانی بن شاه بداغ خان. به دست شاه اسماعیل صفوی کشته شد. وقت سلطنت ۹۰۶؛ [در] ۹۱۶ کشته شد.

۴. تیمور سلطان بن شیبانی‌خان نشسته از جهت خُردسالی او را عزل نموده.

۵. عبدالله خان بن محمود سلطان بن شاه بداغ بن محمد ابوالخیرخان دادرزادهٔ محمد شیبانی در تاریخ ۹۱۶ هجری به تخت سمرقند جلوس نموده از دست بابرخان بخارا را فتح کرد. وفات عبدالله خان ۹۴۴ هجری بود. ۳۸ سال پادشاهی کرد.

۶. عبدالعزیزخان بن عبدالله خان بن محمد سلطان [در] ۹۴۴ [حاکم شد]. ۱۴ سال پادشاهی کرد. عمر او ۴۵ بود.

۷. برهان خان بن محمدرحیم خان حاکم تاشکند، برادر عبدالعزیزخان. به تخت

نشاندند، ولی محمدخان را به بلخ حاکم نمودند. در تاریخ ۱۰۱۱ هجری شاه عباس والی ایران به بالای شبرقورغان[1] و اندخوی بدخشان[2] آمده از دست محمدولی هزیمت کرده‌اند و باقی محمدخان رفته بسیارها از آنها را کشته شکست داده روی به گریز نهادند:

۱. جلوس باقی محمدخان بن یارمحمد خان درتاریخ ۱۰۰۰.

۲. جلوس ولی محمدخان بن یار محمدخان ۱۰۰۷.

۳. جلوس امام قلی بن دین محمدخان ۱۰۱۶.(؟) بن یار محمدخان... مدت پادشاهی او ۳۶.

۴. جلوس نذرمحمد بن دین محمدبن یارمحمد (دو نیمسال پادشاهی کرد).

۵. جلوس عبدالعزیزخان ثانی بن نذرمحمدخان. به تاریخ یکهزار و پنجاه هجری به تخت بخارا جلوس کرد (۱۰۵۰)، مدت سلطنت ۴۱.

۶. جلوس سبحانقلی برادر عبدالعزیزخان بن نذرمحمدخان. در تاریخ یکهزار و نود و یک هجری به تخت بخارا جلوس کرد (۱۰۹۱)، سی و یک سال پادشاهی کرد. در ۱۱۲۲ هجری رحلت فرمود.

۷. ذکر پادشاهی عبیدالله ثالث بن سبحانقلی‌خان ۱۱۲۲، نه سال پادشاهی کرد.

۸. جلوس ابوالفیض‌خان بن سبحانقلی خان. در ۱۱۳۱ جلوس کرد. با غوری نادرشاه ایرانی در سنهٔ یکهزار و یکصد و شصت‌هجری از تخت فرآورده

---

۱. شبرغان

۲. مؤلف اندخوی را به اشتباه در محدودهٔ بدخشان دانسته است.

بخارا جلوس نمود، تاریخ ۹۵۸ بود. آخر به قتل رسید.

۸. اسکندرخان بن جانی بیک بن خواجه سلطان بن ابوالخیرخان نهصد و پنجاه و هشت بود. بیست و شش سال پادشاه شد.

۹. عبدالله خان بن اسکندرخان. در وقت جلوس او ۹۸۴ بود. مدت ۱۴ سال پادشاهی کرد. در تاریخ هزار رحلت نمود.

۱۰. جلوس عبدالمؤمن‌خان بن عبدالله خان ۱۰۰۰. بعد شش ماه در راه اوراتپه به قتل رسید.

ذکر پادشاهی اشترخانی

گویند که در بخارا و سمرقند اولاد عبدالله خان و مؤمن کسی نماند. یارمحمد نام از اولاد چنگیزخان از ولایت اشترخان گریخته به همراه پسر خود جانی‌خان به بخارا آمده‌اند. اسکندرخان پدر عبدالله‌خان او را اعزاز نمود، دختر خود (زهراخانیم) را به پسر یارمحمدخان داد. از زهراخانیم سه پسر شد: دین محمدخان، باقی محمدخان، ولی محمدخان. عبدالله خان هر سه خواهرزاده‌گان را به خراسان فرستاده بود. بعد از فوت عبدالمؤمن‌خان بن عبدالله خان مردم بخارا به دین محمدخان کس فرستادند. در این اثنا جماعهٔ قزلباش فوتیدن[1] عبدالله‌خان را شنیدند به خراسان هجوم کرده دین محمدخان را مع برادرانش به طرف بخارا آوردند. اهل بخارا باقی محمدخان را به تخت سلطنت

۱. فوتیدن، یعنی مرگ.

خان پسر عم محمدرحیم‌خان را به تخت بخارا جلوس کرد[1] و در آن سال امیر دانیال را به تخت بخارا نشاندند].

۲. جلوس امیر دانیال بی بن خدایارقلی بی بن کیلدی یار بن چاوش بای منغیت. به تاریخ یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری به تخت سلطنت بخارا صاحب شد (۱۱۷۲). بیست و هفت سال سلطنت کرده، ارتحال نمود. عمر او ۷۲.

۳. جلوس شاه مراد بن امیر دانیال. به تاریخ یکهزار و نود و نه هجری به تخت سلطنت بخارا جلوس کرد (۱۰۹۹). مدت سلطنت او شانزده سال (۱۶) و عمر او شصت و یک سال بود.

۴. جلوس پادشاهی حیدر بن امیر شاه مراد بی به تاریخ یکهزار [و] دو صد و پانزده هجری (۱۲۱۵). مدت سلطنت او ۲۷ سال، عمر او ۴۸ سال بود. می‌گویند که بعد از وفات امیر حیدر میرحسین توره پسرش به جای پدر به تخت نشسته ۷۶ روز پادشاهی کرده رحلت فرمود. بعد از فوت میرحسین میرسید عمر را آوردند سلطان نمودند. فقرا و رعیه روی گرداندند و به امیر نصرالله خط فرستادند. از قرشی آمده دید که دروازه‌های شهر بخارا را بسته‌اند به بهانهٔ زیارت بهاءالدین رفته میانکالات را گرفته بخارا را محاصره نموده به تخت جلوس کرد.

۵. جلوس امیر نصرالله بن امیرحیدر، به تاریخ یکهزار و دوصد و چهل و دوی هجری (۱۲۴۲). مدت عمر او ۶۳، مدت سلطنت ۳۵.

۶. جلوس امیر مظفر بن سید نصرالله خان. از کرمینه آمده به تخت پدر جلوس

---

۱. اصل: کنانید

عبدالمؤمن‌خان پسرش را به تخت نشانده‌اند. بعد از فتنهٔ بسیار او را نیز عزل کرده و ابوالفیض‌خان را در مدرسهٔ میرعرب به قتل رساندند. مدت عمر او ۴۹ سال بود. مدت سلطنت او ۳۰ سال بود. سلطنت اشترخانیان به نه نفر منقرض شد. مدت آنها ۴۹ سال[1] بود. ابوالفیض‌خان را بعد از فوت نادرشاه ایرانی به رضاء علی قلی خان در مدرسهٔ میرعرب شهید کردند.

اشترخانیان منقرض شد. مدت سلطنت اینها ۴۹ سال است.

ذکر پادشاهان منغیتهٔ ماوراءالنهر بلادهای ترکستان

در تاریخ یکهزار و یکصد و شصت (۱۱۶۰) هجری اول محمدرحیم خان بن محمدحکیم بی‌آتالیق بن خدایاربی بن خداقلی‌بی بن کیلدی یار بن چاوش‌بای منغیت می‌باشد.

۱. جلوس محمدرحیم خان بن محمدحکیم بی در سنهٔ (۱۱۶۰)، مدت سلطنت او دوازده سالست (۱۲). گویند که بعد از وفات وی پسری باقی نمانده بود. بنابر آن فاضل توره نام بن ناربوته بی که نبیرهٔ دختری محمدرحیم خان بود در تخت سلطنت نشاندند. از جهت حداثت سن او، وی را عزل کرده، امیر دانیال که عم‌زادهٔ محمدرحیم خان بود از اولاد چنگیزی ابوالغازی خان را آورده نام سلطانی را به نام او دادند. [می‌گویند که بعد وفات محمدرحیم خان، فاضل توره نام را به تخت سلطنت نموده‌اند. امیر دانیال او را عزل کرده به جای او ابوالغازی

---

۱. یعنی بقیهٔ امیران خاندان اشترخانی جمعاً ۴۹ سال حکومت کرد.

خان پسر عم محمدرحیم‌خان را به تخت بخارا جلوس کرد[1] و در آن سال امیر دانیال را به تخت بخارا نشاندند].

۲. جلوس امیر دانیال بی بن خدایارقلی بی بن کیلدی یار بن چاوش بای منغیت. به تاریخ یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری به تخت سلطنت بخارا صاحب شد (۱۱۷۲). بیست و هفت سال سلطنت کرده، ارتحال نمود. عمر او ۷۲.

۳. جلوس شاه مراد بن امیر دانیال. به تاریخ یکهزار و نود و نه هجری به تخت سلطنت بخارا جلوس کرد (۱۰۹۹). مدت سلطنت او شانزده سال (۱۶) و عمر او شصت و یک سال بود.

۴. جلوس پادشاهی حیدر بن امیر شاه مراد بی به تاریخ یکهزار [و] دو صد و پانزده هجری (۱۲۱۵). مدت سلطنت او ۲۷ سال، عمر او ۴۸ سال بود. می‌گویند که بعد از وفات امیر حیدر میرحسین توره پسرش به جای پدر به تخت نشسته ۷۶ روز پادشاهی کرده رحلت فرمود. بعد از فوت میرحسین میرسید عمر را آوردند سلطان نمودند. فقرا و رعیه روی گرداندند و به امیر نصرالله خط فرستادند. از قرشی آمده دید که دروازه‌های شهر بخارا را بسته‌اند به بهانهٔ زیارت بهاءالدین رفته میانکالات را گرفته بخارا را محاصره نموده به تخت جلوس کرد.

۵. جلوس امیر نصرالله بن امیرحیدر، به تاریخ یکهزار و دوصد و چهل و دوی هجری (۱۲۴۲). مدت عمر او ۶۳، مدت سلطنت ۳۵.

۶. جلوس امیر مظفر بن سید نصرالله خان. از کرمینه آمده به تخت پدر جلوس

---

۱. اصل: کنانید

عبدالمؤمن‌خان پسرش را به تخت نشانده‌اند. بعد از فتنهٔ بسیار او را نیز عزل کرده و ابوالفیض‌خان را در مدرسهٔ میرعرب به قتل رساندند. مدت عمر او ۴۹ سال بود. مدت سلطنت او ۳۰ سال بود. سلطنت اشترخانیان به نه نفر منقرض شد. مدت آنها ۴۹ سال[۱] بود. ابوالفیض‌خان را بعد از فوت نادرشاه ایرانی به رضاء علی قلی خان در مدرسهٔ میرعرب شهید کردند.

اشترخانیان منقرض شد. مدت سلطنت اینها ۴۹ سال است.

ذکر پادشاهان منغیتهٔ ماوراءالنهر بلادهای ترکستان

در تاریخ یکهزار و یکصد و شصت (۱۱۶۰) هجری اول محمدرحیم خان بن محمدحکیم بی‌آتالیق بن خدایاربی بن خداقلی‌بی بن کیلدی یار بن چاوش‌بای منغیت می‌باشد.

۱. جلوس محمدرحیم خان بن محمدحکیم بی در سنهٔ (۱۱۶۰)، مدت سلطنت او دوازده سالست (۱۲). گویند که بعد از وفات وی پسری باقی نمانده بود. بنابر آن فاضل توره نام بن ناربوته بی که نبیرهٔ دختری محمدرحیم خان بود در تخت سلطنت نشاندند. از جهت حداثت سن او، وی را عزل کرده، امیر دانیال که عم‌زادهٔ محمدرحیم خان بود از اولاد چنگیزی ابوالغازی خان را آورده نام سلطانی را به نام او دادند. [می‌گویند که بعد وفات محمدرحیم خان، فاضل توره نام را به تخت سلطنت نموده‌اند. امیر دانیال او را عزل کرده به جای او ابوالغازی

---

۱. یعنی بقیهٔ امیران خاندان اشترخانی جمعاً ۴۹ سال حکومت کرد.

خاتمه

... ای برادر اگر علم را به هر قدر وقت و سختی به دست آری ارزان است. صد جان صرف برای علم‌سازی این هم بهتر و خوبتر است. همانا دیده[ای] که مردان به کار رسیده از همت رسیده‌اند و از جان و دل کوشیده به علوم وافره مشرف شده‌اند که امروز مایان اینها را راهبر و استاد خودها می‌دانیم. باید که هر ذکی و صاحب عقل به علوم اشتغال نماید اگر مرد است. راه هر دو عالم به خود نزدیک فتح و رفتن هر جانب بدو آسان است. پس باید به علوم جهد کنی تا که به جهان مانی و شهرت زمان و باقی دوران گردی. ای برادر باید دانست که این تاریخ را بر سبیل اجمال بیان نمودم و خاتمه بر وفق نصیحت و بعضی از طریق آدمیت بر سبیل اختصار ادا فرمودم. پس باید که سهو و خطایی در این کتاب به وقوع آمده باشد از روی انصاف برادری به قلم ستر پوشند و به خطای آن نکوشند زیرا که الانسان من النسیان؛ انسان که از فراموشی باشد در کار او همیشه فراموشی و خطا واقع می‌شود. قبل از این رساله[ای] برمضمون انقلابات اوائل این کتاب نوشته محفوظ داشتم اما آن بر وجه اجمال بود. بنابر آن این کتاب را بر وجه تفصیل تصنیف و تألیف نمودم تا که احباب گاه گاه به نظر شریفشان درآورده بنده را در بعضی اوقات به مد نظر و به مد قلب که مقام دعا و اجابت دعا است مدد فرمایند. همانا بنده در این بلادها فقیر ومسافر است از برادران غیر از دعا طمع دیگر چیزی ندارم. سبب تصنیف این کتاب برای اولواالالباب نمونهٔ

کرد، ۱۲۷۷ هجری بود. ۳۰ سال سلطنت کرد. مدت عمر او ۶۱ سال، در تاریخ یکهزار و سیصد و سه هجری وفات کرد.

۷. جلوس امیر سید عبدالاحد بن سید امیر مظفرخان (۱۳۰۳) هجری بود. مدت ۲۶ سال پادشاهی کرد. عمر ۵۲.

۸. جلوس امیر عالم خان بدیع‌الزمان بن سید امیر عبدالاحدخان در تاریخ یکهزار و سیصد و بیست و هشت هجری بود. مدت سلطنت او ده سال است. شورش انقلاب در بخارا پیدا شد. محاربه‌های زور به وقوع پیوست. دولت روسیه به بهانهٔ حریت بخارا را گرفت. امیر عالم‌خان در تاریخ یکهزار و سیصد و بیست و هشت هجری (۲۲ ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۸) از بخارا به جانب افغانستان گریخته رفته و بخارا انقلاب شد. اینست انقراض دولت سلطنت منغیتهٔ بخارا و الله اعلم بالصواب.

پیشتر از مرگ به یاران رسید.

۱۳۴۶

از تاریخ زبدة العلما و عمدة الفضلا مولانا و استاد الاعظم و اعلم العلما الافصح و الابلغ و الافخم ملاذنا و استاد العالم اعنی میرسید برهان‌الدین مدرس البنارس الخطلانی المتخلص به بسمل در تاریخ همین کتاب تاریخ گفته‌اند:

وین طرفه کتاب همچو جان است — کوته سخن شیرین بیان است
هر چند که نیست لوح محفوظ — لاکن که به جام هم زبان است
از آیینهٔ سکندر ای جان — در صفحهٔ دهر یک نشان است
از وصف جمیل او چه گویم — حاجت نه بیان چو خود عیان است
ای هم نفسان زسال تاریخ — پرسید کسی که کان چه سان است
پوشید زعیب چشم گویید — کاین شرح وقایع زمان است

یادگار است و نه برای نام‌برداری. امید است که بنده را مجاز[1] دعا ننموده، بلکه به دعا یادآوری کرده اجابت رسان باشند. و این کتاب را در مدت شش سال به اتمام رسانیدم. همه از تجربه و تحصیل فقیر و به نظر آمده‌گی در تواریخ مندرج این کتاب است. اگر همیشه به نظر آورده فهم کنند خیلی در هر علوم تشویقات داده راغب علوم می‌نمائید زیرا که از هر فن از فنون علمیه ثبت این کتاب گردیده، هیچ چیزی خالی نیست مگر از تعویذات و امثال آن خبر ندارد. همه از اقسام تاریخ است و این را تاریخ نافع نام نهاده شد. تمام یافت این نسخهٔ دل‌پذیر یوم پنجشنبه ۲۲ ماه محرم سنهٔ یکهزار و سیصد و چهل و شش هجری، مطابق ۲۳ ماه ایول سنهٔ یکهزار و نهصد و بیست و هفت میلادی عیسوی در مضافات چلک در قشلاق بیش بیکی توپلاس (؟) بیت تاریخ:

الهـا عـاقبت محمود گـردان — نـوشتم نـامه بـا رسـم یـزدان
هزار و سیصد و چل بعد شش دان — پـی تـاریخ هجری گفت هاتف
هزار و بیست و هفت آمد به میدان — بـه تـاریخ مـیلادی بـعد نـهصد
پس ...[2] حـبیب حـمد یـزدان — بـه لطـف ایـزدی او گشت اتمام
به زیبایی چو یافت در نزد مـردان — مسـمی گشت و (بـر) تـاریخ نـافع
بـاعیان ولا تـقدیم گـردان — بگـو تـا نـافعا (؟) تـاریخ نـافع
گـردند بـهره از او سـودمندان — شـود مـنظور هـر برنا و هـر پیر

این تاریخ از مؤلف است. تمام شد. شکر که این نسخه به پایان رسید،

---

۱. در اصل مبهم است.

۲. اصل: ناخوانا

نمـایـه

نامنامه

پ

ت

جاینامه

خ

د

اقوام و زبانها و اصطلاحات خاص

ک

م

ن

ی

شابک: ۳-۳۲۸-۳۶۱-۹۶۴



مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه
فروشگاه شماره۲: صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶